



استاد محقق :

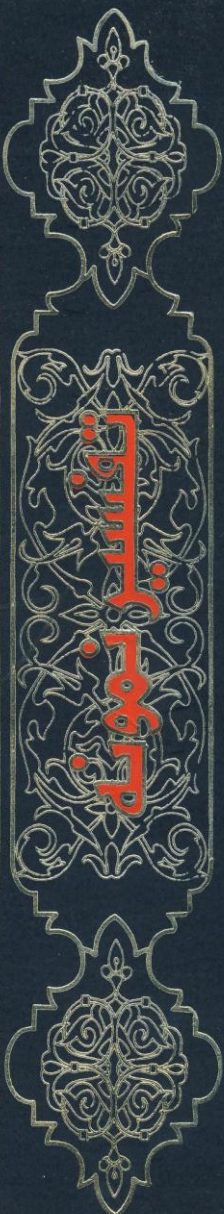
آیت الله العظمی مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

جلد سیزدهم

ویرایش جدید به اضافه فهرست

با همکاری
جمعی از نویسندگان



سوره طه

این سوره، در «مکه» نازل شده و دارای ۱۳۵ آیه است

تاریخ شروع

۱۸ / ربیع الثانی / ۱۴۰۲

شنبه ۲۴ / ۱۱ / ۱۳۶۰

محتوای سوره طه

سوره «طه» به گفته همه مفسران در «مکه» نازل شده است، محتوای آن نیز همانند سایر سوره های مکی است که بیشتر سخن از «مبدأ» و «معاد» می گوید، و نتایج توحید و بدبختی های شرک را برمی شمرد.

در بخش اول: این سوره، اشاره کوتاهی به عظمت قرآن و بخشی از صفات جلال و جمال پروردگار است.

بخش دوم: که بیش از هشتاد آیه را در برمی گیرد، از داستان موسی (علیه السلام) سخن می گوید، از آن زمان که به نبوت مبعوث گردید و سپس با فرعون جبار به مبارزه برخاست، و پس از درگیری های فراوان با دستگاه فرعون، مبارزه با ساحران و ایمان آوردن آنها، خداوند به صورت اعجازآمیز فرعون و فرعونیان را در دریا غرق کرد، و موسی و مؤمنان را رهائی بخشید. بعد ماجرای گوساله پرستی بنی اسرائیل و درگیری هارون و موسی (علیهما السلام) را با آنها بیان می کند.

در سومین بخش: بخش هائی درباره معاد و قسمتی از خصوصیات رستاخیز آمده است.

در بخش چهارم: سخن از قرآن و عظمت آن است.

و در بخش پنجم: سرگذشت آدم و حوا را در بهشت و سپس ماجرای وسوسه ابلیس و سرانجام هبوط آنها را در زمین، توصیف می کند.

و بالاخره در آخرین قسمت، نصیحت و اندرزهای بیدار کننده ای، برای همه مؤمنان بیان می دارد که روی سخن در بسیاری از آن به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله)

است.

فضیلت تلاوت این سوره

روایات متعددی درباره عظمت و اهمیت این سوره، در منابع اسلامی وارد شده است. از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: «خداوند سوره طه و یس را قبل از آفرینش آدم، به دو هزار سال برای فرشتگان بازگو کرده، هنگامی که فرشتگان این بخش از قرآن را شنیدند گفتند: طُوبَى لَأُمَّةٍ يَنْزِلُ هَذَا عَلَيْهَا وَ طُوبَى لِأَجْوَابِ تَحْمِلُ هَذَا وَ طُوبَى لِأَلْسُنٍ تُكَلِّمُ بِهَذَا:

«خوشا به حال امتی که این سوره ها بر آنها نازل می گردد، خوشا به دل هائی که این آیات را در خود پذیرا می شود، و خوشا به زبان هائی که این آیات بر آن جاری می گردد».(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: لَا تَدْعُوا قِرَاءَةَ سُورَةِ طه، فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّهَا وَ يُحِبُّ مَنْ قَرَأَهَا، وَ مَنْ أَدْمَنَ قِرَائَتَهَا أُعْطَاهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ، وَ لَمْ يُحَاسِبْهُ بِمَا عَمِلَ فِي الْأَسْلَامِ، وَ أُعْطِيَ فِي الْآخِرَةِ مِنْ

الْأَجْرِ حَتَّى يَرْضَى: «تلاوت سوره طه را ترک نکنید؛ چرا که خدا آن را دوست می دارد و دوست می دارد کسانی که آن را تلاوت کنند، هر کس تلاوت آن را ادامه دهد خداوند در روز قیامت نامه اعمالش را به دست راستش می سپارد و آنچه را که در اسلام انجام داده محاسبه نمی کند (بلکه) در آخرت آن قدر به او پاداش می دهد که راضی شود».(۲)

در حدیث دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: مَنْ قَرَأَهَا أُعْطِيَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۱ - «مجمع البیان»، جلد ۷، صفحه ۱.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۶۶.

تَوَابِ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ:

«هر کس آن را بخواند در روز رستاخیز ثواب مهاجران و انصار نصیبش خواهد شد.» (۱)
 باز لازم می دانیم این حقیقت را تکرار کنیم که: این همه پاداش های عظیم که برای تلاوت
 سوره های قرآن از پیامبر (صلی الله علیه وآله) و ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده، هرگز
 مفهومی این نیست که تنها با تلاوت، این همه نتیجه، عائد انسان می شود، بلکه منظور تلاوتی
 است که: مقدمه اندیشه باشد، اندیشه ای که آثارش در تمام اعمال و گفتار انسان متجلی شود،
 و اگر محتوای اجمالی این سوره را در نظر بگیریم خواهیم دید که روایات فوق تناسب کاملی
 با محتوای این سوره دارد.

- طه ۱
 ۲ ما أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى
 ۳ إِلَّا تَذَكَّرَ لِمَنْ يَخْشَى
 ۴ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى
 ۵ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى
 ۶ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى
 ۷ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى
 ۸ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى

ترجمه:

به نام خداوند بخشنده بخشایشگر

۱ - طه.

۲ - ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی!

۳ - آن را فقط برای یادآوری کسانی که (از خدا) می ترسند نازل ساختیم.

۴ - (این قرآن) از سوی کسی نازل شده که زمین و آسمان های بلند را آفریده است.

۵ - همان بخشنده ای که بر عرش مسلط است.

۶ - از آن اوست آنچه در آسمان ها، و آنچه در زمین، و آنچه میان آن دو، و آنچه

در زیر خاک (پنهان) است!

۷ - اگر سخن آشکارا بگوئی (یا مخفی کنی)، او اسرار - و حتی پنهان تر از آن - را نیز می داند!

۸ - او خداوندی است که معبودی جز او نیست؛ و نام های نیکوتر از آن اوست!

شأن نزول:

روایات فراوانی در شأن نزول نخستین آیات فوق آمده که از مجموع آنها استفاده می شود، پیامبر (صلی الله علیه وآله) بعد از نزول وحی و قرآن، عبادت بسیار می کرد، مخصوصاً ایستاده به عبادت مشغول می شد آن قدر که پاهای او متورم گردید، گاه برای آن که بتواند به عبادت خود ادامه دهد، سنگینی خود را بر یک پا قرار می داد، و گاه بر پای دیگر، گاه بر پاشنه پا می ایستاد و گاه بر انگشتان پا. (۱)

آیات فوق نازل شد و به پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور داد: این همه رنج و ناراحتی بر خود تحمیل نکند.

تفسیر:

این قدر خود را به زحمت نیفکن باز در آغاز این سوره با حروف مقطعه، روبرو می شویم، که حس کنجکاوی انسان را برمی انگیزد (طه).

البته ما درباره تفسیر حروف مقطعه قرآن، در آغاز سه سوره بحث کافی کرده ایم. (۲)

۱ - برای آگاهی از این روایات به تفسیر «نور الثقلین» و «درّ المثور»، آغاز سوره «طه» مراجعه فرمائید.

۲ - سوره «بقره»، جلد اول، و «آل عمران»، جلد دوم، و «اعراف»، جلد ششم تفسیر «نمونه».

ولی در اینجا لازم می‌دانیم این مطلب را اضافه کنیم: ممکن است همه، یا حداقل قسمتی از این حروف مقطعه، دارای معانی و مفاهیم خاصی باشد، درست همانند یک کلمه که محتوایی در بردارد.

اتفاقاً در بسیاری از روایات و کلمات مفسران در آغاز این سوره، و سوره «یس»، به چنین مطلبی برخورد می‌کنیم که: «طه» به معنی «یا رجل» (ای مرد) است، و در پاره‌ای از اشعار عرب نیز به کلمه «طه» برخورد می‌کنیم که مفهومی شبیه «یا رجل» و یا نزدیک به آن دارد که، بعضی از این اشعار ممکن است مربوط به آغاز اسلام یا قبل از اسلام باشد. (۱)

و به طوری که یکی از آگاهان برای ما نقل کرد، بعضی از دانشمندان غرب که پیرامون مسائل اسلامی مطالعه می‌کنند، این مطلب را به همه حروف مقطعه قرآن تعمیم داده‌اند و معتقدند: حروف مقطعه در آغاز هر سوره، کلمه‌ای است، دارای معنی خاص که بعضی با گذشت زمان متروک مانده، و بعضی به ما رسیده است، و الا بعید به نظر می‌رسد که مشرکان عرب، حروف مقطعه را بشنوند و مفهومی از آن درک نکنند، و به سخریه و استهزاء برنخیزند، در حالی که در هیچ یک از تواریخ دیده نشده که این بهانه جویان سبک مغز، حروف مقطعه را دستاویز برای چنین عکس‌العملی کرده باشند.

البته، این نظر را به طور کلی و درباره همه حروف مقطعه قرآن، مشکل بتوان پذیرفت، ولی درباره بعضی قابل قبول است و در منابع اسلامی نیز از آن بحث شده است. این موضوع نیز جالب توجه است که: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام)

۱ - تفسیر «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

می خوانیم «طه» از اسامی پیامبر است و معنی آن: «یا طَالِبَ الْحَقِّ، الْهَادِيَ إِلَيْهِ: «ای کسی که طالب حقی، و هدایت کننده به سوی آنی».

از این حدیث، چنین برمی آید که: «طه» مرکب از دو حرف رمزی است «طا» اشاره به «طالب الحق» و «ها» اشاره به «هادی الیه» می باشد.

می دانیم استفاده از حروف رمزی و علائم اختصاری در زمان گذشته و حال، فراوان بوده است، مخصوصاً که در عصر ما بسیار مورد استفاده است.

آخرین سخن، در این زمینه این است که: کلمه «طه» مانند «یس» بر اثر گذشت زمان، تدریجاً به صورت «اسم خاص» برای پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) درآمده است، تا آنجا که آل پیامبر (صلی الله علیه وآله) را نیز «آل طه» می گویند، و از حضرت مهدی (علیه السلام) در دعای «ندبه» «یابن طه» تعبیر شده است.

* * *

پس از آن می گوید: «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که خود را به زحمت بیفکنی» (ما أنزلنا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى).

درست است که عبادت و جستجوی قرب پروردگار، از طریق نیایش، از بهترین کارها است، ولی هرکار، حسابی دارد، عبادت هم حساب دارد، نباید آن قدر بر خود تحمیل کنی که پاهایت متورم گردد، و نیرویت برای تبلیغ و جهاد کم شود.

باید توجه داشت «تَشْقَى» از ماده «شقاوت» بر ضد «سعادت» است، ولی همان گونه که «راغب» در «مفردات» می گوید: گاه می شود که این ماده به معنی رنج و تعب می آید و در آیه فوق، منظور همین معنی است همان گونه که شأن نزول ها نیز حکایت از آن می کند.

* * *

در آیه بعد، هدف نزول قرآن را چنین شرح می دهد: «ما قرآن را جز برای یادآوری کسانی که از خدا می ترسند نازل نکردیم» (إِلَّا تَذَكُّرَةً لِّمَن يَخْشَى).

تعبیر به «تَذَكُّرَةً» از یکسو و «مَن يَخْشَى» از سوی دیگر، اشاره به واقعیت انکارناپذیری دارد: تذکره، و یادآوری نشان می دهد که خمیر مایه همه تعلیمات الهی، در درون جان انسان و سرشت او وجود دارد، و تعلیمات انبیاء آن را بارور می سازد، آن چنان که گوئی مطلبی را یادآوری می کند.

نمی گوئیم، تمام علوم و دانش ها را انسان قبلاً می دانسته و از خاطر برده و نقش تعلیم در این جهان نقش یادآوری است (آن چنان که از افلاطون نقل می کنند) بلکه، می گوئیم: مایه اصلی آنها در سرشت آدمی نهفته است (دقت کنید).

«مَن يَخْشَى» نشان می دهد، تا یک نوع احساس مسئولیت که قرآن نام آن را «خشیت و ترس» گذاشته، در آدمی نباشد، پذیرای حقایق نخواهد شد؛ چرا که قابلیت قابل هم در بارور شدن هر بذر و دانه ای شرط است، و در حقیقت این تعبیر، شبیه چیزی است که در آغاز سوره «بقره» می خوانیم: هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ: «قرآن مایه هدایت پرهیزکاران است».

سپس، به معرفی خداوندی که «نازل کننده قرآن» است می پردازد، تا از طریق شناخت او، عظمت قرآن آشکارتر شود، می گوید: «این قرآن، از سوی کسی نازل شده است که خالق زمین و آسمان های بلند و برافراشته است» (تَنْزِيلًا مِّمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى). (۱)

۱ - در این که «تَنْزِيلًا» چه اعرابی گرفته در میان مفسران گفتگو است، اما صحیح تر این است که: «مفعول مطلق» باشد برای فعل مجهول محذوفی و در تقدیر چنین بوده است: «نزل تنزیلاً ممن خلق الارض...».

در حقیقت، این توصیف، اشاره به ابتدا و انتهای نزول قرآن می‌کند، انتهای آن زمین و ابتدایش آسمان‌ها به معنی وسیع کلمه، و اگر در اینجا کلمه «وَمَا بَيْنَهُمَا» - مانند بعضی دیگر از آیات قرآن - اضافه نشده، شاید به خاطر همین است که: هدف، بیان ابتدا و انتها بوده است. به هر حال، خداوندی که قدرت، تدبیر و حکمتش پهنه آسمان و زمین را فرا گرفته، پیدا است اگر کتابی نازل کند چه اندازه پر محتوا و پر بار است.

* * *

باز، به معرفی پروردگار نازل کننده قرآن ادامه می‌دهد، و می‌گوید: «او خداوندی است رحمان که فیض رحمتش همه جا را فرا گرفته، و بر عرش مسلط است» (الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى).

همان گونه که قبلاً در تفسیر آیه «ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» (۱) گفته ایم: «عرش» در لغت، به چیزی می‌گویند که دارای سقف است و گاهی به خود سقف و یا تخت‌های پایه بلند مانند تخت‌های سلاطین نیز عرش اطلاق می‌شود.

در داستان «سلیمان»، می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَعْيُنَ يَا أَيُّهَا الْعَجَنَ يَا أَيُّهَا الْكُهَنَ الَّذِينَ اتَّخَفُوا مَتَدُونَ إِلَى الْعَرْشِ مُنْجِئِينَ مَنْ لَدُونَهُ مِنَ الْعَذَابِ وَاللَّهُ مَعَهُ وَالرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» (۲).

بدیهی است خداوند نه تختی دارد و نه حکومتی همانند حاکمان بشر، بلکه منظور از «عرش خدا» مجموعه جهان هستی است که تخت حکومت او محسوب می‌شود.

بنابراین «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ»، کنایه از تسلط پروردگار و احاطه کامل او نسبت به جهان هستی و نفوذ امر، فرمان و تدبیرش در سراسر عالم است.

اصولاً کلمه «عرش» در لغت عرب و «تخت» در فارسی غالباً کنایه از قدرت

۱ - اعراف، آیه ۵۴.

۲ - نمل، آیه ۳۸.

می باشد، مثلاً می گوئیم: فلان کس را از تخت فرو کشیدند، یعنی به قدرت و حکومتش پایان دادند، یا در عربی می گوئیم: ثل عرشه: «تختش فرو ریخت». (۱)
به هر حال، بسیار کودکانه است اگر کسانی بخواهند از این تعبیر توهم جسمیت خداوند را بکنند.

به دنبال «حاکمیت» خدا بر عالم هستی از «مالکیت» او سخن می گوید: «آنچه در آسمان ها، در زمین، در میان این دو، و در زیر خاک ها و اعماق زمین وجود دارد، همه از آن اوست» (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى).

«ثری» در اصل به معنی «خاک مرطوب» است و از آنجا که تنها قشر روی زمین بر اثر تابش آفتاب و وزش باد، می خشکد ولی طبقه زیرین غالباً مرطوب است به این طبقه، «ثری» گفته می شود و به این ترتیب، «ما تَحْتَ الثَّرَى» به معنی اعماق زمین و جوف آن است که همه آنها مملوک مالک الملوک و خالق عالم هستی است.

تا به اینجا سه رکن از ارکان صفات پروردگار بیان شده بود، رکن اول «خالقیت»، رکن دوم «حاکمیت» و رکن سوم «مالکیت» او است.

در آیه بعد، به چهارمین رکن یعنی «عالمیت» او اشاره کرده، می گوید: «او آن قدر احاطه علمی دارد که اگر سخن آشکارا بگوئی می داند، و اگر مخفی کنی نیز می داند، و حتی مخفی تر از مخفی را نیز آگاه است» (وَإِنْ تَجْهَرُ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى).

در این که منظور از «أخفی» (مخفی تر از سر) در اینجا چیست؟ در میان

۱ - در جلد ششم تفسیر «نمونه»، صفحه ۲۰۴ نیز در این باره سخن گفته ایم.

مفسران گفتگو بسیار است:

بعضی گفته اند: «سرّ» آن است که انسان با دیگری به طور پنهانی بازگو می کند و «أخفی» آن است که در دل نگهداشته و به کسی نمی گوید.

بعضی گفته اند: «سرّ» آن است که انسان در دل دارد، و «أخفی» آن است که به فکر کسی نرسیده است، اما خدا از آن آگاه است.

بعضی دیگر گفته اند: «سرّ» عملی است که مخفیانه انجام می دهد، و «أخفی» نیتی است که به دل دارد.

بعضی گفته اند: «سرّ» به معنی اسرار مردم است، و «أخفی» اسراری است که در ذات پاک خدا است.

در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) و صادق(علیه السلام) می خوانیم: «سرّ آن است که در دل پنهان نموده ای و أخفی آن است که به خاطر آمده اما فراموش کرده ای».(۱)

این حدیث، ممکن است اشاره به این نکته باشد که: آنچه را انسان، یاد می گیرد به مخزن حافظه سپرده می شود، منتها گاهی ارتباط انسان با گوشه ای از این مخزن، قطع می گردد و حالت نسیان به او دست می دهد لذا اگر با وسیله ای یادآوری بشود، کاملاً آن را مطلب آشنائی می بیند.

بنابراین آنچه را انسان فراموش کرده، مخفی ترین اسرار او است که در زوایای حافظه پنهان گشته و ارتباطش موقتاً یا برای همیشه قطع شده است.

ولی به هر حال، مانعی ندارد که تمام تفسیرهایی که در بالا گفته شد در مفهوم وسیع کلمه سرّ و أخفی جمع باشد.

به این ترتیب، ترسیم روشنی از علم بی پایان پروردگار شده است و از مجموع آیات فوق شناخت اجمالی نسبت به نازل کننده قرآن در ابعاد

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

چهارگانه «خلقت»، «حکومت»، «مالکیت» و «علم» حاصل می گردد.

و شاید به همین جهت است که در آیه بعد، می گوید: «او الله است همان خداوندی که معبودی جز او نیست برای او نام ها و صفات نیک است» (الله لا إله إلا هو له الأسماء الحسنى).

چنان که در تفسیر (آیه ۱۸۰ سوره اعراف) گفته ایم، تعبیر به «اسماء حسنی» هم در آیات قرآن، و هم در کتب حدیث کراراً آمده است.

این تعبیر در اصل، به معنی نام های نیک است، بدیهی است که همه نام های پروردگار نیک است، ولی از آنجا که در میان اسماء و صفات خدا بعضی دارای اهمیت بیشتری است، به عنوان «اسماء حسنی» نامیده شده است.

در بسیاری از روایات که از پیامبر و ائمه (علیهم السلام) به ما رسیده، می خوانیم: خداوند دارای ۹۹ اسم است، هر کس او را به این نام ها بخواند، دعایش مستجاب می شود و هر کس آنها را احصا کند، اهل بهشت است، این مضمون در منابع معروف حدیث اهل تسنن، نیز دیده می شود.

به نظر می رسد: منظور از احصاء و شماره کردن این نام ها همان «تخلق» به این صفات است، نه تنها ذکر الفاظ آنها.

بدون شک اگر کسی با صفت عالم و قادر یا رحیم و غفور و امثال اینها، تخلق پیدا کند، و اشعه ای از این صفات بزرگ الهی در وجود او بتابد، هم بهشتی است و هم دعایش مستجاب (برای توضیح بیشتر به جلد هفتم تفسیر نمونه صفحات ۲۵ - ۲۸ مراجعه فرمائید).

- ۹ وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى
 ۱۰ إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا
 بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى
 ۱۱ فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى
 ۱۲ إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى
 ۱۳ وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى
 ۱۴ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي
 ۱۵ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى
 ۱۶ فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرْدَى

ترجمه:

- ۹ - و آیا خبر موسی به تو رسیده است؟
 ۱۰ - هنگامی که (از دور) آتشی مشاهده کرد، به خانواده خود گفت: «اندکی) درنگ کنید که من آتشی دیدم! شاید شعله ای از آن برای شما بیاورم؛ یا به وسیله این آتش راه را پیدا کنم!»
 ۱۱ - هنگامی که نزد آتش آمد، ندا داده شد که: «ای موسی!
 ۱۲ - من پروردگار توام! کفش هایت را بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی!
 ۱۳ - و من تو را (برای مقام رسالت) برگزیدم؛ اکنون به آنچه بر تو وحی

می شود، گوش فرا ده!

- ۱۴ - من «الله» هستم؛ معبودی جز من نیست! مرا بپرست، و نماز را برای یاد من به پا دار!
 ۱۵ - به طور قطع رستاخیز خواهد آمد! می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش خود، جزا داده شود!
 ۱۶ - پس مبادا کسی که به آن ایمان ندارد و از هوس های خویش پیروی می کند، تو را از آن باز دارد؛ که هلاک خواهی شد!

تفسیر:

آتشی در آن سوی بیابان!

از اینجا داستان موسی(علیه السلام)، پیامبر بزرگ خدا شروع می شود و در بیش از هشتاد آیه بخش های مهمی از سرگذشت پرماجرایی او تشریح می گردد، تا دلداری و تسلیت خاطری باشد برای پیامبر(صلی الله علیه وآله) و مؤمنان که در آن ایام در «مکه»، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند.

تا بدانند این قدرت های شیطانی در برابر قدرت خدا تاب مقاومت ندارند و این نقشه ها همگی نقش بر آب است.

و نیز از این سرگذشت پر محتوا با درس های آموزنده اش، مسیر خود را در مسأله توحید و خداپرستی و مبارزه با فراعنه و ساحران هر عصر و زمان، و همچنین مبارزه با انحراف های داخلی و گرایش های انحرافی، بیابند، درس هائی که می تواند در سراسر دوران انقلاب اسلام، راهنما و راهگشای آنها باشد.

مجموعه آیاتی را که در این سوره از موسی(علیه السلام)، بنی اسرائیل و فرعونیان سخن می گوید می توان به چهار بخش تقسیم کرد:

بخش اول: از آغاز نبوت و بعثت موسی و اولین جرقه های وحی سخن گفته، و به تعبیر دیگر، بحث از مدرسه ای است کوتاه مدت و پر محتوا که موسی (علیه السلام) در آن «وادی مقدس» در آن بیابان تاریک و خلوت، دوره آن را گذراند.

بخش دوم: از دعوت موسی و برادرش هارون (علیه السلام) نسبت به فرعون و فرعونیان به آئین یکتاپرستی و سپس درگیری های آنها با دشمنان سخن می گوید.

بخش سوم: از خروج موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل از مصر و چگونگی نجات آنها از چنگال فرعون و فرعونیان و غرق شدن و هلاکت آنها بحث می کند.

بخش چهارم: پیرامون گرایش تند انحرافی بنی اسرائیل از آئین توحید به شرک و پذیرش وسوسه های «سامری» و مبارزه قاطع و شدید موسی (علیه السلام) با این انحراف سخن می گوید.

اکنون به آیات مورد بحث که مربوط به بخش نخست است باز می گردیم: این آیات، با تعبیر لطیف و جذابی این چنین می گوید: «آیا خبر موسی به تو رسیده است؟! (وَ هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى)».

بدیهی است این استفهام برای کسب خبر نیست، که او از همه اسرار آگاه است، بلکه به تعبیر معروف این «استفهام تقریری» و یا به تعبیر دیگر استفهامی است که مقدمه بیان یک خبر مهم است، همان گونه که در زبان روزمره نیز هنگام شروع به یک خبر مهم می گوئیم: آیا این خبر را شنیده ای که...؟

آنگاه می گوید: «در آن زمان که آتشی (از دور) مشاهده کرد و به خانواده خود گفت: اندکی مکث کنید که من آتشی دیدم (من به سراغ آن بروم) شاید

شعله ای از آن برای شما بیاورم و یا به وسیله این آتش راهنمایی پیدا کنم» (إِذْ رَأَى نَاراً فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَاراً لَعَلِّي آتِيكُمْ مِنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى).

با توجه به این که: «قَبَس» (بر وزن قفس) به معنی مختصری از آتش است که از مجموعه ای جدا می کنند، و با توجه به این که: معمولاً مشاهده آتش در بیابان ها نشان می دهد که: جمعیتی گرد آن جمع اند، و یا این که: شعله ای را بر بلندی روشن ساخته اند که کاروانیان در شب راه را گم نکنند.

و نیز با توجه به این که: «امْكُثُوا» از ماده «مكث» به معنی توقف کوتاه است، از مجموع این تعبیرات، چنین استفاده می شود: موسی با همسر و فرزند خود در شبی تاریک از بیابان عبور می کرده، شبی بود سرد و ظلمانی که راه را گم کرده بود، شعله آتشی از دور نظر او را به خود جلب کرد، به محض دیدن این شعله، به خانواده اش گفت: توقف کوتاهی کنید که من آتشی دیدم، بروم اندکی از آن برای شما بیاورم و یا راه را به وسیله آتش یا کسانی که آنجا هستند پیدا کنم.

در تواریخ نیز می خوانیم: موسی (علیه السلام) هنگامی که مدت قراردادش با «شعیب» در «مدین» پایان یافت، همسر، فرزند و همچنین گوسفندان خود را برداشت و از «مدین» به سوی «مصر» رهسپار شد، راه را گم کرد، شبی تاریک و ظلمانی بود، گوسفندان او در بیابان متفرق شدند، می خواست آتشی بیفزود تا در آن شب سرد، خود و فرزندانش گرم شوند، اما به وسیله آتش زنه آتش روشن نشد در این اثناء، همسر باردارش دچار درد وضع حمل شد.

طوفانی از حوادث سخت، او را محاصره کرد، این هنگام بود که شعله ای از دور به چشمش خورد، ولی این آتش نبود بلکه نور الهی بود، موسی (علیه السلام) به گمان این که: آتش است برای پیدا کردن راه و یا برگرفتن شعله ای، به سوی آتش

حرکت کرد. (۱)

اکنون دنباله ماجرا را از زبان قرآن می شنویم:

«هنگامی که موسی (علیه السلام) نزد آتش آمد، صدائی شنید که او را مخاطب ساخته می گوید: ای موسی! (فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ يَا مُوسَى).

«من پروردگار توام، کفش هایت بیرون آر، که تو در سرزمین مقدس «طوی» هستی» (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى).

از آیه ۳۰ سوره «قصص» استفاده می شود که: موسی (علیه السلام) این ندا را از سوی درختی که در آنجا بود شنید: «نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

از مجموع این دو تعبیر استفاده می شود: موسی هنگامی که نزدیک شد آتش را در درون درخت (مفسران می گویند درخت عناب بوده) مشاهده کرد، و این خود قرینه روشنی بود که این آتش، یک آتش معمولی نیست، بلکه، این نور الهی است که نه تنها درخت را نمی سوزاند، که با آن هماهنگ و آشنا است، نور حیات است و زندگی!

موسی (علیه السلام) با شنیدن این ندای روح پرور: «من پروردگار توام» هیجان زده شد، و لذت غیر قابل توصیفی سرتاپایش را احاطه کرد، این کیست که با من سخن می گوید؟ این پروردگار من است، که با کلمه «رَبُّكَ» مرا مفتخر ساخته، تا به من نشان دهد که: در آغوش رحمتش از آغاز طفولیت تاکنون پرورش یافته ام و آماده رسالت عظیمی شده ام.

او مأمور شد تا کفش خود را از پای در آورد؛ چرا که در سرزمین مقدسی گام نهاده، سرزمینی که نور الهی بر آن جلوه گر است، پیام خدا را در آن می شنود و پذیرای مسئولیت رسالت می شود، باید با نهایت خضوع و تواضع در این سرزمین گام نهد، این است دلیل بیرون آوردن کفش از پا.

بنابراین، بحث مشروحو که بعضی از مفسران درباره بیرون آوردن کفش از پا کرده اند، و اقوالی از مفسران نقل نموده اند زائد به نظر می رسد (البته روایاتی در زمینه تأویل این آیه نقل شده که هنگام ذکر نکات از آن بحث خواهیم کرد).

تعبیر به «طوی» یا به خاطر آن است که نام آن سرزمین، سرزمین «طوی» بوده است، همان گونه که غالب مفسران گفته اند، و یا این که «طوی» که در اصل به معنی پیچیدن است در اینجا کنایه از آن است که این سرزمین را برکات معنوی از هر سو احاطه کرده بود، به همین جهت در آیه ۳۰ سوره «قصص» از آن به عنوان «الْبُقْعَةُ الْمُبَارَكَةُ» تعبیر شده است.

پس از آن، از همان گوینده این سخن را نیز شنید: «و من تو را برای مقام رسالت برگزیده ام، اکنون به آنچه به تو وحی می شود گوش فرا ده!» (وَ أَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَى).

و به دنبال آن، نخستین جمله وحی را موسی به این صورت دریافت کرد: «من «الله» هستم، معبودی جز من نیست» (إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا).

«اکنون که چنین است تنها مرا عبادت کن، عبادتی خالص از هرگونه شرک» (فَاعْبُدْنِي).

«و نماز را برپای دار، تا همیشه به یاد من باشی» (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي).

در این آیه، پس از بیان مهمترین اصل دعوت انبیاء، که مسأله توحید است موضوع عبادت خداوند یگانه، به عنوان یک ثمره برای درخت ایمان و توحید بیان شده، و به دنبال آن، دستور به نماز، یعنی بزرگترین عبادت و مهمترین پیوند خلق با خالق، و مؤثرترین راه برای فراموش نکردن ذات پاک او داده شده.

این سه دستور، با فرمان رسالت که در آیه قبل بود، و مسأله معاد که در آیه بعد است یک مجموعه کامل و فشرده از اصول و فروع دین را بازگو می کند که با دستور به استقامت که در آخرین آیات مورد بحث خواهد آمد، از هر نظر تکمیل می گردد.

و از آنجا که بعد از ذکر «توحید» و شاخ و برگ های آن، دومین اصل اساسی مسأله «معاد» است در آیه بعد اضافه می کند: «رستاخیز به طور قطع خواهد آمد، من می خواهم آن را پنهان کنم، تا هر کس در برابر سعی و کوشش هایش جزا ببیند» (إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْفِيهَا لِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْعَى).

در این جمله دو نکته است که باید به آن توجه داشت: نخست این که: جمله «أَكَادُ أَخْفِيهَا» مفهومی آن است که «نزدیک» است من تاریخ قیام قیامت را مخفی دارم، و لازمه این تعبیر آن است که مخفی نداشته ام، در حالی که می دانیم طبق صریح بسیاری از آیات قرآن، احدی از تاریخ قیامت آگاه نیست، چنان که در آیه ۱۸۷ سوره «اعراف» می خوانیم: يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي: «درباره قیامت از تو سؤال می کنند، که وقوع آن در چه زمانی است، بگو همانا علم آن مخصوص خدا است».

مفسران، برای پاسخ این سؤال، به گفتگو پرداخته اند، بسیاری عقیده دارند تعبیر فوق، یک نوع مبالغه است و مفهومی آن است که: تاریخ شروع رستاخیز

آن قدر مخفی و پنهان است که حتی نزدیک است من نیز از خودم پنهان دارم، در این زمینه روایتی هم وارد شده است و احتمالاً این دسته از مفسران مطلب خود را از آن روایت اقتباس کرده اند.

تفسیر دیگر این است که: مشتقات «کاد» همواره به معنی نزدیک شدن نیست، بلکه گاهی به معنی تأکید می آید، بی آن که معنی نزدیک شدن را داشته باشد.

و لذا بعضی از مفسران «أكاد» را به معنی «أُرید» (می خواهم) تفسیر کرده اند، و در بعضی از متون لغت نیز همین معنی صریحاً آمده است. (۱)

نکته دیگر این که: علت مخفی نگاه داشتن تاریخ قیامت، طبق آیه فوق آن است که «خداوند می خواهد هر کسی را به تلاش و کوشش هایش پاداش دهد» و به تعبیر دیگر: با مخفی بودن آن یک نوع آزادی عمل برای همگان پیدا می شود، و از سوی دیگر چون وقت آن دقیقاً معلوم نیست و در هر زمانی محتمل است نتیجه اش حالت آماده باش دائمی و یا پذیرش سریع برنامه های تربیتی است، همان گونه که درباره فلسفه اخفاء «شب قدر» گفته اند، منظور این است که: مردم همه شب های سال، یا همه شب های ماه مبارک رمضان را گرمی دارند و به درگاه خدا بروند.

در آخرین آیه مورد بحث، به یک اصل اساسی که ضامن اجرای همه برنامه های عقیدتی و تربیتی فوق است اشاره کرده، می فرماید: «هرگز نباید افرادی که ایمان به رستاخیز ندارند و از هوس های خویش پیروی کرده اند، تو را مانع از آن شوند که اگر چنین شود هلاک خواهی شد!» (فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ

۱ - در «قاموس اللغة»، در ماده «کاد» می خوانیم: «و تكون بمعنى أراد - أكاد اخفيها - أريد».

لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَتَرَدَّى).

در برابر افراد بی ایمان، وسوسه ها و کارشکنی های آنان محکم بایست، نه از انبوه آنها وحشت کن! نه از توطئه های آنها ترسی به دل راه ده، و نه هرگز در حقانیت دعوت و اصالت مکتب از این هیاهوها شک و تردیدی داشته باش!

جالب این که: در اینجا جمله «لَا يُؤْمِنُ» به صورت صیغه مضارع و جمله «وَ اتَّبَعَ هَوَاهُ» به صورت صیغه ماضی است، و در حقیقت اشاره به این نکته است که: عدم ایمان منکران قیامت از پیروی هوای نفس سرچشمه می گیرد، گوئی می خواهند آزاد باشند و هر چه دلشان خواست انجام دهند، پس چه بهتر که انکار قیامت کنند تا بر آزادی هوس هایشان خدشه ای وارد نشود!

نکته ها:

۱ - منظور از «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ» چیست؟

همان گونه که گفتیم، ظاهر آیه این است که: به موسی دستور داده شد به احترام آن سرزمین مقدس، کفش های خود را از پا بیرون آورد، و با خضوع و تواضع در آن وادی گام نهد، سخن حق را بشنود، و فرمان رسالت را دریافت دارد.

ولی بعضی از مفسران به پیروی پاره ای از روایات می گویند: این به دلیل آن بوده است که چرم آن کفش از پوست حیوان مرده بوده است!

این سخن علاوه بر این که: در حد خود سخن بعیدی به نظر می رسد؛ چرا که دلیلی نداشت موسی (علیه السلام) از چنان پوست و کفش آلوده ای استفاده کند، مورد انکار بعضی از روایات دیگر قرار گرفته است، و آن روایتی است که از ناحیه مقدس امام زمان (ارواحنا له الفداء) نقل شده که: شدیداً این تفسیر را نفی

می کند. (۱)

در «تورات» کنونی سفر «خروج» فصل سوم نیز همان تعبیری که در قرآن وجود دارد دیده می شود. (۲)

بعضی دیگر از روایات که اشاره به تأویل آیه و بطون آن دارد، می گوید: فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ أَيُّ خَوْفَيْكَ: خَوْفَكَ مِنْ ضِيَاعِ أَهْلِكَ وَ خَوْفَكَ مِنْ فِرْعَوْنَ: «منظور از فاخلع نعلیک این است که دو ترس و وحشت را از خود دور کن: خوف از این که خانواده ات که مورد علاقه تو است در این بیابان از بین برود، و خوف از فرعون!» (۳)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) مطلب جالبی در رابطه با این فراز از زندگی موسی (علیه السلام) نقل شده آنجا که می فرماید: كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو، فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ خَرَجَ لِيَقْبِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَرَجَعَ إِلَيْهِمْ وَ هُوَ رَسُولٌ نَبِيٌّ!:

«نسبت به چیزهایی که امید نداری بیش از چیزهایی که امید داری، امیدوار باش! چرا که موسی بن عمران (علیه السلام) به دنبال یک شعله آتش رفت، اما با مقام نبوت و رسالت بازگشت!» (۴) اشاره به این که بسیار می شود: انسان به چیزی امیدوار است، اما به آن نمی رسد ولی چیزهای مهمتری که امیدی نسبت به آن ندارد به لطف پروردگار برای او فراهم می شود! همین معنی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نیز نقل شده است. (۵)

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۷۳.

۲ - «... و گفت: ای موسی! ای موسی! گفت: لبیک - گفت: بدین جا نزدیک می آ نعلین خود را از پایهایت بیرون کن زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است»، شماره ۴ - ۶.

۳ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۷۴.

۴ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۷۴.

۵ - «سفینه البحار»، جلد اول، صفحه ۵۱۳.

۲ - پاسخ به یک اشکال

بعضی از مفسران در اینجا سؤالی مطرح کرده اند و آن این است که: موسی (علیه السلام) چگونه و از کجا دانست این صدائی را که می شنود از سوی خدا است؟ و از کجا یقین پیدا کرد که پروردگار دارد به او مأموریت می دهد؟

این سؤال را که در مورد سایر پیامبران نیز قابل طرح است از دو راه می توان پاسخ داد: نخست این است که: در آن حالت یک نوع مکاشفه باطنی و احساس درونی که انسان را به قطع و یقین کامل می رساند، و هر گونه شک و شبهه را زائل می کند، به پیامبران دست می دهد. دیگر این است که: آغاز وحی ممکن است با مسائل خارق عادتی توأم باشد که جز به نیروی پروردگار ممکن نیست، همان گونه که موسی (علیه السلام) آتش را از میان درخت سبز مشاهده کرد، و از آن فهمید که مسأله، یک مسأله الهی و اعجاز آمیز است.

این موضوع، نیز لازم به یادآوری است که: شنیدن سخن خدا، آن هم بدون هیچ واسطه، مفهومی نیست که خداوند، حنجره و صوتی دارد بلکه او به قدرت کامله اش امواج صوت را در فضا خلق می کند، و به وسیله این امواج با پیامبرانش سخن می گوید، و از آنجا که آغاز نبوت موسی (علیه السلام) به این گونه انجام یافت، لقب «کلیم الله» به او داده شده است.

۳ - «نماز» بهترین وسیله یاد خدا

در آیات فوق به یکی از فلسفه های مهم نماز اشاره شده است، و آن این است که: انسان در زندگی این جهان با توجه به «عوامل غافل کننده» نیاز به تذکر و

یادآوری دارد، با وسیله ای که در فاصله های مختلف زمانی، خدا و رستاخیز و دعوت پیامبران و هدف آفرینش را به یاد او آورد و از غرق شدن در گرداب غفلت و بی خبری حفظ کند، نماز این وظیفه مهم را بر عهده دارد.

انسان صبحگاهان از خواب برمی خیزد، خوابی که او را از همه چیز این جهان بیگانه کرده، می خواهد برنامه زندگی را شروع کند، قبل از هر چیز به سراغ نماز می رود، قلب و جان خود را با یاد خدا صفا می دهد، از او نیرو و مدد می گیرد، آماده سعی و تلاش توأم با پاکی و صداقت می گردد.

باز هنگامی که غرق کارهای روزانه شد، و چند ساعتی گذشت و چه بسا میان او و یاد خدا جدائی افتاد، ناگاه ظهر می شود و صدای مؤذن را می شنود: **اللَّهُ أَكْبَرُ!... حَى عَلَى الصَّلَاةِ!** «خدا از همه چیز برتر است، برتر از آن است که توصیف شود... بشتاب به سوی نماز». به سراغ نماز می رود، در برابر معبود خود به راز و نیاز می ایستد، و اگر گرد و غبار غفلتی بر قلب او نشسته، آن را شستشو می دهد اینجا است که خدا در نخستین دستورات در آغاز وحی به موسی (علیه السلام) می گوید: نماز را بر پا دار تا به یاد من باشی.

جالب این که: این آیه می گوید: نماز را بر پا دار! تا به یاد من باشی، اما در آیه ۲۸ سوره «رعد» می گوید: «ذکر خدا مایه اطمینان و آرامش دل ها است» **(أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)**. و در آیات ۲۷ تا ۳۰ سوره «فجر» می فرماید: **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّتِي:**

«ای نفس مطمئنه به سوی پروردگارت بازگرد * در حالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو خشنود * در زمره بندگانم درآی * و در بهشتم گام

بگذار!»!

از قرار دادن این سه آیه، در کنار هم، به خوبی می فهمیم نماز انسان را به یاد خدا می دارد، یاد خدا نفس مطمئنه به او می دهد، و نفس مطمئنه او را به مقام بندگان خاص و بهشت جاویدان می رساند.

- ۱۷ وَ مَا تَلَّكَ بِبَيْمِينِكَ يَا مُوسَى
 ۱۸ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيَّهَا وَ أَهْشُ بِهَا عَلَى غَنَمِي وَ لِي فِيهَا
 مَآرِبٌ أُخْرَى
 ۱۹ قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسَى
 ۲۰ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى
 ۲۱ قَالَ خُذْهَا وَ لَا تَحْفَ سُنْعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى
 ۲۲ وَ اضْمُمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ أُخْرَى
 ۲۳ لِنُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى

ترجمه:

- ۱۷ - و آن چیست در دست راست تو، ای موسی؟!
 ۱۸ - گفت: «این عصای من است؛ بر آن تکیه می کنم، برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم؛ و مرا با آن کارها و نیازهای دیگری است.
 ۱۹ - گفت: «ای موسی! آن را بیفکن».
 ۲۰ - پس موسی آن (عصا) را افکند، که ناگهان اژدهائی شد که به هر سو می شتافت.
 ۲۱ - گفت: «آن را بگیر و نترس، ما آن را به صورت اولش باز می گردانیم.
 ۲۲ - و دستت را به گریبان ببرد، تا سفید و بی عیب بیرون آید؛ این نشانه دیگری (از سوی خداوند) است.
 ۲۳ - تا از نشانه های بزرگ خویش به تو نشان دهیم.

تفسیر:

عصای موسی و ید بیضا

بدون شک پیامبران برای اثبات ارتباط خود با خدا، نیاز به معجزه دارند و گرنه هر کس می تواند دعوی پیامبری کند، بنابراین، شناخت پیامبران راستین از دروغین، جز از طریق معجزه میسر نیست.

این معجزه می تواند در محتوای دعوت و کتاب آسمانی پیامبر باشد، و نیز می تواند، امور دیگری از قبیل معجزات حسی و جسمی باشد به علاوه معجزه، در روح خود پیامبر نیز مؤثر است و به او قوت قلب، قدرت ایمان و استقامت می بخشد.

به هر حال، موسی (علیه السلام) پس از دریافت فرمان نبوت، باید سند آن را هم دریافت دارد، لذا در همان شب پر خاطره، موسی (علیه السلام) دو معجزه بزرگ از خدا دریافت داشت.

قرآن این ماجرا را چنین بیان می کند:

خداوند از موسی سؤال کرد: «چه چیز در دست راست تو است ای موسی؟! (وَ مَا تَلْكَ بِیْمِینِكَ یَا مُوسَى).»

این سؤال ساده که توأم با لطف و محبت است علاوه بر این که موسی را که طبعاً در آن حال غرق طوفان های روحانی شده بود، آرامش بخشید، مقدمه ای بود برای بازگو کردن یک حقیقت بزرگ.

موسی در پاسخ «گفت: این قطعه چوب، عصای من است» (قَالَ هِيَ عَصَايَ).

و از آنجا که مایل بود سخنش را با محبوب خود که برای نخستین بار در را به روی او گشوده است ادامه دهد، و نیز از آنجا که شاید فکر می کرد تنها گفتن این عصای من است کافی نباشد، بلکه، منظور بازگو کردن آثار و فوائد آن است، اضافه کرد: «من بر آن تکیه می کنم» (أَتَوَكَّؤُا عَلَیْهَا).

«و برگ درختان را با آن برای گوسفندانم فرو می ریزم» (وَ أَهْشُ بِهَا عَلَی غَنَمِی). (۱)
علاوه بر این، «فوائد و نتایج دیگری نیز در آن دارم» (وَلِی فِیْهَا مَآرِبٌ أُخْرٰی). (۲)
البته پیدا است، عصا برای صاحبان آن چه فوایدی دارد، گاهی از آن به عنوان یک وسیله دفاعی در مقابل حیوانات موذی و دشمنان استفاده می کنند، گاهی در بیابان به توسط آن سایه بان می سازند، گاه ظرفی به آن بسته و از نهر آب می کشند.

به هر حال، موسی در تعجب عمیقی فرو رفته بود که در این محضر بزرگ این چه سؤالی است، و من چه جوابی دارم می گویم، آن فرمان های قبل چه بود؟ و این استفهام برای چیست؟

ناگهان «به او فرمان داده شد ای موسی! عصایت را بیفکن!» (قَالَ أَلْقِهَا يَا مُوسٰی).

«موسی فوراً و بدون فوت وقت، عصا را افکند، ناگهان مار عظیمی شد و

۱ - «أَهْشُ» از ماده «هش» (به فتح هاء) به معنی زدن بر برگ درختان است.

۲ - «مَآرِبٌ» جمع «مَآرِبَةٍ» به معنی حاجت، نیاز و مقصد است.

شروع به حرکت کرد» (فَالْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى).

«تَسْعَى» از ماده «سعی» به معنی راه رفتن سریع است که به مرحله دویدن نرسد.

در اینجا به موسی «فرمود: آن را بگیر، و نترس، ما آن را به همان صورت نخستین باز می گردانیم!» (قَالَ خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى). (۱)
در آیه ۳۱ سوره «قصص» می خوانیم: وَلَمَّا مَدَّ بِرَأْسِهِ وَرَأَى الْمَلَأَ الْأَعْيُنَ يُعَاقِبُ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ: «موسی با مشاهده آن مار عظیم، ترسید و فرار کرد، خداوند بار دیگر فرمود: ای موسی بازگرد و نترس».

گر چه مسأله ترس موسی (علیه السلام) در اینجا برای جمعی از مفسران سؤال انگیز شده است که: این حالت، با شجاعتی که در موسی سراغ داریم و عملاً در طول عمر خود به هنگام مبارزه با فرعونیان به ثبوت رسانید، به علاوه از شرائط کلی انبیاء است، چگونه سازگار است؟ ولی با توجه به یک نکته پاسخ آن روشن می شود؛ و آن این که: طبیعی هر انسانی است - هر قدر هم شجاع و نترس باشد - که اگر ببیند قطعه چوبی ناگهان تبدیل به مار عظیمی شد و سریعاً به حرکت آمد، موقتاً متوحش شود و خود را کنار کشد، مگر آن که در برابر او این صحنه بارها تکرار گردد، این عکس العمل طبیعی هیچ گونه ایرادی بر موسی (علیه السلام) نخواهد بود و با آیه ۳۹ «احزاب» که می گوید: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ:

«کسانی که ابلاغ رسالت های الهی می کنند و از او می ترسند، و از هیچ کس

۱ - «سیره» آن چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی حالت باطنی است اعم از این که غریزی باشد یا اکتسابی، بعضی نیز آن را در اینجا به معنی هیئت و صورت تفسیر کرده اند.

جز او ترسی ندارند» منافاتی ندارد، این یک وحشت طبیعی زودگذر و موقتی در برابر یک حادثه کاملاً بی سابقه و خارق عادت است.

آنگاه به دومین معجزه مهم موسی اشاره کرده که به او دستور می دهد: «دست خود را در گریبان فرو بر، تا سفید و روشن بیرون آید، بی آن که عیب و نقصی در آن باشد، و این معجزه دیگری برای تو است» (وَ اضْمُمْ يَدَكَ اِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ آيَةٌ اٰخِرَى). (۱)

گر چه در تفسیر جمله «وَ اضْمُمْ يَدَكَ اِلَى جَنَاحِكَ...» مفسران عبارات گوناگونی دارند، اما با توجه به آیه ۳۲ سوره «قصص» که می گوید: «اسْئَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» و آیه ۱۲ سوره «نمل» که می گوید: «وَ ادْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ» به خوبی استفاده می شود که: موسی مأمور بوده است دست خود را در گریبانش فرو برد و تا زیر بغل یا پهلو ادامه دهد (چرا که جناح در اصل به معنی بال پرندگان است و در اینجا می تواند کنایه از زیر بغل بوده باشد).

«بَيْضًا» به معنی سفید است، و جمله «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» اشاره به این است که: سفیدی دست تو، بر اثر بیماری پسی و مانند آن نخواهد بود، به دلیل این که درخشندگی خاصی دارد، در یک لحظه ظاهر و در لحظه دیگری از بین می رود.

ولی از بعضی روایات استفاده می شود که: دست موسی در آن حالت، نورانیت فوق العاده ای پیدا کرد، اگر چنین بوده است باید قبول کرد که جمله «مِنْ غَيْرِ سُوءٍ» مفهوم دیگری جز آنچه در بالا گفتیم خواهد داشت، یعنی نورانیتی دارد بدون عیب، نه چشم را آزار می رساند، نه لگه تاریکی در میان آن دیده

۱ - «آيَةٌ» منصوب است از جهت این که اسمی است که حال قرار گرفته، حال برای ضمیری که در «تَخْرُجُ» مستتر است.

می شود و نه غیر آن.

در آخرین آیه مورد بحث، به عنوان یک نتیجه گیری از آنچه در آیات قبل بیان شد، می فرماید: «ما اینها را در اختیار تو قرار دادیم تا آیات بزرگ خود را به تو نشان دهیم» (لُنْرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى).

پیدا است منظور از «آیات کبری» همان دو معجزه مهمی است که در بالا آمد، و این که بعضی از مفسران احتمال داده اند، اشاره به معجزات دیگری است که بعد از آن خداوند در اختیار موسی (علیه السلام) گذاشت بسیار بعید به نظر می رسد.

نکته ها:

۱ - دو معجزه بزرگ

بدون شک آنچه در بالا در زمینه تبدیل عصای موسی (علیه السلام) به مار عظیم که حتی در آیه ۱۰۷ سوره «اعراف» از آن تعبیر به «ثعبان» (اژدها) شده است، و همچنین درخشندگی خاص دست در یک لحظه کوتاه، و سپس بازگشت به حال اول یک امر عادی یا نادر و کمیاب نیست، بلکه هر دو خارق عادت محسوب می شود که بدون اتکاء بر یک نیروی ما فوق بشری، یعنی قدرت خداوند بزرگ، امکان پذیر نیست.

کسانی که به خدا ایمان دارند، علم و قدرت او را بی پایان می دانند هرگز نمی توانند این امور را انکار کنند و یا مانند مادیگراها به خرافه نسبت دهند.

آنچه در معجزه مهم است آن است که: عقلاً محال نباشد و در این مورد این امر کاملاً صادق است؛ چرا که هیچ دلیل عقلی دلالت بر نفی امکان تبدیل عصا به مار عظیم نمی کند.

مگر عصا و مار عظیم هر دو در گذشته های دور از خاک گرفته نشده اند؟ البته شاید میلیون ها یا صدها میلیون سال طول کشید که از خاک، این چنین موجوداتی به وجود آمد (و هیچ در این مسأله تفاوتی نیست که قائل به تکامل انواع باشیم و یا ثبوت انواع؛ چرا که به هر حال، هم چوب درختان از خاک آفریده شده اند و هم حیوانات).

منتها کار اعجاز در این مورد بوده است که آن مراحل را که می بایست در طول سالیان دراز طی شود، در یک لحظه و در مدتی بسیار کوتاه، انجام داده است آیا چنین امری محال به نظر می رسد؟!*

ممکن است شخصی کتاب قطوری را با دست در یک سال بنویسد، اما اگر کسی پیدا شود که با اتکاء به اعجاز آن چنان سریع انجام دهد که در یک ساعت یا کمتر از آن نوشته شود، این محال عقلی نیست، این خارق عادت است (دقت کنید).

به هر حال، قضاوت عجولانه درباره معجزات و آنها را خدای ناکرده به خرافات نسبت دادن، دور از منطق و عقل است، تنها چیزی که گاهی این گونه افکار را به وجود می آورد، این است که: ما به علل و معلول عادی خو گرفته ایم تا آنجا که آنها را به صورت ضرورت تلقی می کنیم، و هر چه خلاف آن باشد را مخالف ضرورت می دانیم، در حالی که شکل این علل و معلول طبیعی و عادی هرگز جنبه ضرورت ندارد و هیچ مانعی ندارد عامل مافوق طبیعت، دگرگونی ها در آنها ایجاد کند. (۱)

۲ - استعدادهای فوق العاده اشياء

مسلماً آن روز که موسی، آن عصای شبانی را برای خود انتخاب نمود، باور نمی کرد این موجود ساده از عهده چنان کار عظیمی به فرمان خدا برآید، آن چنان که قدرت فراعنه را درهم ریزد، اما خدا به او نشان داد که: از همین وسیله ساده می توان آن چنان نیروی خارق العاده ای به وجود آورد.

این در واقع درسی است به همه انسان ها که در این جهان هیچ چیز را ساده نپندارند، ای بسا موجودات یا افرادی که ما با دیده حقارت به آنها می نگریم قدرت های عظیمی در دل نهفته داشته باشند که ما از آن بی خبریم.

۳ - «تورات» در این باره چه می گوید؟

در آیات بالا خواندیم، هنگامی که موسی (علیه السلام) دستش را از گریبان بیرون آورد، سفید و روشن بود، بی آن که عیبی داشته باشد، ممکن است این جمله برای نفی تعبیری باشد که در «تورات» تحریف یافته دیده می شود؛ چرا که در این تورات چنین آمده است: «و خداوند باز به او گفت، حال دست خود را به آغوش خود گذار که دست خود را به آغوش خود گذاشت و او را بیرون آورد و اینک دستش مانند برف، مبروص شد» (۱).

کلمه «مبروص» از ماده «برص» به معنی پیسی است که یک نوع بیماری است و مسلماً به کار بردن این تعبیر در این مورد غلط و نابجا است.

۱ - «تورات»، «سفر خروج»، فصل چهارم، جمله ۶.

- ۲۴ اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ
 ۲۵ قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي
 ۲۶ وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي
 ۲۷ وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي
 ۲۸ يَفْقَهُوا قَوْلِي
 ۲۹ وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِی
 ۳۰ هَارُونَ أَخِي
 ۳۱ اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي
 ۳۲ وَ اشْرِكْهُ فِي أَمْرِي
 ۳۳ كَيْ تُسَبِّحَكَ كَثِيْرًا
 ۳۴ وَ تَذْكُرَكَ كَثِيْرًا
 ۳۵ إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيْرًا
 ۳۶ قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ

ترجمه:

- ۲۴ - (اینک) به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است».
 ۲۵ - (موسی) گفت: «پروردگارا! سینه ام را گشاد کن؛
 ۲۶ - و کارم را برایم آسان گردان!
 ۲۷ - و گره از زبانم بگشای؛

- ۲۸ - تا سخنان مرا بفهمند!
- ۲۹ - و وزیری از خاندانم برای من قرار ده،
- ۳۰ - برادرم هارون را!
- ۳۱ - با او پشتم را محکم کن؛
- ۳۲ - و او را در کارم شریک ساز؛
- ۳۳ - تا تو را بسیار تسبیح گوئیم؛
- ۳۴ - و تو را بسیار یاد کنیم؛
- ۳۵ - چرا که تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای!
- ۳۶ - فرمود: «ای موسی! آنچه را خواستی به تو داده شد.

تفسیر:

خواسته های حساب شده موسی (علیه السلام)

تا اینجا موسی (علیه السلام) به مقام نبوت رسیده، و معجزات قابل ملاحظه ای دریافت داشته است، ولی از این به بعد، فرمان رسالت به نام او صادر می شود، رسالتی بسیار عظیم و سنگین، رسالتی که از ابلاغ فرمان الهی به زورمندترین و خطرناک ترین مردم محیط شروع می شود، می فرماید: «به سوی فرعون برو که طغیان کرده است!» (اَذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى). آری، برای اصلاح یک محیط فاسد، و ایجاد یک انقلاب همه جانبه، باید از سردمداران فساد و ائمه کفر، شروع کرد، از آنها که در تمام ارکان جامعه نقش دارند، خودشان و یا افکار و اعوان و انصارشان، همه جا حاضرند، آنهایی که تمام سازمان های تبلیغاتی، اقتصادی و سیاسی را در قبضه خود گرفته اند که: اگر آنها اصلاح شوند و یا در صورت عدم اصلاح ریشه کن گردند، می توان به نجات

جامعه امیدوار بود، و گرنه، هر گونه اصلاحی بشود، سطحی، موقتی و گذرا است. جالب این که: دلیل لزوم آغاز کردن از فرعون، در یک جمله کوتاه: إِنَّهُ طَغَى: «او طغیان کرده است» بیان شده که در این کلمه «طغیان» همه چیز جمع است، آری، طغیان و تجاوز از حد و مرز در تمام ابعاد زندگی، و به همین جهت به این گونه افراد «طاغوت» گفته می شود که از همین ماده گرفته شده است.

* * *

موسی (علیه السلام) از چنین مأموریتی خشنود گشت، با آغوش باز از آن استقبال نمود، اما وسائل پیروزی در این مأموریت را از خدا خواست. و از آنجا که نخستین وسیله پیروزی، روح بزرگ، فکر بلند، و عقل توانا و به عبارت دیگر، گشادگی سینه است «عرض کرد پروردگار من! سینه مرا گشاده بدار» (قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي).

آری، نخستین سرمایه برای یک رهبر انقلابی، سینه گشاده، حوصله فراوان، استقامت، شهامت و تحمل بار مشکلات است، و به همین دلیل، در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: أَلَهُ الرِّيَاسَةُ سَعَةُ الصَّدْرِ: «وسیله رهبری و ریاست، سینه گشاده است». (۱) - (۲)

* * *

و از آنجا که این راه، مشکلات فراوانی دارد که: جز به لطف خدا گشوده نمی شود، در مرحله دوم از خدا تقاضا کرد: کارها را بر او آسان گرداند و مشکلات را از سر راهش بردارد، عرض کرد: «کار مرا آسان گردان» (وَوَيْسِّرْ لِي

۱ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، حکمت ۱۷۶.

۲ - درباره شرح صدر و مفهوم آن در جلد پنجم تفسیر «نمونه»، صفحه ۴۳۶، ذیل آیه ۱۲۵ «انعام» نیز بحث کرده ایم.

أُمْرِي).

پس از آن تقاضای قدرت بیان هر چه بیشتر کرده عرضه داشت: «گره از زبانم بگشا» (وَ احْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي).

درست است که داشتن سرمایه شرح صدر، مهمترین سرمایه است ولی کار سازی این سرمایه در صورتی است که قدرت ارائه و اظهار آن، به صورت کامل وجود داشته باشد، به همین دلیل، موسی (علیه السلام) بعد از تقاضای شرح صدر و برطرف شدن موانع، تقاضا کرد خداوند گره از زبانش بردارد.

و مخصوصاً علت آن را چنین بیان کرد: «تا سخنان مرا درک کنند» (يَفْقَهُوا قَوْلِي). این جمله، در حقیقت، آیه قبل را تفسیر می کند، و از آن، روشن می شود که منظور از گشوده شدن گره زبان، این نبوده است که زبان موسی (علیه السلام) به خاطر سوختگی در دوران طفولیت یک نوع گرفتگی داشته (آن گونه که بعضی از مفسران از ابن عباس نقل کرده اند) بلکه، منظور گره های سخن است که مانع درک و فهم شنونده می گردد. یعنی آن چنان فصیح، بلیغ، رسا و گویا سخن بگویم که هر شنونده ای منظور مرا به خوبی درک کند.

شاهد دیگر این تفسیر، آیه ۳۴ سوره «قصص» است: وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا: «برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است».

جالب این که: «أَفْصَحُ» از ماده «فَصِيح» در اصل، به معنی خالص بودن چیزی از زوائد است و سپس به سخنی که رسا، گویا و خالی از حشو و زوائد

باشد، گفته شده است.

به هر حال، یک رهبر و پیشوای موفق و پیروز کسی است که علاوه بر سعه فکر و قدرت روح، دارای بیانی گویا و خالی از هر گونه ابهام و نارسائی باشد.

و از آنجا که رساندن این بار سنگین به مقصد، (بار رسالت پروردگار، رهبری انسان ها و مبارزه با طاغوت ها و جبّاران) نیاز به یار و یاور دارد، و به تنهایی ممکن نیست، چهارمین تقاضای موسی (علیه السلام) از پروردگار این بود: «خداوندا! وزیر و یآوری از خاندانم برای من قرار ده» (وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي).

«وزیر» از ماده «وزر» در اصل، به معنی بار سنگین است، و از آنجا که وزیران بسیاری از بارهای سنگین را در کشورداری بر دوش دارند، این نام بر آنها گذارده شده است. و نیز کلمه «وزیر» به معاون و یاور اطلاق می شود.

اما این که: موسی (علیه السلام) تقاضا می کند: این وزیر از خانواده او باشد دلیلش روشن است؛ چرا که هم شناخت بیشتری نسبت به او خواهد داشت، و هم دلسوزی فراوان تر، چه خوب است انسان با کسی بتواند همکاری کند که پیوندهای روحانی و جسمانی، آنان را به هم مربوط ساخته است.

آنگاه مخصوصاً انگشت روی برادر خویش گذاشت و عرضه داشت: «این مسئولیت را به برادرم هارون بده» (هَارُونَ اَخِي).

هارون: طبق نقل بعضی از مفسران، برادر بزرگتر موسی (علیه السلام) بود و سه سال با او فاصله سنی داشت، قامتی بلند و رسا، زبانی گویا و درک عالی داشت و سه

سال قبل از وفات موسی، دنیا را ترک گفت. (۱)

او از پیامبران مرسل بود، چنان که در آیه ۴۵ سوره «مؤمنون» می خوانیم: «ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ».

و نیز دارای نور و روشنائی باطنی و وسیله تشخیص حق از باطل بود چنان که در آیه ۴۸ سوره «انبیاء» می خوانیم: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَ هَارُونَ الْفُرْقَانَ وَ ضِيَاءً».

بالاخره او پیامبری بود که خداوند از باب رحمتش به موسی (علیه السلام) بخشید «وَ وَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا». (۲)

او دوش به دوش برادرش موسی در انجام این رسالت سنگین، تلاش می کرد.

درست است که موسی (علیه السلام) در آن شب تاریک، در آن وادی مقدس، که این تقاضا را از خدا به هنگام دریافت فرمان رسالت می کند، بیش از ده سال از وطن خود دور مانده بود، ولی قاعدتاً ارتباطش به طور کامل از برادرش در این مدت قطع نشده بود، که با این صراحت و روشنی از او سخن می گوید و از درگاه خدا تقاضای شرکت او در این برنامه بزرگ می کند.

سپس موسی هدف خود را از تعیین هارون به وزارت و معاونت چنین بیان می کند: «خداوند! پشتم را با او محکم کن» (اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي).

«أزْر» در اصل، از ماده «أزار» به معنی لباس گرفته شده است، مخصوصاً به لباسی گفته می شود که، بند آن را بر کمر گره می زنند، به همین جهت گاهی این کلمه، به کمر، یا قوت و قدرت نیز اطلاق شده است.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

۲ - مریم، آیه ۵۳.

و برای تکمیل این مقصد، تقاضا می کند «او را در کار من شریک گردان» (وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي). هم شریک در مقام رسالت باشد، و هم در پیاده کردن این برنامه بزرگ شرکت جوید، ولی به هر حال او پیرو موسی (علیه السلام) در تمام برنامه ها بود و موسی امام و پیشوای او.

سرانجام نتیجه خواسته های خود را چنین بیان می کند: «تا تو را بسیار تسبیح گوئیم» (كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا).

«و تو را بسیار یاد کنیم» (وَ نَذْكُرَكَ كَثِيرًا).

چرا که «تو همیشه از حال ما آگاه بوده ای» (إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا). تو نیازهای ما را به خوبی می دانی، و به مشکلات این راه از هر کس آگاهتری ما از تو می خواهیم که ما را در اطاعت فرمانت قدرت بخشی، و به انجام وظائف و تعهدها و مسئولیت هایمان موفق و پیروز داری.

از آنجا که موسی (علیه السلام) در این تقاضاهای مخلصانه اش، نظری جز خدمت بیشتر و کامل تر نداشت، خداوند تقاضای او را در همان وقت اجابت فرمود «به او گفت: آنچه را خواسته بودی به تو داده شد، ای موسی!» (قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى).

در واقع در این لحظات حساس و سرنوشت ساز، که موسی (علیه السلام) برای نخستین بار بر بساط میهمانی خداوند بزرگ گام می نهاد، هر چه لازم داشت

یک جا از او درخواست کرد، و او نیز مهمانش را بی نهایت گرامی داشت و همه خواسته های او را در یک جمله کوتاه با ندائی حیات بخش اجابت کرد، بی آن که در آن قید و شرط یا چون و چرائی کند، و با تکرار نام موسی (علیه السلام) که هر گونه ابهامی را از دل می زداید آن را تکمیل فرموده، و چه شوق انگیز و افتخار آفرین است که نام بنده در گفتار مولی تکرار گردد.

نکته ها:

۱ - شرایط رهبری انقلاب

بدون شک، دگرگونی بنیادی در نظام جوامع بشری و تغییر ارزش های مادی و شرک آلود، به ارزش های معنوی و انسانی، مخصوصاً در آنجا که راه آن از میان قلمرو فراعنه و خودکامگان می گذرد، کار ساده ای نیست، نیاز به آمادگی روحی و جسمی، قدرت تفکر و نیروی بیان، روشنی راه، امدادهای الهی، و داشتن یار و یاور مورد اطمینان و قدرتمند دارد.

اینها همان اموری است که موسی (علیه السلام) در تقاضاهای نخستین خود در همان آغاز رسالت بزرگ، از خدای خود خواست. اینها خود بیانگر آن است که موسی (علیه السلام) حتی قبل از نبوت، روحی بیدار و آماده داشت.

و نیز روشنگر این حقیقت است که: به ابعاد مسئولیتش به خوبی واقف بود، و می دانست در آن شرایط خاص، باید با چه ابزاری به میدان برود، تا توانائی مبارزه با نظام های فرعونى داشته باشد.

و این الگویی است برای همه رهبران الهی در هر عصر و زمان، و برای همه رهروان این راه.

۲ - مبارزه با طغیانگران

بدون تردید فرعون دارای نقاط انحرافی فراوانی بود، کافر بود، بت پرست بود، ظالم و بیدادگر بود و... ولی قرآن از میان همه این انحرافات مسأله طغیان او را مطرح می کند (إِنَّهُ طَغَى)؛ چرا که روح طغیان و گردن کشی در برابر فرمان حق، عصاره همه این انحرافات و جامع تمام آنها است.

ضمناً روشن می شود که: هدف انبیاء در درجه اول، مبارزه با طاغوت ها و مستکبران است، و این درست بر خلاف تحلیلی است که مارکسیست ها درباره مذهب دارند و آن را در خدمت طغیانگران و استعمار پیشگان می دانند.

ممکن است گفتار آنها درباره مذاهب ساختگی تخدیری، صحیح باشد، ولی تاریخ انبیای راستین، با صراحت تمام، پندارهای واهی آنها را در مورد مذاهب آسمانی صددرصد نفی می کند، مخصوصاً قیام موسی بن عمران (علیه السلام) شاهد گویائی است در این رابطه.

* * *

۳ - برای هر کار برنامه و وسیله لازم است

درس دیگری که این فراز از زندگی موسی (علیه السلام) به ما می دهد این است که: حتی پیامبران، با داشتن آن همه معجزات برای پیشرفت کار خود، از وسائل عادی، کمک می گرفتند، از بیان رسا و مؤثر، از نیروی فکری و جسمی معاونان.

بنا نیست ما در زندگی، همیشه در انتظار معجزه ها باشیم، باید برنامه و وسائل کار را آماده کرد و از طرق طبیعی به پیشروی ادامه داد، و آنجا که کارها گره می خورد، باید در انتظار لطف الهی بود!

* * *

۴ - تسبیح و ذکر

چنان که در آیات فوق خواندیم، موسی (علیه السلام) هدف نهائی خواسته های خود را این قرار می دهد که: «تو را بسیار تسبیح گوئیم و تو را بسیار یاد نمائیم». روشن است «تسبیح» به معنی پیراستن خداوند از تهمت «شُرک و نقائص امکانی» می باشد، و نیز روشن است منظور موسی (علیه السلام) آن نبوده که جمله «سبحان الله» را پشت سر هم تکرار کند، بلکه هدف پیاده کردن حقیقت آن در جامعه آلوده آن زمان بوده است، بتها را برچیند، بتخانه ها را ویران کند، مغزها را از افکار شرک آلود بشوید، و نقائص مادی و معنوی را برطرف سازد.

به دنبال آن، ذکر خدا، یاد او، یاد صفات او را در دل ها زنده کند، و صفات الهی را در سطح جامعه پرتوافکن سازد، تکیه بر کلمه «کَثِیراً» نشان می دهد که: می خواهد آن را همگانی و عمومی و از اختصاص به دایره محدودی خارج سازد.

* * *

۵ - پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و تکرار خواسته های موسی (علیه السلام)

از روایاتی که در کتب دانشمندان اهل سنت و تشیع وارد شده، استفاده می شود پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز همین مسائل را که موسی (علیه السلام) برای پیشبرد اهدافش از خدا خواسته بود، تمنا کرد، با این تفاوت که: به جای نام «هارون»، نام «علی» (علیه السلام) را نهاده، چنین عرض کرد: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ بِمَا سَأَلَکَ اَخِیْ مُوسٰی اَنْ تَشْرَحَ لِیْ صَدْرِیْ ، وَ اَنْ تُیَسِّرَ لِیْ اَمْرِیْ ، وَ اَنْ تُحَلَّ عَقْدَةٌ مِنْ لِسَانِیْ ، یَفْقَهُوْا قَوْلِیْ وَ اجْعَلْ لِیْ وَزِیْرًا مِنْ اَهْلِیْ ، عَلِیًّا اَخِیْ ، اَشْدُّدْ بِهٖ اَزْرِیْ ، وَ اَشْرِكْهُ فِیْ اَمْرِیْ ، کِیْ نُسَبِّحَکَ کَثِیْرًا وَ نَذُکِّرُکَ کَثِیْرًا ، اِنَّکَ کُنْتَ بِنَا بَصِیْرًا: «پروردگارا! من از تو همان تقاضا می کنم که برادرم موسی تقاضا کرد، از تو

می خواهیم: سینه ام را گشاده داری، کارها را بر من آسان کنی، گره از زبانم بگشائی، تا سخنانم را درک کنند، برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی (علیه السلام) را، خداوند پشتم را با او محکم کن، و او را در کار من شریک گردان تا تو را بسیار تسبیح گوئیم، و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینائی.»

این حدیث را «سیوطی» در تفسیر «درّ المنتور» و مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» و بسیاری دیگر از دانشمندان بزرگ سنی و شیعه با تفاوت هائی نقل کرده اند. (۱)

مشابه این حدیث، حدیث منزله است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: أَلَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي: «آیا راضی نیستی که نسبت به من همانند هارون نسبت به موسی باشی، جز این که پیامبری بعد از من نخواهد بود.»

این حدیث که در کتب درجه اول اهل تسنن آمده، و به گفته «محدث بحرانی» (طبق نقل تفسیر المیزان) در کتاب «غایه المرام» از یک صد طریق از طرق اهل سنت و هفتاد طریق از طرق شیعه نقل شده است، آن قدر معتبر می باشد که جای هیچ گونه انکار ندارد.

ما درباره حدیث منزله، در جلد ششم تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۱۴۲ «اعراف» (صفحه ۳۴۳) به قدر کافی بحث کرده ایم.

اما آنچه ذکر آن را در اینجا ضروری می دانیم این است که: بعضی از مفسران (مانند آلوسی در روح المعانی) با قبول اصل روایت، در دلالت آن ایراد کرده، گفته است: جمله: وَ أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي: «او را شریک در کار من بنما» چیزی را جز شرکت در امر ارشاد و دعوت مردم به سوی حق، اثبات نمی کند.

۱ - در تفسیر آیه «انما وليکم الله و...» (مائده، آیه ۵۵).

ولی پیدا است مسأله شرکت در ارشاد و به تعبیر دیگر امر به معروف و نهی از منکر، و گسترش دعوت حق، وظیفه فرد فرد مسلمانان است و این چیزی نبوده است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) برای علی(علیه السلام) بخواهد، این یک توضیح واضح است که هرگز نمی توان دعای پیامبر(صلی الله علیه و آله) را به آن تفسیر کرد.

از سوی دیگر، می دانیم: منظور شرکت در امر نبوت هم نبوده است، بنابراین، نتیجه می گیریم: مقام خاصی بوده غیر از نبوت و غیر از وظیفه عمومی ارشاد، آیا این، جز مسأله ولایت خاصه، چیزی خواهد بود؟

آیا این همان خلافت (به مفهوم خاصی که شیعه برای آن قائل است) نیست؟ و جمله «وَزَيْرًا» نیز آن را تأیید و تقویت نمی کند؟

به تعبیر دیگر، وظائفی وجود دارد که کار همه افراد نیست و آن حفظ آئین پیامبر(صلی الله علیه و آله) از هر گونه تحریف، انحراف، و تفسیر هر گونه ابهامی که در محتوای آئین برای بعضی رخ دهد، و رهبری امت در غیبت پیامبر(صلی الله علیه و آله) و بعد از او، و کمک بسیار مؤثر در پیشبرد اهداف او.

اینها همان چیزی است که پیامبر(صلی الله علیه و آله) با گفتن جمله «أَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» از خدا برای علی(علیه السلام) خواست.

و از اینجا روشن می شود، وفات «هارون» قبل از موسی(علیه السلام) مشکلی در این بحث ایجاد نمی کند؛ زیرا خلافت و جانشینی گاهی در زمان غیبت رهبر است آن گونه که هارون در غیبت موسی داشت، و گاهی بعد از وفات او است، آن گونه که علی(علیه السلام) بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه و آله) داشت، هر دو دارای یک قدر مشترک و جامع واحد است هر چند مصداق ها متفاوت بوده است (دقت کنید).

- ۳۷ وَ لَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى
 ۳۸ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ
 ۳۹ أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَاقْذِفِيهِ فِي الْبَيْمِ فَلْيُلْقِهِ الْبَيْمُ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ
 عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ وَالْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةٌ مِنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي
 ۴۰ إِذْ تَمْشِي أُخْتِكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ
 كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَجَعَلْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَ فَتَنًا
 فَتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ
 ۴۱ وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي

ترجمه:

- ۳۷ - و ما بار دیگر تو را مشمول نعمت خود ساختیم؛
 ۳۸ - آن زمان که به مادرت آنچه لازم بود الهام کردیم؛
 ۳۹ - که: «او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز، تا دریا آن را به ساحل
 افکند؛ و دشمن من و دشمن او، آن را بر گیرد!» و من محبتی از خودم بر تو افکندم، تا در
 برابر دیدگان (علم) من، ساخته شوی!
 ۴۰ - در آن هنگام که خواهرت راه می رفت و می گفت: «آیا کسی را به شما نشان دهم که این
 نوزاد را کفالت می کند؟! پس تو را به مادرت بازگردانیم، تا چشمش به تو روشن شود؛ و
 غمگین نگردد. و تو یکی (از فرعونیان) را کشتی؛ اما ما تو را از اندوه نجات دادیم! و بارها تو
 را آزمودیم! پس از آن، سالیانی در میان مردم «مدین» توقف نمودی؛ سپس ای موسی! در زمان
 مقدر (برای فرمان رسالت) به این جا آمدی!
 ۴۱ - و من تو را برای خود پرورش دادم.

تفسیر:

چه خدای مهربانی!

در این آیات، خداوند به یکی دیگر از فصول زندگانی موسی (علیه السلام) اشاره می کند که مربوط به دوران کودکی او و نجات اعجازآمیزش از چنگال خشم فرعونیان است، این فصل گرچه از نظر تسلسل تاریخی قبل از فصل رسالت و نبوت بوده، اما چون به عنوان شاهد برای نعمت های خداوند، نسبت به موسی (علیه السلام) از آغاز عمر، ذکر شده، در درجه دوم اهمیت نسبت به موضوع رسالت می باشد.

نخست، می گوید: «ای موسی! ما بار دیگر نیز بر تو منت گذاردیم، و تو را مشمول نعمت های خویش ساختیم» (وَلَقَدْ مَنَّا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى). (۱)

بعد از ذکر این اجمال، به شرح و بسط آن می پردازد، و می گوید: «در آن هنگام که به مادر تو وحی کردیم آنچه باید وحی شود» (إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَى).

اشاره به این که: تمام خطوطی که منتهی به نجات موسی (علیه السلام) از چنگال فرعونیان در آن روز می شد، همه را به مادرت تعلیم دادیم، زیرا به گونه ای که از سایر آیات قرآن، استفاده می شود، فرعون شدیداً بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داده بود، مخصوصاً برای جلوگیری از قدرت و قوت بنی اسرائیل، شورش احتمالی آنها، و یا به گفته جمعی از مورخان و

۱ - همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم: کلمه «منت» در اصل از «من» به معنی وزن مخصوصی است که با آن وزن می کنند، گرفته شده است، به همین جهت، بخشیدن هر نعمت سنگین و گران بهائی را «منت» می گویند، و در آیه فوق، منظور همین معنی است، و این مفهوم، مفهوم زیبا و ارزنده آن است، ولی، اگر کسی کار کوچک خود را با سخن، بزرگ کند و به رخ طرف بکشد، عملی است زشت و مصداق نکوهیده «منت» است.

مفسران برای جلوگیری از به وجود آمدن فرزندی که پیش بینی کرده بودند از بنی اسرائیل برمی خیزد و دستگاه فرعون را درهم می کوبد، دستور داده بود، پسران آنها را به قتل برسانند، و دختران را برای کنیزی و خدمتگزاری زنده نگهدارند.

طبعاً جاسوسان فرعون محله ها و خانه های بنی اسرائیل را سخت زیر نظر داشتند، و تولد فرزندان پسر را به دستگاه او اطلاع می دادند، آنها نیز به سرعت برای نابود کردن آنان اقدام می نمودند.

بعضی از مفسران گفته اند: فرعون از یکسو، می خواست قدرت بنی اسرائیل را در هم بشکند، و از سوی دیگر، مایل نبود نسل آنها به کلی منقرض شود؛ چرا که بردگان و بندگان آماده ای برای او محسوب می شدند، لذا دستور داده بود یک سال نوزادان آنها را زنده بگذارند، و یک سال پسران را از دم تیغ بگذارند، اتفاقاً موسی (علیه السلام) در همان سال قتل عام فرزندان پسر متولد شد!

به هر حال، مادر احساس می کند: جان نوزادش در خطر است و مخفی نگاه داشتن موقتی او مشکل را حل نخواهد کرد، در این هنگام خدائی که این کودک را برای قیامی بزرگ نامزد کرده است، به قلب این مادر الهام می کند: او را از این بعد به ما بسپار، و ببین چگونه او را حفظ خواهیم کرد؟ و به تو باز خواهیم گرداند؟

به قلب مادر موسی چنین الهام کرد: «او را در صندوقی بیفکن، و آن صندوق را به دریا بینداز!»
(أَنْ أَقْدِفِيهِ فِي التَّابُوتِ فَأَقْدِفِيهِ فِي الْيَمِّ).

«یَم» در اینجا به معنی رود عظیم «نیل» است که بر اثر وسعت و آب فراوان گاهی دریا به آن اطلاق می شود.

تعبیر به: أَفْذِيهِ فِي التَّابُوتِ: «آن را در صندوق بیفکن» شاید اشاره به این باشد که: بدون هیچ ترس و واهمه دل از او بردار، و شجاعانه در صندوقش بگذار و بی اعتنا، به شط نیلش بیفکن، و ترس و وحشتی به خود راه مده.

کلمه «تابوت» به معنی صندوق چوبی و به عکس آنچه بعضی می پندارند، همیشه به معنی صندوقی که مردگان را در آن می نهند نیست، بلکه، مفهوم وسیعی دارد که گاهی به صندوق های دیگر نیز گفته می شود همان گونه که در داستان «طالوت و جالوت» در سوره «بقره» ذیل آیه ۲۴۸ خواندیم. (۱)

سپس اضافه می کند: «دریا مأمور است که آن را به ساحل بیفکند، تا سرانجام دشمن من و دشمن او، وی را برگرد» (و در دامان خویش پرورش دهد!) (فَلْيُلْهِمِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ).

جالب این که: کلمه «عَدُوٌّ» در اینجا تکرار شده، و این در حقیقت تأکیدی است بر دشمنی فرعون، هم نسبت به خداوند و هم نسبت به موسی و بنی اسرائیل، و اشاره به این که: کسی که تا این حد در دشمنی و عداوت، پافشاری داشت، عاقبت خدمت و پرورش موسی (علیه السلام) را بر عهده گرفت، تا بشر خاکی بداند نه تنها قادر نیست با فرمان خدا به مبارزه برخیزد، بلکه، خدا دشمن او را با دست خودش و در دامانش پرورش خواهد داد. و هنگامی که او اراده نابودی گردن کشان ستمگر را کند آنها را با دست خودشان نابود می کند، و با آتشی که خودشان برافروخته اند، می سوزاند، چه قدرت عجیبی دارد! و از آنجا که موسی (علیه السلام) باید در این راه پر نشیب و فراز که در پیش دارد در یک سپر حفاظتی قرار گیرد، خداوند پرتوی از محبت خود را بر او می افکند آن

۱ - به جلد دوم تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۷۳ مراجعه فرمائید.

چنان که هر کس وی را ببیند دلباخته او می شود، نه تنها به کشتن او راضی نخواهد بود که راضی نمی شود موئی از سرش کم شود! آن چنان که قرآن در ادامه این آیات می گوید: «و من محبتی از خودم بر تو افکندم» (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي).

چه سپر عجیبی، کاملاً نامرئی است، اما از فولاد و آهن محکم تر!

می گویند: قابله موسی از فرعونیان بود، و تصمیم داشت گزارش تولد او را به دستگاه جبار فرعون بدهد، اما نخستین بار که چشمش در چشم نوزاد افتاد گوئی برقی از چشم او جستن کرد، اعماق قلب قابله را روشن ساخت، و رشته محبت او را در گردنش افکند، و هر گونه فکر بدی را از مغز او دور ساخت!

در این زمینه در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم: «هنگامی که موسی(علیه السلام) متولد شد و مادر دید نوزادش پسر است رنگ از صورتش پرید، قابله پرسید: چرا این گونه رنگت زرد شد؟

گفت: از این می ترسم که سر پسر را ببرند، ولی قابله گفت: هرگز چنین ترسی به خود راه مده: وَ كَانَ مُوسَى لَأَيْرَاهُ أَحَدًا إِلَّا أَحَبَّهُ! «موسی چنان بود که هر کس او را می دید دوستش می داشت».(۱)

و همین سپر محبت بود که او را در دربار فرعون نیز کاملاً حفظ کرد.

در پایان این آیه، می فرماید: «هدف این بود که در پیشگاه من و در برابر دیدگان (علم) من پرورش یابی» (وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي).

بدون شک ذره ای در آسمان و زمین از علم خدا پنهان نیست، و همه در پیشگاه او حاضرند اما این تعبیر در اینجا اشاره به عنایت خاصی است که خدا نسبت به موسی و تربیت او داشت.

گر چه، بعضی از مفسران جمله «وَلْتُصْنَعِ عَلٰی عَيْنِي» را محدود به مسأله دوران شیرخواری موسی (علیه السلام) و مانند آن دانسته اند ولی پیدا است: این جمله معنی وسیعی دارد، و هر گونه پرورش، تربیت و ساخته شدن موسی (علیه السلام) را برای حمل پرچم رسالت با عنایت خاص پروردگار شامل می شود.

* * *

از قرائن موجود در این آیات، و آیات مشابه آن در قرآن مجید، و آنچه در روایات و تواریخ آمده، به خوبی استفاده می شود: مادر موسی (علیه السلام) سرانجام با وحشت و نگرانی صندوقی را که موسی در آن بود به «نیل» افکند، امواج «نیل» آن را بر دوش خود حمل کرد، و مادر که منظره را می دید در تب و تاب فرو رفت اما خداوند به دل او الهام کرد: اندوه و غمی به خود راه مده، ما سرانجام او را سالم به تو باز می گردانیم.

کاخ فرعون بر گوشه ای از شطّ نیل ساخته شده بود، و احتمالاً شعبه ای از این شطّ عظیم از درون کاخش می گذشت، امواج آب، صندوق نجات موسی را با خود به آن شعبه کشانید، در حالی که فرعون و همسرش در کنار آب، به تماشای امواج مشغول بودند، ناگهان این صندوق مرموز، توجه آنها را به خود جلب کرد، مأمورین را دستور داد، تا صندوق را از آب بگیرند، هنگامی که در صندوق گشوده شد، با کمال تعجب نوزاد زیبایی را در آن دیدند، چیزی که شاید حتی احتمال آن را نمی دادند.

فرعون متوجه شد: این نوزاد باید از بنی اسرائیل، باشد که از ترس مأموران به چنین سرنوشتی گرفتار شده است و دستور کشتن او را صادر کرد، ولی همسرش که «نازا» بود، سخت به کودک دل بست و شعاع مرموزی که از چشم نوزاد جستن نمود در زوایای قلب آن زن نفوذ کرده، او را مجذوب و فریفته خود

ساخت.

دست به دامن فرعون زد، و در حالی که از این کودک به نور چشمان (قره عین) تعبیر می نمود، تقاضا کرد از کشتن او صرف نظر کند، حتی بالاتر از آن درخواست کرد، به عنوان فرزند خویش و مایه امید آینده شان او را در دامن خود پرورش دهند، و بالاخره با اصرار موفق شد، سخن خود را به کرسی بنشاند.

اما از سوی دیگر، کودک گرسنه شده و شیر می خواهد، گریه می کند و اشک می ریزد، گریه و اشکی که قلب همسر فرعون را به لرزه آورده، چاره ای نبود جز این که مأموران هر چه زودتر به جستجوی دایه ای بروند، ولی هر دایه ای آوردند، نوزاد پستان او را نگرفت؛ چرا که خدا مقدر کرده بود تنها به مادرش برگردد، مأمورین باز به جستجو برخاستند و در بدر به دنبال دایه تازه ای می گشتند.

اکنون بقیه داستان را از آیات فوق می خوانیم:

آری، ای موسی! ما مقدر کرده بودیم که در برابر دیدگان (علم) ما پرورش بیابی «در آن هنگام که خواهرت (در نزدیکی کاخ فرعون) راه می رفت» و به دستور مادر، مراقب اوضاع و سرنوشت تو بود (إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ).

او به مأموران فرعون «می گفت: آیا زنی را به شما معرفی بکنم که توانائی سرپرستی این نوزاد را دارد» (فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ).

و شاید اضافه کرد این زن شیر پاکی دارد که من مطمئنم نوزاد آن را پذیرا خواهد شد.

مأمورین، خوشحال شدند و به امید این که شاید گمشده آنها از این طریق پیدا شود، همراه او حرکت کردند، خواهر موسی (علیه السلام) که خود را به صورت فردی ناشناس و بیگانه، نشان می داد، مادر را از جریان امر آگاه کرد، مادر نیز بی آن که

خونسردی خود را از دست دهد، در حالی که طوفانی از عشق و امید تمام قلب او را احاطه کرده بود، به دربار فرعون آمد، کودک را به دامن او انداختند کودک بوی مادر را شنید، بوئی آشنا، ناگهان پستان او را همچون جان شیرین در برگرفت و با عشق و علاقه بسیار، مشغول نوشیدن شیر شد، غریو شادی از حاضران برخاست و آثار خشنودی و شوق در چشمان همسر فرعون نمایان شد.

بعضی می گویند: فرعون از این ماجرا تعجب کرد، گفت: تو کیستی که این نوزاد، شیر تو را پذیرفت، در حالی که دیگران را همه رد کرد؟

مادر گفت: من زنی پاکیزه بوی و پاک شیرم و هیچ کودکی شیر مرا رد نمی کند!

به هر حال، فرعون کودک را به او سپرد، و همسرش تأکید فراوان نسبت به حفظ و حراست او کرد، و دستور داد در فاصله های کوتاه کودک را به نظر او برساند.

اینجا است که قرآن می گوید: «ما تو را به مادرت بازگردانیم تا چشمش به تو روشن شود، و غم و اندوهی به خود راه ندهد» (فَرَجْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ).

و بتواند با آسودگی خاطر و اطمینان از عدم وجود خطری برای او از ناحیه فرعونیان به پرورش فرزند بپردازد.

از جمله فوق چنین می توان استفاده کرد که: فرعون کودک را به مادر سپرد تا او را به خانه خویش بیاورد، ولی، طبیعی است نوزادی که فرزند خوانده فرعون! و مورد علاقه شدید همسر او است، باید در فاصله های کوتاه به نظر آنها برسد.

سال ها گذشت، و موسی (علیه السلام) در میان هاله ای از لطف و محبت خداوند، و

محیطی امن و امان پرورش یافت، کم کم به صورت نوجوانی درآمد.

روزی از راهی عبور می کرد، دو نفر را در برابر خود به جنگ و نزاع مشغول دید: یکی از بنی اسرائیل و دیگری از قبطیان (مصریان و هواخواهان فرعون)، از آنجا که همیشه بنی اسرائیل تحت فشار و آزار قبطیان ستمگر بودند، موسی (علیه السلام) به کمک مظلوم که از بنی اسرائیل بود شتافت، و برای دفاع از او، مشتی محکم بر پیکر مرد قبطی وارد آورد، اما این دفاع از مظلوم، به جای باریکی رسید، و همان یک مشت کار قبطی را ساخت.

موسی (علیه السلام) از این ماجرا ناراحت شد؛ چرا که مأموران فرعون سرانجام متوجه شدند این قتل به دست چه کسی واقع شده، و شدیداً به تعقیب او برخاستند.

اما موسی (علیه السلام) طبق توصیه بعضی از دوستانش، مخفیانه از مصر بیرون آمد و به سوی «مدین» شتافت و در آنجا محیطی امن و امان در کنار «شعیب» پیغمبر (علیه السلام) که شرح آن به خواست خدا در تفسیر سوره «قصص» خواهد آمد پیدا کرد.

اینجا است که قرآن می گوید: «تو کسی را کشتی و در اندوه فرو رفتی، اما ما تو را از آن غم و اندوه رهایی بخشیدیم» (وَ قَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ).

و پس از آن «تو را در کوره های حوادث یکی بعد از دیگری آزمودیم» (وَ فَتَنَّاكَ فَتُونًا).

«پس از آن، سالیانی در میان مردم مدین توقف نمودی» (فَلَبَّثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ).

و بعد از پیمودن این راه طولانی و آمادگی روحی و جسمی و بیرون آمدن از کوره حوادث، با سرافرازی و پیروزی «سپس در زمانی که برای گرفتن فرمان

رسالت مقدر بود، به اینجا آمدی» (ثُمَّ جِئْتِ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ). کلمه «قَدَرٌ» به گفته بسیاری از مفسران، به معنی زمانی است که مقدر شده بود موسی به رسالت برگزیده شود، ولی بعضی دیگر آن را به معنی «مقدار» گرفته اند، همان گونه که در بعضی از آیات قرآن نیز، به همین معنی آمده است. (۱)

طبق این تفسیر، معنی جمله چنین خواهد بود: ای موسی! بعد از این فراز و نشیب ها، امتحانات گوناگون و زندگی ممتد در جوار پیامبر بزرگی همچون «شعیب» پرورش یافتی، سرانجام دارای قدر و مقام و شخصیتی شدی که آماده پذیرش وحی گشتی.

سپس اضافه می کند: «من تو را برای خودم پرورش دادم و ساختم (وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي). برای وظیفه سنگین دریافت وحی، برای قبول رسالت، برای هدایت و رهبری بندگانم، تو را پرورش دادم و در کوران های حوادث آزمودم و نیرو و توان بخشیدم و اکنون که این مأموریت بزرگ بر دوش تو گذارده می شود از هر نظر ساخته شده ای!»

«إِصْطِنَاعٌ» از ماده «صنع» به معنی «اصرار و اقدام مؤکد برای اصلاح چیزی است» (آن گونه که راغب در مفردات گفته است) یعنی تو را از هر نظر اصلاح کردم، گوئی برای خودم می خواهم، و این محبت آمیزترین سخنی است که خداوند در حق این پیامبر بزرگ فرموده و به گفته بعضی شبیه سخنی است که حکماء گفته اند: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا تَفَقَّدَهُ كَمَا يَتَفَقَّدُ الصَّادِقُ صَدِيقَهُ:

«خداوند هنگامی که بنده ای را دوست دارد، آن چنان از او تفقد می کند که

دوست مهربان نسبت به دوستش».

نکته:

آیا به غیر پیامبران وحی می شود؟

بی شک وحی در قرآن مجید، معانی گوناگونی دارد:

گاهی به معنی صدای آهسته، یا چیزی را آهسته گفتن آمده، (این معنی اصلی آن در لغت عرب است).

گاهی، به معنی اشاره رمزی به چیزی می باشد مانند: فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا: «زکریا که زبانش در آن ساعت از کار افتاده بود، با اشاره به بنی اسرائیل گفت: خدا را صبح و عصر تسبیح کنید». (۱)

گاه، به معنی الهام غریزی است مانند: وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ: «خداوند به زنبور عسل الهام غریزی کرد». (۲)

گاه به معنی فرمان تکوینی است، فرمانی که با زبان آفرینش داده می شود مانند: يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا * بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا: «در قیامت، زمین خبرهای خود را بازگو می کند * چرا که پروردگارت به او وحی کرده است». (۳)

و گاه، به معنی الهام می آید، الهامی که به قلب افراد با ایمان می فرستد، هر چند پیامبر و امام نباشد، مانند: إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا يُوحَىٰ: «ما به مادر تو ای موسی آنچه باید وحی کنیم کردیم». (۴)

اما یکی از مهمترین موارد استعمال آن در قرآن مجید پیام های الهی است که مخصوص پیامبران است، مانند: إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ

۱ - مریم، آیه ۱۱.

۲ - نحل، آیه ۶۸.

۳ - زلزله، آیات ۴ و ۵.

۴ - طه، آیه ۳۸.

مِنْ بَعْدِهِ: «ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم» (۱)

بنابراین، کلمه وحی، مفهوم وسیع و جامعی دارد که همه این موارد را شامل می شود و به این ترتیب، تعجب نخواهیم کرد اگر در آیات فوق، کلمه وحی در مورد مادر موسی به کار رفته است.

* * *

- ۴۲ اذْهَبْ أَنْتَ وَأُخُوكَ بَايَاتِي وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي
- ۴۳ اذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى
- ۴۴ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْسَ لَنَا لَعْلَهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى
- ۴۵ قَالَا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى
- ۴۶ قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى
- ۴۷ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ
- قَدْ جِئْنَاكَ بَايَةً مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى
- ۴۸ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى

ترجمه:

- ۴۲ - (اکنون) تو و برادرت با آیات من به بروید، و در یاد من کوتاهی نکنید!
- ۴۳ - به سوی فرعون بروید؛ که طغیان کرده است!
- ۴۴ - اما به نرمی با او سخن بگوئید؛ شاید متذکر شود، یا (از خدا) بترسد!
- ۴۵ - (موسی و هارون) گفتند: «پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و ما را آزار دهد)؛ یا طغیان کند (و نپذیرد)»!
- ۴۶ - فرمود: «نترسید! من با شما هستم؛ (همه چیز را) می شنوم و می بینم!
- ۴۷ - به سراغ او بروید و بگوئید: «ما فرستادگان پروردگار توئیم! بنی اسرائیل را با ما بفرست؛ و آنان را شکنجه و آزار مکن! ما نشانه روشنی از سوی پروردگارت برای تو آورده ایم! و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند!
- ۴۸ - به ما وحی شده که عذاب بر کسی است که (آیات الهی را) تکذیب کند و سرپیچی نماید»!

تفسیر:

نخستین برخورد با فرعون جبار

اکنون که همه چیز روبراه شده، و تمام وسائل لازم در اختیار موسی قرار گرفته، او و برادرش هارون هر دو با هم را مخاطب ساخته می گوید: «تو و برادرت با آیات من که در اختیارتان گذارده ام بروید» (اَذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي).

آیاتی که هم شامل دو معجزه بزرگ موسی (علیه السلام) می شود، و هم سایر نشانه های پروردگار، تعلیمات و برنامه هائی که خود نیز بیانگر حقانیت دعوت او است، به خصوص این که: این تعلیمات پر مغز به وسیله مردی که ظاهراً قسمت عمده عمرش را به چوپانی پرداخته، اظهار می شود.

و برای تقویت روحیه آنها و تأکید بر تلاش و کوشش هر چه بیشتر، اضافه می کند: «در ذکر و یاد من و اجرای فرمانهایم سستی به خرج ندهید» (وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي). چرا که سستی و ترک قاطعیت، تمام زحمات شما را بر باد خواهد داد، محکم بایستید و از هیچ حادثه ای نهراسید، و در برابر هیچ قدرتی، سست نشوید.

بعد از آن، هدف اصلی این حرکت و نقطه ای را که باید به سوی آن جهت گیری شود، مشخص می سازد، می گوید: «به سوی فرعون بروید، چرا که او طغیان کرده است» (اَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ).

عامل تمام بدبختی های این سرزمین پهناور، او است، و تا او اصلاح نشود، هیچ کاری ساخته نیست؛ چرا که عامل پیشرفت یا عقب افتادگی، خوشبختی، یا بدبختی یک ملت، قبل از هر چیز، رهبران و سردمداران آن ملت است، و لذا باید

هدف گیری شما قبل از همه، به سوی آنها باشد. درست است که «هارون» در آن موقع در آن بیابان حاضر نبود، و به طوری که مفسران گفته اند: خداوند او را از این ماجرا آگاه ساخت، و او به استقبال برادرش موسی (علیه السلام) برای انجام این مأموریت، به بیرون «مصر» آمد. ولی به هر حال، هیچ مانعی ندارد که دو نفر مخاطب قرار گیرند و مأموریت برای انجام کاری پیدا کنند، در حالی که تنها یکی حاضر باشد، و در تعبیرات فارسی روزانه نیز از این نمونه بسیار داریم، مثل این که: می گوئیم: «تو و برادرت که فردا از سفر می آید نزد من آئید».

* * *

آنگاه طرز برخورد مؤثر با فرعون را در آغازکار، به این شرح، بیان می فرمایید، برای این که بتوانید در او نفوذ کنید و اثر بگذارید «با سخن نرم با او سخن بگوئید، شاید متذکر شود، یا از خدا بترسد» (فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى).

فرق میان «يَتَذَكَّرُ» و «يَخْشَى» در اینجا این است که: اگر با سخن نرم و ملایم با او روبرو شوید، و در عین حال مطالب را با صراحت و قاطعیت بیان کنید، یک احتمال این است که او دلایل منطقی شما را از دل بپذیرد و ایمان آورد، احتمال دیگر این که لااقل از ترس مجازات الهی در دنیا یا آخرت و بر باد رفتن قدرتش، سر تسلیم فرود آورد و با شما مخالفت نکند. البته احتمال سومی نیز وجود دارد و آن این که: نه متذکر شود و نه از خدا بترسد، بلکه راه مخالفت و مبارزه را پیش گیرد که با تعبیر «لَعَلَّ» (شاید) به آن اشاره شده است، و در این صورت نسبت به او اتمام حجت شده است، و در هیچ حال، اجرای این برنامه بی فایده نیست.

بدون شک، خداوند می دانست، سرانجام، کار او به کجا خواهد رسید؟ ولی تعبیرات فوق، درسی است برای موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) و همه رهبران راه الهی. (۱)

اما با این حال، موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) از این معنی نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر و زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سرسختی او همه جا پیچیده بود، قبل از آن که موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام) ابلاغ دعوت کنند، پیش دستی کرده، آنها را از بین ببرد، لذا «عرضه داشتند: پروردگارا! ما از این می ترسیم که او قبل از آن که به سخنان ما گوش فرا دهد، فرمان مجازات صادر کند و پیام تو به گوش او و اطرافیانش نرسد، و یا بعد از شنیدن طغیانگری آغاز نماید» (قالا رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُفْرَطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى).

«يَفْرَطُ» از ماده «فرط» (بر وزن شرط) به معنی پیش افتادن است و به همین جهت به کسی که قبل از همه، وارد آبگام می شود، «فارط» می گویند.

در سخنان علی (علیه السلام) که در برابر قبرهای مردگان، پشت دروازه «کوفه» فرمود می خوانیم: أَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ سَابِقٌ: «شما پیشگامان این قافله بودید و قبل از ما به دیار آخرت شتافتید». (۲)

به هر حال، موسی (علیه السلام) و برادرش از دو چیز بیم داشتند، نخست آن که: فرعون قبل از آن که سخنانشان را بشنود، شدت عمل به خرج دهد، و یا بعد از شنیدن بلافاصله و بدون مطالعه، دست به چنین اقدامی بزند و در هر دو حال مأموریت آنها به خطر بیفتد و ناتمام بماند.

۱ - درباره معنی «لَعَلَّ» و این که در قرآن به چه معنی آمده، به طور مشروح در جلد چهارم، صفحه ۳۵، ذیل آیه ۸۴ سوره «نساء» بحث کرده ایم.

۲ - «نهج البلاغه»، کلمات قصار، شماره ۱۳۰.

اما خداوند به آنها به طور قاطع «فرمود: شما هرگز نترسید، من خود با شما هستم می شنوم و می بینم» (قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى). بنابراین، با وجود خداوند توانائی که همه جا با شما است و به همین دلیل همه چیز، همه سخن ها را می شنود، و همه چیز را می بیند و حامی و پشتیبان شما است، ترس و وحشت معنائی ندارد.

پس از آن دقیقاً چگونگی پیاده کردن دعوتشان در حضور فرعون را در پنج جمله کوتاه، قاطع و پرمحتوا برای آنها بیان می فرماید، که: یکی، مربوط به اصل مأموریت است و دیگری، بیان محتوای مأموریت و سومی، دلیل و سند و چهارمی، تشویق پذیرندگان و سرانجام، تهدید مخالفان.

نخست می گوید: «شما به سراغ او بروید و به او بگوئید ما فرستادگان پروردگار توئیم» (فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ).

جالب این که: به جای پروردگار ما، می گوید پروردگار تو، تا عواطف فرعون را متوجه این نکته سازند که او پروردگاری دارد و اینها نمایندگان پروردگار اویند، ضمناً به طور کنایه به او فهمانده باشند که ادعای ربوبیت از هیچ کس صحیح نیست و مخصوص خدا است. دیگر این که: «بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آنها را اذیت و آزار مکن» (فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ).

درست است که دعوت موسی (علیه السلام) تنها برای نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان نبوده، بلکه به گواهی سایر آیات قرآن، به منظور نجات خود فرعون و فرعونیان از چنگال شرک و بت پرستی نیز بوده است، ولی اهمیت این موضوع و ارتباط منطقی آن با موسی (علیه السلام) سبب شده است که او مخصوصاً انگشت روی این

مسأله بگذارد چرا که استعمار و به بردگی کشیدن بنی اسرائیل، با آن همه شکنجه و آزار، مطلبی نبوده است که قابل توجیه باشد.

سپس اشاره به دلیل و مدرک خود کرده، می گوید: به او بگوئید «ما نشانه ای از پروردگارت برای تو آورده ایم» (قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ).

ما بیهوده سخن نمی گوئیم و بی دلیل حرفی نمی زنیم، بنابراین، به حکم عقل، لازم است لااقل در سخنان ما بیندیشی و اگر درست بود، بپذیری.

از آن پس به عنوان تشویق مؤمنان اضافه می کنند: «درود بر آنها که از هدایت پیروی می کنند» (وَ السَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰی).

این جمله، ممکن است به معنی دیگری نیز اشاره باشد، و آن این که: سلامت در این جهان و جهان دیگر از ناراحتی ها، رنج ها و عذاب های دردناک الهی، و مشکلات زندگی فردی و اجتماعی از آن کسانی است که از هدایت الهی پیروی کنند و این در حقیقت، نتیجه نهائی دعوت موسی (علیه السلام) است.

سرانجام، عاقبت شوم سرپیچی از این دعوت را نیز به او بفهمانید و بگوئید: «به ما وحی شده است که عذاب الهی دامان کسانی را که تکذیب آیاتش کرده و از فرمانش سرپیچی نمایند خواهد گرفت»! (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى).

ممکن است توهم شود: ذکر این جمله با گفتار ملایمی که به آن مأمور بودند تناسب ندارد، ولی این اشتباه است، چه مانعی دارد که یک طبیب دلسوز با لحن ملایم به بیمارش بگوید، هر کس از این دارو استفاده کند، نجات می یابد و هر کس نکند مرگ دامانش را خواهد گرفت.

این بیان، نتیجه برخورد مناسب با یک واقعیت است و تهدید خاص و

برخورد خصوصی و شدت عمل در آن وجود ندارد، و به تعبیر دیگر این واقعیتی است که باید بی پرده به فرعون گفته می شد.

نکته ها:

۱ - قدرت نمائی عجیب خدا

در طول تاریخ، بسیار دیده شده و خواننده ایم افرادی قلدر و زورمند به مبارزه در برابر قدرت حق برخاسته اند، ولی در هیچ موردی خداوند لشکریان زمین و آسمان را برای کوبیدن آنها بسیج نکرده، بلکه آن چنان ساده و آسان، آنها را مغلوب ساخته که هیچ کس تصور آن را هم نمی کرد.

مخصوصاً بسیار شده خود آنها را دنبال وسائل مرگشان فرستاده و مأموریت اعدامشان را به خودشان سپرده است.

در همین داستان فرعون، می بینیم دشمن اصلی او یعنی موسی (علیه السلام) را در دامان خود او پرورش می دهد، و در حوزه حفاظت او وارد می سازد!

و جالب تر این که: طبق نقل تواریخ، قابله موسی (علیه السلام) از قبطیان بود.

نجاری که صندوق نجات او را ساخت نیز یک قبطی بود.

گیرندگان صندوق از آب مأموران فرعون بودند.

و گشاینده صندوق، شخص همسر او بود.

به وسیله دستگاه فرعون از مادر موسی (علیه السلام) به عنوان دایه شیر دهنده دعوت شد.

و تعقیب موسی (علیه السلام) بعد از ماجرای قتل مرد قبطی از ناحیه فرعونیان، سبب هجرت او

به «مدین» و گذراندن یک دوره آموزش و تربیت کامل در مکتب «شعیب» پیغمبر گشت.

آری، هنگامی که خدا می خواهد قدرت خود را نشان دهد، این چنین می کند تا همه گردنکشان بدانند کوچک تر از آن هستند که در برابر اراده و مشیتش عرض اندام کنند.

۲- برخورد ملایم و محبت آمیز با دشمنان

برای نفوذ در قلوب مردم (هر چند افراد گمراه و بسیار آلوده باشند) نخستین دستور قرآن برخورد ملایم و توأم با مهر و عواطف انسانی است، و توسل به خشونت، مربوط به مراحل است که برخوردهای دوستانه اثر خود را نگذارد.

هدف آن است که مردم جذب شوند، متذکر شوند، و راه را پیدا کنند یا از عواقب شوم کار بد خود بترسند. (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى).

هر مکتبی باید جاذبه داشته باشد، و بی دلیل، افراد را از خود دفع نکند. سرگذشت پیامبران و ائمه دین (علیهم السلام) به خوبی نشان می دهد: آنها هرگز از این برنامه در تمام طول عمرشان انحراف پیدا نکردند.

آری، ممکن است، هیچ برنامه محبت آمیزی در دل سیاه بعضی اثر نگذارد، و راه، منحصراً توسل به خشونت باشد، آن در جای خود صحیح است، اما نه به عنوان یک اصل کلی و برای آغاز کار، برنامه نخستین، محبت است و ملایمت، و این، همان درسی است که آیات فوق به روشنی به ما می گوید.

جالب این که: در بعضی از روایات می خوانیم: حتی موسی (علیه السلام) مأمور بود، فرعون را با بهترین نامش صدا کند، شاید در دل تاریک او اثر بگذارد.

۳ - پاسخ به یک سؤال

ممکن است برای بعضی با مطالعه آیات فوق، این سؤال پیدا شود که: چرا موسی (علیه السلام) با آن وعده های الهی، باز هم دچار نگرانی، تردید و دلهره می شود؟ تا آنجا که خداوند به او صریحاً می گوید: بروید من همه جا با شما هستم، همه سخنان را می شنوم، و همه چیز را می بینم، و هیچ جای نگرانی نیست.

پاسخ این سؤال، از اینجا روشن می شود که: این مأموریت به راستی مأموریت بسیار سنگینی بود، موسی (علیه السلام) که ظاهراً یک چوپان است، می خواهد تنها با برادرش به جنگ مرد قلدر، زورمند و سرکشی برود که بزرگترین قدرت های آن زمان در اختیار او بوده است، و تازه مأموریت دارد، اولین دعوت را از خود فرعون شروع کند، نه این که، نخست به سراغ دیگران برود و لشگر و یار و یاور فراهم آورد، بلکه باید نخستین جرقه را بر قلب فرعون بزند، این به راستی مأموریت بسیار پیچیده و فوق العاده مشکلی بوده است.

به علاوه ما می دانیم: علم و آگاهی مراتبی دارد، بسیار می شود انسان چیزی را یقیناً می داند، اما مایل است به مرحله علم یقین و اطمینان عینی برسد، همان گونه که ابراهیم (علیه السلام) با ایمان قاطع نسبت به معاد از خدا تقاضا کرد، صحنه ای از زنده شدن مردگان را در این جهان با چشم خود ببیند تا اطمینان خاطر بیشتری پیدا کند.

- ۴۹ قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى
 ۵۰ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى
 ۵۱ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى
 ۵۲ قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى
 ۵۳ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ رِضًا مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ
 السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى
 ۵۴ كُلُوا وَ ارْزُقُوا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَى
 ۵۵ مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى

ترجمه:

- ۴۹ - (فرعون) گفت: «ای موسی؟ پروردگار شما کیست؟!»
 ۵۰ - گفت: «پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آنچه لازمه آفرینش او بوده، داده؛ سپس هدایت کرده است!»
 ۵۱ - گفت: «تکلیف نسل های گذشته چه خواهد شد؟!»
 ۵۲ - گفت: «آگاهی مربوط به آنها، نزد پروردگارم در کتابی ثبت است؛ پروردگارم هرگز گمراه نمی شود، و فراموش نمی کند!»
 ۵۳ - همان خداوندی که زمین را برای شما محل آسایش قرار داد؛ و راه هائی در آن ایجاد کرد؛ و از آسمان، آبی فرستاد که با آن، انواع گوناگون گیاهان را (از خاک تیره) برآوردیم.
 ۵۴ - هم خودتان بخورید؛ و هم چهارپایانتان را در آن به چرا برید. مسلماً در اینها

نشانه های روشنی برای خردمندان است.

۵۵ - ما شما را از آن (زمین) آفریدیم؛ و در آن باز می گردانیم؛ و بار دیگر (در قیامت) شما را از آن بیرون می آوریم!

تفسیر:

پروردگار شما کیست!؟

در اینجا قرآن مجید، همان گونه که شیوه آن است، مطالبی را که به کمک بحث های آینده می توان از این داستان فهمید، حذف کرده، مستقیماً به سراغ گفتگوهای موسی (علیه السلام) و هارون با فرعون می رود.

در واقع مطلب چنین است:

موسی (علیه السلام) بعد از گرفتن فرمان رسالت، و یک دستور العمل کامل، جامع و همه جانبه درباره چگونگی برخورد با فرعون، از آن سرزمین مقدس حرکت می کند، و با برادرش هارون - به گفته مورخان - در نزدیکی مصر همراه می شود، و هر دو به سراغ فرعون می روند، و با مشکلات زیادی می توانند به درون کاخ افسانه ای فرعون که افراد کمی به آن راه داشتند، راه پیدا کنند.

هنگامی که موسی (علیه السلام) در برابر فرعون قرار گرفت، جمله های حساب شده و مؤثری را که خداوند به هنگام فرمان رسالت، به او آموخته بود بازگو می کند:

ما فرستادگان پروردگار توئیم!

بنی اسرائیل را با ما بفرست و آنها را شکنجه و آزار مکن!

ما دلیل و معجزه روشنی با خود از سوی پروردگارت آورده ایم!

سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند!

این را نیز بدان که به ما وحی شده است: عذاب در انتظار کسانی است که

تکذیب کنند و از فرمان خدا روی بگردانند!

هنگامی که فرعون این سخنان را شنید نخستین عکس العملش این بود گفت: «بگوئید ببینم پروردگار شما کیست ای موسی؟» (قَالَ فَمَنْ رَبُّكُمَا يَا مُوسَى).

عجیب این که: فرعون مغرور و از خود راضی حتی حاضر نشد بگوید پروردگار من که شما مدعی هستید، کیست؟ بلکه گفت: پروردگار شما کیست؟

موسی (علیه السلام) بلافاصله معرفی بسیار جامع و در عین حال کوتاهی از پروردگار کرده: «گفت: پروردگار ما همان کس است که به هر موجودی آنچه لازمه آفرینش او بوده است داده، و سپس او را در مراحل هستی رهبری و هدایت فرموده است» (قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى).

در این سخن کوتاه، موسی (علیه السلام) اشاره به دو اصل اساسی از آفرینش و هستی می کند که: هر یک، دلیل مستقل و روشنی برای شناسائی پروردگار است: نخست این که: خداوند به هر موجودی آنچه نیاز داشته بخشیده است، این همان مطلبی است که درباره آن می توان کتاب ها نوشت، بلکه کتاب ها نوشته اند.

اگر ما اندکی درباره گیاهان و جاندارانی که در هر منطقه ای زندگی می کنند، اعم از پرندگان، حیوانات دریائی، حشرات و خزندگان دقت کنیم، خواهیم دید: هر کدام هماهنگی کامل با محیط خود دارند و آنچه مورد نیازشان است در اختیارشان می باشد.

ساختمان پرندگان آن چنان است که از نظر شکل و وزن و حواس مختلف، آنها را برای پرواز آماده می کند، و ساختمان جانوران اعماق دریاها نیز همین گونه است.

و مسلماً بحث از آنها در این مختصر نمی گنجد.

اصل دوم: اصل هدایت و رهبری موجودات است که قرآن آن را با کلمه «ثُمَّ» در درجه بعد از تأمین نیازمندی ها قرار داده است.

ممکن است کسی یا چیزی وسائل حیاتی را در اختیار داشته باشد، اما طرز استفاده از آن را نداند، مهم آن است که به طرز کاربرد آنها آشنا باشد، و این همان چیزی است که ما در موجودات مختلف به خوبی می بینیم که: چگونه هر کدام از آنها نیروهایشان را دقیقاً در مسیر ادامه حیاتشان به کار می گیرند.

چگونه لانه می سازند؟ تولید مثل می کنند؟ فرزندان خود را پرورش می دهند؟ و از دسترس دشمنان مخفی می شوند، و یا به مبارزه با دشمن برمی خیزند؟

انسان ها نیز دارای این هدایت تکوینی هستند، ولی، از آنجا که انسان موجودی است دارای عقل و شعور، خداوند هدایت تکوینی اش را با هدایت تشریحی اش به وسیله پیامبران همراه و همگام کرده است که اگر از آن مسیر منحرف نشود، مسلماً به مقصد خواهد رسید.

به تعبیر دیگر، انسان به خاطر داشتن عقل و اختیار، وظائف و مسئولیت ها و به دنبال آن، برنامه های تکاملی دارد که حیوانات ندارند و به همین دلیل علاوه بر هدایت های تکوینی نیاز به هدایت تشریحی نیز دارد.

خلاصه این که: موسی(علیه السلام) می خواهد به فرعون بفهماند: این عالم هستی نه منحصر به تو است و نه منحصر به سرزمین مصر است، نه مخصوص امروز است و نه گذشته، این عالم پهناور گذشته و آینده ای دارد که نه من در آن بوده ام و نه تو و دو مسأله اساسی در این عالم چشمگیر است.

تأمین نیازمندی ها و سپس به کار گرفتن نیروها و امکانات در مسیر پیشرفت

موجودات، اینها به خوبی می تواند تو را به پروردگار ما آشنا سازد، و هر چه بیشتر در این زمینه بیندیشی دلائل بیشتری از عظمت و قدرت او خواهی یافت.

فرعون، با شنیدن این جواب جامع و جالب، سؤال دیگری مطرح کرده «گفت: اگر چنین است، پس تکلیف پیشینیان ما چه خواهد شد؟» (قَالَ فَمَا بَالُ الْأَقْرُونِ الْأُولَى). در این که: منظور فرعون از این جمله چه بوده است؟ مفسران نظرات گوناگونی اظهار داشته اند:

۱ - بعضی گفته اند: چون موسی (علیه السلام) در آخرین جمله خود، مخالفان توحید را مشمول عذاب الهی دانست، فرعون سؤال کرد: پس چرا آن همه اقوام مشرکی که در گذشته بوده اند، به چنان عذابی مبتلا نشده اند؟!

۲ - بعضی گفته اند: چون موسی (علیه السلام)، خداوند عالم را رب و معبود همگان معرفی کرد، فرعون سؤال کرد: پس چرا نیاکان ما و این همه اقوام گذشته، مشرک بودند؟ این نشان می دهد که: شرک و بت پرستی کار نادرستی نیست!

۳ - بعضی دیگر گفته اند: چون مفهوم سخن موسی (علیه السلام) این بود که: سرانجام همه به نتیجه اعمال خود می رسند و آنها که از فرمان الهی سرپیچی کرده اند مجازات خواهند شد، فرعون پرسید: پس تکلیف آنها که فانی شدند و دیگر بازگشتی به این زندگی ندارند، چه خواهد شد؟

و موسی (علیه السلام) در جواب «گفت: تمام مشخصات اقوام گذشته، نزد پروردگار من در کتابی ثبت است، هیچ گاه پروردگار من برای حفظ آنها گمراه نمی شود و

نه فراموش می کند» (قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي). (۱) بنابراین، حساب و کتاب آنها محفوظ است، و سرانجام به پاداش و کیفر اعمالشان خواهند رسید، نگهدارنده این حساب، خدائی است که نه اشتباه در کار او وجود دارد و نه فراموشی. با توجه به آنچه موسی (علیه السلام) در اصل توحید و معرفی خدا بیان کرد، کاملاً روشن است که نگهداشتن این حساب، برای آن کس که به هر موجودی، دقیقاً نیازمندی هایش را داده و سپس آن را هدایت می کند کار مشکلی نخواهد بود.

در تفاوت مفهوم جمله «لَا يَضِلُّ» با جمله «لَا يَنْسِي» مفسران بیانات گوناگونی دارند، ولی، ظاهر این است که: «لَا يَضِلُّ»، اشاره به نفی هر گونه اشتباه از پروردگار است، و «لَا يَنْسِي» اشاره به نفی نسیان، یعنی نه در آغاز کار در حساب افراد اشتباه می کند، و نه در نگهداری حسابشان گرفتار نسیان می گردد.

و به این ترتیب، موسی (علیه السلام) ضمناً احاطه علمی پروردگار را به همه چیز، خاطر نشان می کند تا فرعون متوجه این واقعیت بشود که: سر سوزنی از اعمال او از دیدگاه علم خدا مکتوم، بی پاداش و کیفر نخواهد بود.

در حقیقت این احاطه علمی خداوند نتیجه سخنی است که موسی (علیه السلام) قبلاً گفت و آن این که: خداوندی که به هر موجودی نیازمندیش را داده و او را هدایت می کند، از حال همه کس و همه چیز آگاه است.

و از آنجا که بخشی از سخن موسی (علیه السلام) پیرامون مسأله توحید و شناسائی خدا بود، قرآن در اینجا فصل دیگری در همین زمینه بیان می دارد: «همان

۱ - در اینجا «کتاب» به صورت نکره ذکر شده، اشاره به عظمت کتابی است که اعمال بندگان در آن ثبت است، همان گونه که در آیه دیگری می خوانیم: لَا يُعَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: «هیچ عمل کوچک یا بزرگی نیست، مگر این که این کتاب آن را به حساب در آورده است» (کهف، ۴۹).

خداوندی که زمین را برای شما مهد آسایش قرار داد، و راه هائی در آن ایجاد کرد، و از آسمان، آبی فرستاد» (الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَ سَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً).

«ما به وسیله این آب، انواع گوناگون از گیاهان مختلف را از خاک تیره برآوردیم» (فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى).

در مجموع، این آیه، به چهار بخش از نعمت های بزرگ خدا اشاره شده است:

۱ - زمین که مهد آرامش و آسایش انسان است و به برکت قانون جاذبه و همچنین قشر عظیم هوائی که اطراف آن را گرفته، انسان می تواند به راحتی و امن و امان روی آن زندگی کند.

۲ - راه ها و جاده هائی که خداوند در زمین به وجود آورده است که تمام مناطق آن را به یکدیگر پیوند می دهد، همان گونه که غالباً دیده ایم در میان سلسله جبال سر به آسمان کشیده، غالباً دره ها و راه هائی وجود دارد، که انسان می تواند از آنها عبور کرده، به مقصد خود برسد.

۳ - آبی که مایه حیات است و سرچشمه همه برکات، از آسمان نازل کرده.

۴ - گیاهان و نباتات گوناگون و مختلفی که به وسیله این آب از زمین می روید که قسمتی از آنها مواد غذائی انسان را تشکیل می دهند و بخشی مواد داروئی، قسمتی را انسان برای ساختن لباس مورد استفاده قرار می دهد و قسمت دیگری را برای وسائل زندگی (همچون در و حتی خانه هائی که از چوب ساخته می شود و کشتی ها و بسیاری از وسائل نقلیه دیگر).

بلکه می توان گفت: این چهار نعمت بزرگ، به همان ترتیب که در آیه فوق آمده است اولویت های زندگی انسان را تشکیل می دهد، قبل از همه چیز، محل

سکونت و آرامش لازم است، به دنبال آن راه های ارتباطی، سپس آب، و فرآورده های کشاورزی.

سرانجام اشاره به پنجمین و آخرین نعمت از این سلسله نعمت های الهی کرده می گوید: «از این فرآورده های گیاهی، هم خودتان بخورید و هم چهار پایان خود را در آن به چرا ببرید» (كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ).

اشاره به این که: فرآورده های حیوانی شما که بخش مهمی از مواد غذایی، لباس، پوشاک و سایر وسائل زندگی شما را تشکیل می دهد نیز، از برکت همان زمین و همان آبی است که از آسمان نازل می شود.

و در پایان، در حالی که به همه این نعمت ها اشاره کرده، می فرماید: «در این امور، نشانه های روشنی است برای صاحبان عقل و اندیشه» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى).

قابل توجه این که «نهی» جمع «نهیة» (بر وزن لقمه) در اصل، از ماده «نهی» (نقطه مقابل امر) گرفته شده و به معنی عقل و دانشی است که انسان را از زشتی ها نهی می کند. اشاره به این که: هر گونه فکر و اندیشه برای پی بردن به اهمیت این آیات، کافی نیست، بلکه عقل و اندیشه های مسئول می تواند به این واقعیت پی ببرد.

و به تناسب این که: در بیان توحیدی این آیات، از آفرینش زمین و نعمت های آن استفاده شده، «معاد» را نیز با اشاره به همین زمین در آخرین آیه مورد بحث بیان کرده، می فرماید: «از آن شما را آفریدیم و در آن باز می گردانیم، و از آن نیز شما را بار دیگر بیرون می آوریم» (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى).

چه تعبیر گویا و فشرده ای از گذشته، امروز و آینده انسان ها، همه از خاک به وجود آمده ایم، همه به خاک باز می گردیم و همه بار دیگر از خاک برانگیخته می شویم.

بازگشت همه ما به خاک و یا مبعوث شدن از خاک، کاملاً روشن است اما این که: چگونه آغاز همه ما از خاک است، دو تفسیر وجود دارد:

نخست این که: همه ما از آدم هستیم و آدم از خاک.

و دیگر این که: حتی خود ما نیز از خاک گرفته شده ایم؛ زیرا تمام مواد غذایی که بدن ما و پدران و مادران ما را تشکیل داده از همین خاک گرفته شده است.

ضمناً این تعبیر، اختطاری است به همه گردنکشان و فرعون صفتان که فراموش نکنند از کجا آمده اند؟ و به کجا خواهند رفت؟ این همه غرور و نخوت، گردنکشی و طغیان، برای موجودی که دیروز خاک بوده و فردا نیز خاک می شود، چرا؟

* * *

نکته ها:

۱ - کلمه «مهد» و «مهاده» هر دو به معنی مکانی است که آماده برای نشستن و خوابیدن و استراحت است و در اصل کلمه «مهد» به محلی گفته می شود که کودک را در آن می خوابانند (گاهواره یا مانند آن).

گوئی انسان کودکی است که به گاهواره زمین سپرده شده است، و در این گاهواره، همه وسائل زندگی و تغذیه او فراهم است.

۲ - کلمه «أزواجاً» که از ماده «زوج» گرفته شده است، هم می تواند اشاره به اصناف و انواع گیاهان باشد، و هم اشاره سربسته ای به مسأله زوجیت (نر و ماده بودن) در عالم گیاهان که به خواست خدا ذیل آیات مناسب تر از آن سخن خواهیم گفت.

۳ - در تفسیر «أولی النهی» در حدیثی که در «اصول کافی» از پیامبر (صلی الله علیه وآله)

نقل شده است چنین می خوانیم: إِنَّ خَيْرَكُمْ أُولُو النُّهْيِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أُولُو النُّهْيِ؟ قال: هُم أُولُو الْأَخْلَاقِ الْحَسَنَةِ وَالْأَخْلَامِ الرَّزِينَةِ وَصِلَّةِ الْأَرْحَامِ وَالْبِرَّةِ بِالْأُمَّهَاتِ وَالْأَبَاءِ وَالْمُتَعَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْجِيرَانَ وَالْيَتَامَى وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ وَيُفْشُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَيُصَلُّونَ وَالنَّاسُ نِيَامٌ غَافِلُونَ:

«بهترین شما اولوا النهی (صاحبان اندیشه های مسئول) است، از پیامبر(صلی الله علیه وآله) پرسیدند: اولوا النهی کیانند؟

فرمود: آنها که دارای اخلاق حسنه و عقل های پر وزن هستند، دارای صله رحم، و نیکی به مادران و پدران، رسیدگی کننده به فقیران، همسایگان نیازمند و یتیمان، آنها که گرسنگان را سیر می کنند، صلح در جهان می گسترانند، همانها که نماز می خوانند در حالی که مردم در خوابند و غافل» (۱).

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی(علیه السلام) چنین نقل شده: شخصی از آن بزرگوار از معنی دو سجده در هر رکعت از نماز سؤال کرد.

امام فرمود: معنی سجده نخستین، هنگامی که سر به زمین می گذاری آن است که پروردگارا من در آغاز از این خاک بودم، و هنگامی که سر برمی داری مفهومی این است که مرا از این خاک بیرون فرستادی، و مفهوم سجده دوم این است که مرا به این خاک باز می گردانی، و هنگامی که سر از سجده دوم برمی داری، مفهومی این است که تو بار دیگر مرا از خاک، مبعوث خواهی کرد» (۲).

۱ - «اصول کافی»، جلد دوم، باب «المؤمن و علامات و صفاته»، صفحه ۲۴۰، حدیث ۳۲.

۲ - «بحار الانوار»، جلد ۸۵، صفحه ۱۳۲ (چاپ جدید).

- ۵۶ وَ لَقَدْ أَرَيْنَاهُ آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى
- ۵۷ قَالَ أَ جِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى
- ۵۸ فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَأُنْخَلِفَهُ نَخُنُّ وَ لَا أَنْتَ مَكَانًا سُوءًا
- ۵۹ قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَ أَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى
- ۶۰ فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى
- ۶۱ قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَ يَلِكُمْ لَا تَقْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى
- ۶۲ فَتَنَازَعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَ أَسْرُوا النَّجْوَى
- ۶۳ قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقِكُمُ الْمُثَلَى
- ۶۴ فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ ثُمَّ اتُّوُوا صَفًّا وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى

ترجمه:

- ۵۶ - ما همه آیات خود را به او نشان دادیم؛ اما او تکذیب کرد و سر باز زد!
- ۵۷ - گفت: «ای موسی! آیا آمده ای که با سحر خود، ما را از سرزمینمان بیرون کنی؟!»
- ۵۸ - قطعاً ما هم سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد! هم اکنون (تاریخش را تعیین کن، و) موعدی میان ما و خودت قرار ده که نه ما و نه تو، از آن تخلف نکنیم؛ آن هم در مکانی که نسبت به همه یکسان باشد!»!

- ۵۹ - گفت: «میعاد ما و شما روز عید است؛ به شرط این که همه مردم، هنگامی که روز، بالا می آید، جمع شوند!»!
- ۶۰ - فرعون آن مجلس را ترک گفت؛ و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد؛ و سپس باز آمد.
- ۶۱ - موسی به آنان گفت: «وای بر شما! دروغ بر خدا نبندید، که شما را با عذابی نابود می سازد! و هر کس که (بر خدا) دروغ ببندد، نومید (و شکست خورده) می شود!»!
- ۶۲ - آنها در میان خود، در مورد ادامه راهشان به نزاع برخاستند؛ و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند.
- ۶۳ - گفتند: «این دو (نفر) مسلماً ساحرند! می خواهند با سحرشان شما را از سرزمین تان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شما را از بین ببرند!»
- ۶۴ - اکنون که چنین است، تمام نیرو و نقشه خود را جمع کنید، و در یک صف (به مبارزه) بیایید؛ امروز رستگاری از آن کسی است که برتری خود را اثبات کند!»!

تفسیر:

فرعون خود را برای مبارزه نهایی آماده می کند در این بخش از آیات، مرحله دیگری از درگیری موسی (علیه السلام) و فرعون منعکس شده است، قرآن مجید، این قسمت را با این جمله شروع می کند: «ما همه آیات خود را به فرعون نشان دادیم، اما هیچ یک از آنها در دل تیره او اثر نگذاشت، همه را تکذیب کرد و از پذیرش آنها امتناع ورزید» (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَى).
مسلماً منظور از آیات، در اینجا تمام معجزاتی که در طول عمر موسی (علیه السلام) و زندگیش در مصر به وسیله او ظاهر شد، نیست، بلکه، این مربوط به معجزاتی

است که در آغاز دعوت به فرعون ارائه داد، «معجزه عصا» و «ید بیضا» و «محتوای دعوت جامع آسمانیش» که خود دلیل زنده ای بر حقانیتش بود. و لذا بعد از این ماجرا به مسأله مبارزه ساحران با موسی (علیه السلام) و اعجازهای تازه او برخورد می کنیم.

اکنون ببینیم فرعون طغیانگر، مستکبر و لجوج در برابر موسی (علیه السلام) و معجزات او چه گفت، و او را چگونه - طبق معمول همه زمامداران زورگو - متهم ساخت؟ «گفت: ای موسی! آیا آمده ای که ما را از سرزمین و وطنمان با سحر، بیرون کنی؟! (قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَى).

اشاره به این که: ما می دانیم مسأله نبوت و دعوت به توحید، و ارائه این معجزات، همگی توطئه برای غلبه بر حکومت و بیرون کردن ما و قبطیان از سرزمین آباء و اجدادی مان است، منظور تو، نه دعوت به توحید است و نه نجات بنی اسرائیل، منظور، حکومت است و سیطره بر این سرزمین و بیرون راندن مخالفان!

این تهمت، درست همان حربه ای است که همه زورگویان و استعمارگران در طول تاریخ داشته اند، که هر گاه خود را در خطر می دیدند، برای تحریک مردم به نفع خود، مسأله خطری که مملکت را تهدید می کرد، پیش می کشیدند مملکت یعنی حکومت این زورگویان و موجودیتش یعنی موجودیت آنها!

بعضی از مفسران معتقدند: اصلاً آوردن بنی اسرائیل به مصر و نگهداری آنها در این سرزمین، تنها برای استفاده از نیروی کار آنها در شکل بردگان نبود بلکه، در عین حال می خواستند، آنها که قومی نیرومند بودند، قدرت پیدا نکنند مبادا تبدیل به کانون خطری شوند، دستور کشتن پسران آنها نیز تنها به خاطر ترس از تولد موسی نبود، بلکه برای جلوگیری از قدرت و قوت آنها بود، و این

کاری است که همه قلدران انجام می دهند، بنابراین، بیرون رفتن بنی اسرائیل - طبق خواسته موسی (علیه السلام) - یعنی قدرت یافتن این ملت، و در این صورت تاج و تخت فراعنه به خطر می افتاد.

نکته دیگر این که: در همین عبارت کوتاه، فرعون، موسی (علیه السلام) را متهم به سحر کرد، همان اتهامی که به همه پیامبران در برابر معجزات روشنشان زدند.

همان گونه که در سوره «ذاریات» آیات ۵۲ و ۵۳ می خوانیم: كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ * أَتَوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَاغُونَ: «هیچ پیامبری، قبل از اینها نیامد جز این که: گفتند: ساحر است یا دیوانه؟ آیا این (تهمت و افترا) را به یکدیگر توصیه می کردند (که همگی در آن هم صدا بودند) بلکه آنها قومی طغیانگرند».

این موضوع نیز قابل تذکر است که: دامن زدن به احساسات «میهن دوستی» در این گونه مواقع، کاملاً حساب شده بوده است؛ زیرا غالب مردم، سرزمین و وطنشان را همانند جانشان دوست دارند، لذا در پاره ای از آیات قرآن، این دو در ردیف هم قرار گرفته اند: وَ لَوْ أَنَا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرَجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ: «اگر ما بر آنها فرض کرده بودیم خود را به کشتن دهید و یا از وطن و خانه خود بیرون روید تنها عده کمی از آنها عمل می کردند» (۱).

فرعون سپس اضافه کرد: گمان نکن ما قادر نیستیم همانند این سحرهای تو را بیاوریم، «یقیناً بدان به همین زودی سحری همانند آن برای تو خواهیم آورد»

(فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ).

و برای این که: قاطعیت بیشتری نشان دهد، گفت: «هم اکنون تاریخش را معین کن، باید میان ما و تو وعده ای باشد که نه ما از آن تخلف کنیم و نه تو از آن، آنهم در مکانی که نسبت به همگان یکسان باشد» (فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَ لَا أَنتَ مَكَانًا سُوًى). در تفسیر «مکاناً سُوًى» بعضی گفته اند: منظور آن بوده که فاصله آن از ما و تو یکسان باشد. بعضی گفته اند: فاصله اش نسبت به مردم شهر یکسان باشد، یعنی محلی درست در مرکز شهر.

و بعضی گفته اند: منظور یک سرزمین مسطح است که همگان بر آن اشراف داشته، و عالی و دانی در آن یکسان باشد، و می توان همه این معانی را در آن جمع دانست. توجه به این نکته نیز لازم است که: زمامداران زورگو، برای این که حریف خود را از میدان به در کنند، و به اطرافیان خود که گاهی تحت تأثیر واقع شده اند (و در داستان موسی(علیه السلام) و معجزاتش حتماً تحت تأثیر واقع شده بودند) قدرت و قوت و روحیه بدهند، ظاهراً با این گونه مسائل برخورد قاطع می کنند و سر و صدای زیاد به راه می اندازند!

ولی موسی(علیه السلام) بی آن که خونسردی خود را از دست دهد، و از جنجال فرعون هراسی به دل راه دهد با صراحت و قاطعیت «گفت: من هم آماده ام، هم اکنون روز و ساعت آن را تعیین کنم، میعاد ما و شما روز زینت (روز عید) است، مشروط بر این که: مردم همگی به هنگامی که روز بالا می آید در محل جمع

شوند» (قالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمَ الزَّيْنَةِ وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى). (۱)

تعبیر به «يَوْمَ الزَّيْنَةِ» (روز زینت) مسلماً اشاره به یک روز عید بوده که نمی توانیم دقیقاً آن را تعیین کنیم، ولی مهم آن است که مردم در آن روز کسب و کار خود را تعطیل می کردند، و طبعاً آماده شرکت در چنین برنامه ای بودند.

به هر حال، فرعون بعد از مشاهده معجزات شگفت آور موسی (علیه السلام) و مشاهده تأثیر روانی این معجزات در اطرافیانش، تصمیم گرفت با کمک ساحران به مبارزه با او برخیزد، لذا قرار لازم را که با موسی (علیه السلام) گذارد، «آن مجلس را ترک گفت و تمام مکر و فریب خود را جمع کرد و سپس همه را در روز موعود آورد» (فَتَوَلَّى فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَى). در این جمله کوتاه، سرگذشت های مفصلی که در سوره «اعراف» و «شعراء» به طور مبسوط آمده، خلاصه شده است؛ زیرا فرعون پس از ترک آن مجلس، و جدا شدن از موسی (علیه السلام) و هارون (علیه السلام)، جلسات مختلفی با مشاوران مخصوص و اطرافیان مستکبرش تشکیل داد، پس از آن از سراسر مصر، ساحران را دعوت به پایتخت نمود و آنها را با وسائل تشویق فراوان به این مبارزه سرنوشت ساز دعوت کرد، و مطالب دیگری که اینجا جای بحث آن نیست، اما قرآن، همه اینها را در این سه جمله جمع کرده است (فرعون، موسی را ترک گفت، تمام مکر خود را جمع کرد، و سپس آمد). (۲)

-
- ۱ - «ضُحًى» در لغت به معنی گسترش آفتاب، یا بالا آمدن خورشید است، «واو» در جمله «وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى» دلیل بر معیت می باشد.
 - ۲ - گر چه کلمه «تَوَلَّى» در اینجا به معنی جدا شدن از موسی یا از آن مجلس تفسیر شده است ولی ممکن است با توجه به مفهوم این لغت، حالت اعتراض و ناراحتی فرعون و موضع گیری خصمانه اش را در مقابل موسی (علیه السلام) نیز منعکس کند.

سرانجام روز موعود فرا رسید، موسی(علیه السلام) در برابر انبوه جمعیت قرار گرفت، جمعیتی که گروهی از آن ساحران بودند و تعداد آنها به گفته بعضی از مفسران ۷۲ نفر و به گفته بعضی دیگر به چهارصد نفر هم می رسید و بعضی دیگر نیز اعداد بزرگتری گفته اند. و گروهی از آنها، فرعون و اطرافیان او را تشکیل می دادند و بالاخره گروه سوم که اکثریت از آن تشکیل یافته بود، توده های تماشاچی مردم بودند.

موسی(علیه السلام) در اینجا رو به ساحران و یا فرعونیان و ساحران کرده «به آنان چنین گفت: وای بر شما، دروغ بر خدا نبندید که شما را با مجازات خود، نابود و ریشه کن خواهد ساخت» (قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَيُسْحِتَكُمْ بِعَذَابٍ).

«و شکست و نومیدی و خسران از آن آنهاست که بر خدا دروغ می بندند و به او نسبت باطل می دهند» (وَ قَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى).

واضح است منظور موسی(علیه السلام) از افترای بر خدا، آن است که کسی یا چیزی را شریک او قرار داده، معجزات فرستاده خدا را به سحر نسبت دهند، و فرعون را معبود و اله خود بپندارند.

مسلماً کسی که چنین دروغ هائی را به خدا ببندد و با تمام قوا برای خاموش کردن نور حق بکوشد، خداوند چنین کسانی را بدون مجازات نخواهد گذارد.

این سخن قاطع موسی(علیه السلام) که هیچ شباهتی به سخن ساحران نداشت، بلکه آهنگش آهنگ دعوت همه پیامبران راستین بود، و از دل پاک موسی(علیه السلام) برخاسته بود، بر بعضی از دل ها اثر گذاشت، و در میان جمعیت، اختلاف افتاد. بعضی طرفدار شدت عمل بودند، و بعضی به شک و تردید افتادند و

احتمال می دادند موسی(علیه السلام) پیامبر بزرگ خدا باشد و تهدیدهای او مؤثر گردد، به خصوص که لباس ساده او و برادرش هارون(علیه السلام)، همان لباس ساده چوپانی بود، و چهره مصمم آنها که علی رغم تنها بودن، ضعف و فتوری در آن مشاهده نمی گشت، دلیل دیگری بر اصالت گفتار و برنامه های آنها محسوب می شد.

لذا قرآن می گوید: «انها در میان خود درباره کارهایشان به نزاع برخاستند، و مخفیانه و درگوشی با هم سخن گفتند» (فَتَنَّا زُعُورًا أُمَّرَهُمْ يَبِيَّهُمْ وَ أَسْرُؤًا النَّجْوَى).

ممکن است این پنهان گوئی و نجوا در برابر موسی(علیه السلام) بوده باشد.

این احتمال نیز دارد که در برابر فرعون باشد.

و احتمال دیگر این که: گردانندگان این صحنه در خفای از توده مردم، به چنین نجوا و تنازعی برخاستند.

ولی در نهایت، طرفداران ادامه مبارزه و شدت عمل، پیروز شدند، رشته سخن را بدست گرفتند و از طرق مختلف، به تحریک مبارزه کنندگان با موسی(علیه السلام) پرداختند.

نخست: «گفتند: این دو مسلماً ساحرنند!» (قَالُوا إِنَّ هَذَانِ لَسَاحِرَانِ). (۱)

بنابراین، وحشتی از مبارزه با آنها نباید به خود راه داد؛ چرا که شما بزرگان و سردمداران سحر در این کشور پهناورید، و توان و نیروی شما از آنها بیشتر است!

دیگر این که: «انها می خواهند شما را از سرزمیتان با سحرشان بیرون کنند» سرزمینی که همچون جان شما عزیز است و به آن تعلق دارید، آن هم به شما

۱ - این جمله از نظر اعراب، چنین است که: «إِنَّ» مخفف از «إِنَّ» است و به خاطر همین در مابعد خود عمل نکرده است، به علاوه، رفع اسم «إِنَّ» در لغت عرب، نادر و کمیاب نیست.

تعلق دارد (يُرِيدَانِ أَنْ يُخْرِجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا).
 به علاوه اینها، تنها به بیرون کردن شما از وطنتان قانع نیستند، اینها می خواهند مقدسات شما را هم بازیچه قرار دهند «و آئین عالی و مذهب حق شما را از میان ببرند!» (وَ يَذْهَبَا بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثَلَى). (۱)

* * *

اکنون که چنین است به هیچ وجه به خود تردید راه ندهید، «و تمام نیرو، نقشه و مهارت و توانتان را جمع کنید و به کار گیرید» (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ).
 «سپس همگی متحد در صف واحدی به میدان مبارزه، گام نهید» (ثُمَّ اثْتُوا صَفًّا).
 چرا که وحدت و اتحاد رمز پیروزی شما در این مبارزه سرنوشت ساز است.
 و بالاخره «فلاح و رستگاری، امروز، از آن کسی است که بتواند برتری خود را بر حریفش اثبات نماید» (وَ قَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ مَنْ اسْتَعْلَى).

* * *

۱ - «طَرِيقَهُ» به معنی روش و در اینجا منظور، «مذهب» است و «مُثَلَى» از ماده «مثل» در اینجا به معنی عالی و افضل است (أَيِ الْأَشْبَهَةِ بِالْفَضِيلَةِ).

- ۶۵ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَىٰ
- ۶۶ قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَىٰ
- ۶۷ فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ
- ۶۸ قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ
- ۶۹ وَ أَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَ لَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ

ترجمه:

- ۶۵ - (ساحران) گفتند: «ای موسی! آیا تو اول (عصای خود را) می افکنی، یا ما کسانی باشیم که اول بیفکنیم»؟!
- ۶۶ - گفت: «شما اول بیفکنید!»! در این هنگام طناب ها و عصاهای آنان بر اثر سحرشان چنان به نظر می رسید که حرکت می کند!
- ۶۷ - موسی ترس خفیفی در دل احساس کرد (مبادا مردم گمراه شوند)!
- ۶۸ - گفتیم: «نترس! تو مسلماً (پیروز و) برتری!
- ۶۹ - و آنچه را در دست راست داری بیفکن، تمام آنچه را ساخته اند می بلعد! آنچه ساخته اند تنها مکر ساحر است؛ و ساحر هر جا رود رستگار نخواهد شد!»!

تفسیر:

موسی(علیه السلام) نیز به میدان می آید
 ساحران ظاهراً متحد شده، عزم را جزم کردند که با موسی(علیه السلام) به مبارزه برخیزند،
 هنگامی که گام به میدان نهادند، «گفتند: ای موسی اول تو وسائل سحر را می افکنی یا ما
 نخستین باشیم؟! (قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى).
 بعضی از مفسران گفته اند: این پیشنهاد ساحران دائر به پیشگام شدن موسی(علیه السلام) یا
 خودشان، یک نوع احترام از جانب آنها نسبت به موسی(علیه السلام) بود، و شاید همین امر
 بود که زمینه توفیق ایمان آوردن آنها را بعد از این ماجرا فراهم آورد.
 ولی این موضوع بسیار بعید به نظر می رسد؛ چرا که آنها با تمام قدرت می کوشیدند:
 موسی(علیه السلام) و معجزه او را درهم بشکنند، بنابراین، تعبیر فوق شاید برای این بوده که:
 اعتماد به نفس خود را در برابر توده های مردم اظهار نمایند.

ولی موسی(علیه السلام) بی آن که عجله ای نشان بدهد؛ چرا که به پیروزی نهائی خود کاملاً
 اطمینان داشت، و حتی قطع نظر از آن در این گونه مبارزه ها، معمولاً برنده کسی است که
 پیشقدم نمی شود، لذا، به آنها «گفت: شما اول بیفکنید!» (قَالَ بَلِّ الْقَوْمَا).
 بدون شک، این دعوت موسی(علیه السلام) از آنها به مبارزه در واقع مقدمه ای بود برای آشکار
 شدن حق، و از نظر موسی(علیه السلام) نه تنها امر قبیحی نبود، بلکه مقدمه واجب محسوب
 می شد.

ساحران، نیز پذیرفتند و آنچه عصا و طناب برای سحر کردن با خود آورده

بودند، یک باره به میان میدان افکندند، و اگر روایتی را که می گوید: آنها هزاران نفر بودند بپذیریم، مفهومی این می شود که: در یک لحظه هزاران عصا و طناب که مواد مخصوصی در درون آنها ذخیره شده بود، به وسط میدان ریخته شد و ترس و هیجانی بر پا نمود.

«ناگهان طناب ها و عصاهایشان به خاطر سحر آنها، چنان به نظر می رسید که دارند حرکت می کنند!» (فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى).

آری، به صورت مارهائی کوچک و بزرگ، رنگارنگ در اشکال مختلف به جنب و جوش درآمدند، آیات دیگر قرآن در این زمینه می گوید «آنها چشم مردم را سحر کردند، آنها را در وحشت فرو بردند و سحر عظیمی به وجود آوردند» (سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ). (۱)

و به تعبیر آیه ۴۴ سوره «شعراء»، «ساحران صدا زدند که به عزت فرعون ما پیروزیم» (قَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ).

بسیاری از مفسران، نوشته اند: آنها موادی همچون «جیوه» در درون این طناب ها و عصاها قرار داده بودند که با تابش آفتاب، و گرم شدن این ماده فوق العاده فرار، حرکات مختلف و سریعی به آنها دست داد.

این حرکات مسلماً راه رفتن نبود، ولی با تلقین هائی که ساحران به مردم کرده بودند، و صحنه خاصی که در آنجا به وجود آمده بود، این چنین در چشم مردم مجسم می شد که این موجودات جان گرفته اند و مشغول حرکتند! (تعبیر «سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ» یعنی چشم مردم را سحر کردند، نیز اشاره به همین معنی است و همچنین تعبیر «يُخَيَّلُ إِلَيْهِ» یعنی در نظر موسی (علیه السلام) چنین منعکس شد،

نیز ممکن است اشاره به همین معنی باشد).

به هر حال، صحنه بسیار عجیبی بود، ساحران که هم تعدادشان زیاد بود و هم آگاهی‌شان در این فن، و طرز استفاده از خواص مرموز فیزیکی و شیمیائی اجسام و مانند آن را به خوبی می‌دانستند، توانستند آن چنان در افکار حاضران نفوذ کنند که این باور برای آنها پیدا شود که این همه موجودات بی جان، جان گرفتند.

غریب شادی از فرعونیان برخاست، گروهی از ترس و وحشت فریاد زده، خود را عقب می‌کشیدند!

«در این هنگام موسی احساس ترس خفیفی در دل کرد» (فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَى). «أَوْجَسَ» از ماده «ایجاس» در اصل از «وجس» (بر وزن حبس) به معنی صدای پنهان گرفته شده است، بنابراین «ایجاس» به معنی یک احساس پنهانی و درونی است، و این تعبیر نشان می‌دهد که ترس درونی موسی (علیه السلام)، سطحی و خفیف بود تازه آن هم به خاطر این نبود که برای صحنه رعب‌انگیزی که بر اثر سحر ساحران به وجود آمده بود اهمیتی قائل شده باشد.

بلکه از این بیم داشت که نکند مردم تحت تأثیر این صحنه واقع شوند، آن چنان که بازگرداندن آنها آسان نباشد.

و یا پیش از آن که موسی (علیه السلام) مجال نشان دادن معجزه خود را داشته باشد جمعی صحنه را ترک گویند، یا از صحنه بیرونشان کنند و حق آشکار نگردد.

چنان که در خطبه ۴ «نهج البلاغه» می‌خوانیم: لَمْ يُوجِسْ مُوسَى خِيفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلْبَةِ الْجُهَالِ وَ دَوْلِ الضَّلَالِ: «موسی (علیه السلام) هرگز به خاطر

خودش در درون دل احساس ترس نکرد، بلکه از آن ترسید که جاهلان غلبه کنند و دولت های ضلال، پیروز شوند» (۱).
 با آنچه گفته شد، ضرورتی برای پاسخ های دیگری که در زمینه ترس موسی (علیه السلام) ذکر کرده اند نمی بینیم.

* * *

به هر حال، در این موقع، نصرت و یاری الهی به سراغ موسی (علیه السلام) آمد و فرمان وحی وظیفه او را مشخص کرد، قرآن می گوید: «به او گفتیم: ترس به خود راه مده، تو مسلماً برتری!» (قُلْنَا لَا تَخَفْ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى).

این جمله، با قاطعیت تمام، موسی (علیه السلام) را در پیرویش دلگرم می سازد (کلمه «إِنَّ» و تکرار «ضمیر» هر یک تأکید مستقلی است بر این معنی، و همچنین اسمیه بودن این جمله) و به این گونه موسی، قوت قلبش را که لحظات کوتاهی متزلزل شده بود، باز یافت.

* * *

مجدداً به او خطاب شد: «آنچه را در دست راست داری بیفکن تمام آنچه را که آنها ساخته اند می بلعد!» (وَأَلْقِ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْفَافًا مَا صَنَعُوا).

«چرا که کار آنها تنها مکر ساحر است» (إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ).

«و ساحر هر کجا برود، پیروز نخواهد شد» (وَلَا يَفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى).

«تَلْفَافًا» از ماده «لفف» (بر وزن وقف) به معنی بلعیدن است ولی «راغب» در «مفردات» می گوید: این کلمه در اصل، به معنی برگرفتن چیزی است با مهارت، خواه به وسیله دهان بوده باشد یا با دست، و بعضی از ارباب لغت آن را

۱ - علی (علیه السلام) این سخن را زمانی می گوید که: از انحراف مردم نگران است و به این حقیقت اشاره می کند که نگرانی من نه به خاطر آن است که در حق تردیدی داشته باشم، من از آن روز که حق را دیدم کمترین تردیدی در آن نکردم، بلکه به خاطر انحراف مردم نگرانم!

به معنی «برگرفتن به سرعت» دانسته اند که در فارسی به جای آن «ربودن» به کار می رود. جالب این که: نمی گوید: «عصایت را بیفکن» بلکه می گوید: «آنچه در دست راست داری بیفکن» این تعبیر، شاید به عنوان بی اعتنائی به عصا باشد و اشاره به این که: عصا وسیله مهمی نیست آنچه مهم است اراده و فرمان خدا است که اگر اراده او باشد، عصا که سهل است کمتر و کوچکتر از آن هم می تواند چنین قدرت نمائی کند!

این نکته نیز قابل ذکر است که: «ساحر» در آیه فوق، بار اول به صورت نکره و بعداً به صورت معرفه و با الف و لام جنس آمده است، این تفاوت شاید به خاطر آن باشد که: هدف در مرتبه اول آن است که نسبت به کار این ساحران بی اعتنائی شود، و مفهوم جمله این است: کاری که آنها کردند، مکر ساحری بیش نیست، اما در مرتبه دوم این حقیقت را می خواهد تفهیم کند که نه تنها این ساحران هر ساحری در هر زمان و مکانی پیدا شود، پیروز و رستگار نخواهد شد.

نکته ها:

۱ - حقیقت «سحر» چیست؟

گر چه در گذشته مشروحاً در این باره، سخن گفته ایم ولی ذکر چند جمله را اینجا به صورت توضیحی کوتاه مناسب می دانیم:

«سحر» در اصل به معنی هر کار و هر چیزی است که مأخذ آن، مخفی و پنهان باشد، ولی در زبان روزمره، به کارهای خارق العاده ای می گویند که، با استفاده از وسائل مختلف انجام می شود.

گاهی صرفاً جنبه نیرنگ، خدعه، چشم بندی و تردستی دارد.

گاهی از عوامل تلقینی در آن استفاده می شود.

گاه از خواص ناشناخته فیزیکی و شیمیایی بعضی از اجسام و مواد.

گاه از طریق کمک گرفتن از شیاطین.

و همه اینها در آن مفهوم جامع لغوی درج است.

در طول تاریخ به داستان های زیادی در زمینه سحر و ساحران برخورد می کنیم، و هم اکنون در عصر ما کسانی که دست به این گونه کارها می زنند، کم نیستند، ولی چون بسیاری از خواص موجوداتی که در گذشته بر توده مردم، مخفی بود در زمان ما آشکار شده است، و حتی کتاب هائی در زمینه آثار اعجاب انگیز موجودات مختلف نوشته اند، قسمت زیادی از سحرهای ساحران از دستشان گرفته شده است.

مثلاً در شیمی امروز، اجسام بسیاری را می شناسیم که وزنشان از هوا سبکتر است، و اگر درون جسمی قرار داده شوند، ممکن است آن جسم به حرکت درآید و کسی هم تعجب نمی کند، حتی بسیاری از وسائل بازی کودکان امروز شاید در گذشته یک نوع سحر به نظر می رسید!

امروز در سیرک ها نمایش هائی می دهند که شبیه سحر ساحران گذشته است.

با استفاده از چگونگی تابش نور، آینه ها، خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام، صحنه های غریب و عجیبی به وجود می آورند که گاه دهان تماشاچیان از تعجب باز می ماند.

البته، اعمال خارق العاده مرتاضان، آن خود داستان دیگری دارد، که بسیار شگفت انگیز است.

در هر حال، سحر چیزی نیست که وجود آن را بتوان انکار کرد، یا به خرافات نسبت داد، چه در گذشته و چه در امروز.

نکته قابل توجه این که: سحر در اسلام، ممنوع، و از گناهان کبیره است؛ چرا که در بسیاری از موارد، باعث گمراه ساختن مردم، تحریف حقایق و متزلزل ساختن پایه عقائد افراد ساده ذهن می شود، البته، این حکم اسلامی مانند بسیاری از احکام دیگر، موارد استثناء نیز دارد، از جمله، فرا گرفتن سحر، برای ابطال ادعای مدعیان دروغین نبوت، و یا برای از بین بردن اثر آن در مورد کسانی که از آن آسیب دیده اند.

در جلد اول ذیل آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره «بقره» نیز مشروحاً در این باره، سخن گفته ایم.

۲- ساحر، هرگز پیروز نمی شود؟

بسیاری می پرسند: اگر ساحران می توانند، اعمال خارق العاده ای شبیه معجزه انجام دهند، چگونه می توان میان کارهای آنها و اعجاز، تفاوت گذاشت؟ و چگونه «سحر با معجزه پهلو نزند دل خوش دار!»!

پاسخ این سؤال، با توجه به یک نکته، روشن می شود و آن این که: کار ساحر متکی به نیروی محدود انسانی است، و معجزه از قدرت بی پایان و لا یزال الهی سرچشمه می گیرد. لذا هر ساحری کارهای محدودی می تواند انجام دهد، و اگر ماورای آن را بخواهند، عاجز می ماند، او تنها کارهایی را می تواند انجام دهد که قبلاً روی آن تمرین داشته و بر آن مسلط است و از پیچ و خم آن آگاه، ولی در غیر آن به کلی عاجز و ناتوان خواهد بود.

در حالی که پیامبران چون از قدرت لا یزال خدا کمک می گرفتند، قادر به انجام هر گونه خارق عادت‌ی بودند، در زمین و آسمان و از هر نوع و هر قبیل. ساحر، هرگز نمی تواند خارق عادت را طبق پیشنهاد مردم انجام دهد، مگر این که: تصادفاً با کار او تطبیق کند (هر چند گاهی دوستان ناشناخته خود را تعلیم می دهند که از وسط جمعیت برخیزند و پیشنهادهائی که قبلاً تعیین شده به صورت ابتدائی مطرح کنند). ولی، پیامبران بارها و بارها معجزات مهمی را که مردم حق طلب، به عنوان سند نبوت می خواستند انجام می دادند، همان گونه که در همین سرگذشت موسی (علیه السلام) نیز مشاهده خواهیم کرد.

از این گذشته، سحر چون یک کار انحرافی است و یک نوع خدعه و نیرنگ، طبعاً روحیاتی هماهنگ آن می خواهد، و ساحران بدون استثناء، افرادی متقلب و خدعه گرند، که از مطالعه و بررسی روحیات و اعمالشان خیلی زود می توان آنها را شناخت، در حالی که اخلاص، پاکی و درستی انبیاء، سندی است که با اعجاز آنها آمیخته و اثر آن را مضاعف می کند (دقت کنید). و شاید روی این جهات است که آیات فوق می گوید: *وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَى*: «ساحر هر کجا باشد و در هر شرائط و هر زمان رستگار نمی شود»، و به قول معروف به زودی پته اش روی آب خواهد افتاد؛ چرا که نیرویش محدود است و افکار و صفاتش انحرافی. این موضوع، مخصوص ساحرانی نیست که به مبارزه با انبیاء برخاستند بلکه درباره ساحران به طور کلی صادق است که آنها زود شناخته می شوند و به پیروزی نمی رسند.

- ۷۰ فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سَجْدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى
- ۷۱ قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَا لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ
فَلَا قُطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صُلْبَنَكُمْ فِي جُدُوعِ
النَّخْلِ وَتَعَلَّمْنَا أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى
- ۷۲ قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا
أَنْتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
- ۷۳ إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى
- ۷۴ إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى
- ۷۵ وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى
- ۷۶ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ
تَزَكَّى

ترجمه:

- ۷۰ - (موسی فرمان خدا را انجام داد.) ساحران همگی به سجده افتادند و گفتند: «ما به پروردگار هارون و موسی ایمان آوردیم!»
- ۷۱ - (فرعون) گفت: «آیا پیش از آن که به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! مسلماً او بزرگ شماس است که به شما سحر آموخته است! به یقین دست ها و پاهایتان را به طور مخالف قطع می کنم؛ و شما را از تنه های نخل به دار می آویزم؛ و خواهید دانست مجازات

کدام یک از ما دردناک تر و پایدارتر است!»!

۷۲ - گفتند: «سوگند به آن کسی که ما را آفریده، هرگز تو را بر دلایل روشنی که برای ما آمده، مقدم نخواهیم داشت! هر حکمی می خواهی بکن؛ تو تنها در این زندگی دنیا می توانی حکم کنی!»

۷۳ - ما به پروردگاران ایمان آوردیم تا گناهانمان و آنچه را از سحر بر ما تحمیل کردی ببخشاید؛ و خدا بهتر و پایدارتر است!»!

۷۴ - هر کس در محضر پروردگارش خطاکار حاضر شود، آتش دوزخ برای اوست؛ در آنجا، نه می میرد و نه زندگی می کند!

۷۵ - و هر کس با ایمان نزد او آید، و اعمال صالح انجام داده باشد، چنین کسانی درجات عالی دارند.

۷۶ - باغ های جاویدان بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، در حالی که همیشه در آن خواهند بود؛ این است پاداش کسی که خود را پاک نماید!

تفسیر:

پیروزی عظیم موسی (علیه السلام)

در آیات گذشته به اینجا رسیدیم که موسی (علیه السلام) مأمور شد عصای خود را بیفکند تا دستگاه سحر ساحران را نابود سازد.

در آیات مورد بحث، این مسأله تعقیب شده، منتها جمله هائی که روشن بوده است حذف گردیده (موسی عصای خود را افکند، عصا تبدیل به مار عظیمی شد و تمام اسباب و آلات سحر ساحران را بلعید، غوغا و ولوله ای در تمام جمعیت افتاد، فرعون، سخت متوحش شد، و اطرافیان دهان هاشان از تعجب باز ماند.

ساحران که تا آن زمان با چنین صحنه ای روبرو نشده بودند و به خوبی سحر را از غیر سحر می شناختند، یقین کردند که این امر، چیزی جز معجزه الهی نیست، و این مرد فرستاده خدا است که آنها را دعوت به سوی پروردگارشان می کند، طوفانی در دل آنها به وجود آمد و انقلاب عظیمی در روحشان پدیدار گشت، این جمله ها حذف شده).

اکنون دنباله سخن را از زبان آیات می شنویم:

«ساحران همگی به سجده افتاده گفتند: ما به پروردگار هارون و موسی(علیه السلام)ایمان آوردیم» (فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَ مُوسَى).

تعبیر به «الْقَى» (با استفاده از فعل مجهول) گویا اشاره به این است که آن چنان مجذوب موسی(علیه السلام) و تحت تأثیر معجزه او واقع شدند، که گوئی بی اختیار به سجده افتادند. این نکته نیز قابل توجه است که: به ایمان آوردن تنها قناعت نکردند، بلکه وظیفه خود دیدند: این ایمان را به صورت روشنی و با جمله هائی که هیچ گونه ابهام در آن نباشد، یعنی با تأکید، ایمان خود به پروردگار موسی(علیه السلام) و هارون(علیه السلام)را اظهار دارند، تا اگر کسانی بر اثر کار آنها گمراه شده اند بازگردند، و از این نظر مسئولیتی بر دوش آنها باقی نماند!

بدیهی است این عمل ساحران، ضربه سنگینی بر پیکر فرعون، حکومت جبار، خودکامه و بیدادگرش وارد ساخت، و تمام ارکان آن را به لرزه درآورد؛ چرا که مدت ها در سرتاسر «مصر» روی این مسأله تبلیغ شده بود، ساحران را از هر گوشه و کنار گردآوری کرده بودند، و هر گونه پاداش و امتیازی برای آنها در صورت پیروزی، قائل شده بود.

اما الآن مشاهده می کند همانها که در صف اول مبارزه بودند یک باره تسلیم دشمن، نه تسلیم، که مدافع سرسخت او شدند، و این مسأله ای بود که هرگز برای فرعون قابل پیش بینی نبود، و بدون شک، گروهی از مردم نیز به پیروی از ساحران به موسی (علیه السلام) و آئینش دل بستند. لذا فرعون، چاره ای جز این ندید که با داد، فریاد و تهدیدهای غلیظ و شدید ته مانده حیثیتی را که نداشت، جمع و جور کند، رو به سوی ساحران کرده «گفت: آیا پیش از آن که به شما اذن دهم به او ایمان آوردید؟! (قَالَ أَمْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أُذِنَ لَكُمْ)».

این جبار مستکبر، نه تنها مدعی بود که بر جسم و جان مردم، حکومت دارد که می خواست بگوید قلب شما هم در اختیار من و متعلق به من است، و باید با اجازه من تصمیم بگیرد، این همان کاری است که همه فرعون ها در هر عصر و زمان، طرفدار آنند.

بعضی مانند فرعون مصر، ناشیانه به هنگام دستپاچگی بر زبان جاری می کنند، و بعضی مرموزانه و با استفاده از وسائل تبلیغاتی و ارتباط جمعی و انواع سانسورها عملاً این حق را برای خود قائلند و معتقدند نباید به مردم اجازه اندیشیدن مستقل داد، بلکه، حتی گاهی به نام آزادی اندیشه، باید این سلب آزادی را بر مردم تحمیل کرد.

به هر حال، فرعون به این قناعت نکرد، فوراً وصله ای به دامان ساحران چسبانیده آنها را متهم کرد، و گفت: «او بزرگ شما است، او کسی است که سحر به شما آموخته»، و تمام اینها توطئه است با نقشه قبلی!! (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمْ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ).

بدون شک فرعون می دانست و یقین داشت این سخن دروغ است، و

اساساً چنین توطئه ای که سرتاسر مصر را فراگیرد، و مأموران مخفی و جاسوسان او از آن بی خبر بمانند، امکان پذیر نیست.

اصولاً، فرعون موسی(علیه السلام) را در آغوش خود پرورش داده بود، و غیبت او از مصر برایش مسلّم بود، اگر او بزرگ ساحران مصر بود همه جا به این عنوان معروف می شد، و چیزی نبود که بتوان آن را مخفی کرد.

ولی می دانیم قلدرها و زورگویان، وقتی موقعیت نامشروع خود را در خطر ببینند از هیچ دروغ و تهمت باک ندارند.

تازه به این نیز قناعت نکرد، و ساحران را با شدیدترین لحنی، تهدید به مرگ نموده گفت: «سوگند یاد می کنم که دست و پاهای شما را به طور مخالف قطع می کنم، و بر فراز شاخه های بلند نخل به دار می آویزم، تا بدانید مجازات من دردناک تر و پایدارتر است، یا مجازات خدای موسی و هارون؟» (فَلَا قَطْعَنَ أُيْدِيكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَ لَا صَلْبَنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَ أَتَقِي). (۱)

در حقیقت جمله «أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا» اشاره به تهدیدی است که موسی(علیه السلام) قبلاً کرده بود و مخصوصاً به ساحران قبل از این ماجرا گوشزد کرد که: اگر شما بر خدا دروغ ببندید، شما را با عذاب و مجازات خود ریشه کن خواهد کرد.

تعبیر به «مِنْ خِلَافٍ» (دست و پای شما را به طور مخالف قطع می کنم) اشاره به آن است که دست راست با پای چپ یا به عکس، و شاید انتخاب این نوع شکنجه برای ساحران به خاطر این بوده است که: با این وضع، انسان دیرتر

۱ - معروف این است: «فِي» در جمله «وَ لَا صَلْبَنَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّخْلِ» به معنی «عَلَى» است، یعنی شما را بر درختان نخل به دار می آویزم، ولی «فخر رازی» معتقد است: «فِي» در اینجا معنی خود را می بخشد؛ چرا که «فِي» برای ظرفیت است و ظرفیت هر چیزی متناسب آن است، و می دانیم: چوبه دار همچون ظرف برای کسی است که به دار آویخته می شود (ولی این توجیه، چندان صحیح به نظر نمی رسد).

می میرد یعنی خونریزی کندتر انجام می گیرد و شکنجه بیشتری خواهند دید، به علاوه گویا می خواهد بگوید: هر دو سمت بدن شما را ناقص می کنم.

و اما تهدید به این که شما را بر درختان نخل به دار می آویزم شاید به خاطر این بوده است که: این درختان از بلندترین درختانند و همه کس از دور و نزدیک کسی را که به آن آویخته باشد می بیند.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که: در عرف آن زمان، دار زدن آن چنان که در عرف ما معمول است نبوده، طناب دار را به گردن شخصی که می خواستند او را دار بزنند نمی انداختند، بلکه به دست ها یا شانه ها می بستند، تا زجرگش شود.

* * *

اما ببینیم عکس العمل ساحران در برابر این تهدیدهای شدید فرعون چه بود؟ آنها نه تنها مرعوب نشدند، جا نخوردند، و از میدان بیرون نرفتند، که حضور خود را در صحنه به طور قاطع تری ثابت کردند و «گفتند: به خدائی که ما را آفریده است ما هرگز تو را بر این دلایل روشنی که به سراغ ما آمده مقدم نخواهیم داشت» (قَالُوا لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَىٰ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا).

«تو هر حکمی می خواهی بکن» (فَأَقْضِ مَا أُنْتَ قَاضٍ).

اما بدان «تو تنها می توانی در زندگی این دنیا قضاوت کنی» (ولی در آخرت ما پیروزیم و تو گرفتار و مبتلا به شدیدترین کیفرها) (إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا).

و به این ترتیب، آنها سه جمله کوبنده در برابر فرعون بیان کردند:

نخست این که: مطمئن باش ما آن هدایتی را که یافته ایم با هیچ چیز معاوضه نخواهیم کرد.

دیگر این که: از تهدیدهایت ابداً هراسی نداریم.

و سوم این که: قلمرو حکومت و فعالیت تو همین چهار روز دنیا است.

سپس افزودند: «اگر می بینی ما به پروردگاران ایمان آورده ایم برای آن است که گناهان ما را ببخشد» (ما با سحر و ساحری مرتکب گناهان بسیاری شده ایم) (إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا).

و همچنین «ما را در برابر این گناه بزرگ که تو بر ما تحمیل کردی (سحر در برابر پیامبر خدا) مشمول رحمتش گرداند و خدا از همه چیز بهتر و باقی تر است» (وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى).

خلاصه این که: هدف ما پاک شدن از گناهان گذشته، از جمله مبارزه با پیامبر راستین خدا است، ما از این طریق می خواهیم، به سعادت جاویدان برسیم، ولی تو ما را تهدید به مرگ این دنیا می کنی، ما این ضرر کم را در مقابل آن خیر عظیم پذیرا هستیم! در اینجا سؤالی پیش می آید و آن این که: ظاهراً ساحران با میل خودشان به این میدان گام نهادند، هر چند فرعون وعده های فراوانی به آنها داده بود، چگونه در آیه فوق تعبیر به «اکراه» شده است؟

در پاسخ می گوئیم: هیچ دلیلی در دست نیست که ساحران از آغاز مجبور به پذیرش این دعوت نبودند، بلکه ظاهر جمله: يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ غَلِيمٍ: «مأموران باید بروند و هر ساحر آگاهی را بیاورند» (۱) این است که ساحران آگاه، ملزم به پذیرش بودند، و البته در شرائط حکومت استبدادی و خودکامه فرعون نیز، این معنی کاملاً طبیعی به نظر می رسد که: در مسیر منویات او، افراد را به اجبار حرکت دهند، و اما قرار دادن جایزه و امثال آن، برای تشویق آنها هیچ منافاتی با

این معنی ندارد؛ چرا که بسیار دیده ایم، حکومت های زورگوی ستمگر در کنار توسل به زور، از تشویق های مادی نیز استفاده می کنند.

این احتمال نیز داده شده است که: در اولین برخورد ساحران با موسی (علیه السلام) روی قرائتی بر آنها روشن شد که: موسی (علیه السلام) حق است، یا لا اقل در شک و تردید فرو رفتند، و به همین دلیل در میان آنها «بگو مگو» برخاست چنان که در آیه ۶۲ همین سوره خواندیم «فَتَنَّا زَعُورًا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ».

فرعون و دستگاهش از این ماجرا آگاه شدند و آنها را به ادامه مبارزه مجبور ساختند.

ساحران، سپس چنین ادامه دادند: اگر ما ایمان آورده ایم دلیلش روشن است «چرا که هر کس بی ایمان و گنهکار در محضر پروردگارش در قیامت بیاید آتش سوزان دوزخ برای او است» (إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ).

و مصیبت بزرگ او در دوزخ این است که: «نه می میرد و نه زنده می شود» (لَا يَمُوتُ فِيهَا وَ لَا يَحْيَى).

بلکه دائماً در میان مرگ و زندگی دست و پا می زند، حیاتی که از مرگ تلخ تر و مشقت بارتر است.

«و هر کس در آن محضر بزرگ، با ایمان و عمل صالح، وارد شود، درجات عالی در انتظار او است» (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى).

«بهشت های جاویدانی که نهرها از زیر درختانش جاری است، و جاودانه

در آن خواهند ماند» (جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا).
 «و این است پاداش کسی که با ایمان و اطاعت پروردگار، خود را پاک و پاکیزه کند» (وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى).

در این که: سه آیه اخیر، دنباله گفتار ساحران در برابر فرعون است یا جمله های مستقلی است از ناحیه خداوند که در اینجا به عنوان تکمیل سخنان آنها بیان فرموده، در میان مفسران گفتگو است:

گروهی آن را دنباله کلام ساحران می دانند، و شاید شروع با «إِنَّهُ» که در واقع برای بیان علت است، این نظر را تأیید می کند.

اما شرح و بسطی که در این آیات سه گانه پیرامون سرنوشت مؤمنان صالح و کافران مجرم بیان شده، و با جمله: وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى: «این است پاداش کسی که پاکی برگزیند»، پایان می یابد.

و نیز اوصافی که برای بهشت و دوزخ در آن آمده، نظر دوم را تأیید می کند که اینها از کلام خدا است؛ زیرا ساحران باید در این مدت کوتاه، سهم وافری از آگاهی و علوم الهی پیدا کرده باشند که بتوانند این چنین قاطع و آگاهانه درباره بهشت و دوزخ و سرنوشت مؤمنان و مجرمان قضاوت کنند.

مگر این که: بگوئیم خداوند این سخنان پرمحتوا را - به خاطر ایمانشان - بر زبان آنها جاری ساخت، هر چند از نظر تربیت الهی و نتیجه برای ما هیچ تفاوتی نمی کند که: خداوند فرموده باشد، یا مؤمنان تعلیم یافته از ناحیه خدا، به خصوص این که: قرآن همه را با لحن موافق نقل می کند.

نکته ها:

۱ - علم سرچشمه ایمان و انقلاب است

مهمترین مسأله ای که در آیات فوق به چشم می خورد، دگرگونی عمیق و سریع ساحران در برابر موسی است، آنها به هنگامی که در برابر موسی (علیه السلام)، قرار گرفتند، دشمن سرسخت او بودند، اما با مشاهده نخستین معجزه موسی، چنان تکان خوردند، بیدار شدند و تغییر مسیر دادند که همگان در تعجب فرو رفتند.

این تغییر مسیر سریع و فوری از کفر به ایمان، و از انحراف به درستی و استقامت، و از کژی به راستی، و از ظلمت به نور، چنان همه را غافلگیر ساخت که شاید برای فرعون هم، باورکردنی نبود، و لذا کوشید آن را به یک توطئه حساب شده قبلی نسبت دهد، در حالی که خودش هم می دانست این نسبت، دروغ است.

چه عاملی سبب این دگرگونی عمیق و سریع شد؟ چه عاملی نور ایمان را آن چنان نیرومند در قلب آنها تابانید که حتی حاضر شدند تمام وجود و هستی خود را بر سر این کار بگذارند - و طبق نقل تاریخ - گذاردند؛ چرا که فرعون به تهدید خود جامه عمل پوشانید و آنها را به طرز وحشیانه ای شهید کرد.

آیا عاملی جز علم و آگاهی در اینجا سراغ داریم؟ آنها چون به فنون و رموز سحر آشنا بودند، و به روشنی دریافتند که برنامه موسی (علیه السلام)، سحر نیست بلکه معجزه الهی است، این چنین شجاعانه و قاطعانه تغییر مسیر دادند، و از اینجا به خوبی درمی یابیم که برای دگرگون ساختن افراد، یا جامعه های منحرف، و به وجود آوردن یک انقلاب سریع و راستین، باید قبل از هر چیز به آنها آگاهی داد. (۱)

۱ - در این زمینه در جلد ششم، صفحه ۳۰۵، ذیل آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶ سوره «اعراف» بحث کرده ایم.

۲ - ما تو را بر «بیّنات» مقدم نمی داریم

جالب این که: آنها منطقی ترین تعبیر را در برابر فرعون بی منطق، انتخاب کردند. نخست گفتند: ما دلائل روشن آشکاری بر حقانیت موسی (علیه السلام) و دعوت الهیش یافته ایم، و ما هیچ چیز را بر این دلائل روشن مقدم نخواهیم شمرد.

و بعد با جمله: «وَالَّذِي فَطَرَنَا: «سوگند به خدائی که ما را آفریده» این مطلب را تأکید کردند که خود این تعبیر، با توجه به کلمه «فَطَرْنَا» گویا اشاره به فطرت توحیدی آنها است، یعنی ما هم از درون جان نور توحید را می نگریم، هم از دلیل عقل، با این دلائل آشکار، چگونه می توانیم این راه راست را رها کرده و به کج راه های تو گام نهمیم؟!»

توجه به این نکته نیز لازم است که: جمعی از مفسران جمله «وَالَّذِي فَطَرْنَا» را سوگند نگرفته اند بلکه آن را عطف بر «ما جاءنا مِنَ الْبَيِّنَاتِ» می دانند، و بنابراین، معنی مجموع جمله چنین می شود: «ما هرگز تو را بر این دلائل روشن و بر خدائی که ما را آفریده است مقدم نخواهیم شمرد».

ولی تفسیر اول صحیح تر به نظر می رسد، چون عطف این دو بر یکدیگر چندان مناسب نیست (دقت کنید).

۳ - «مجرم»، کیست؟

با توجه به آیات فوق که می گوید: «هر کسی، مجرم وارد صحنه محشر شود، برای او آتش دوزخ است» که ظاهر آن جاودانگی عذاب می باشد، این سؤال پیش می آید: مگر هر مجرمی چنین سرنوشتی دارد؟

ولی با توجه به این که: در آیه بعد، که نقطه مقابل آن را بیان می کند کلمه

«مؤمن» آمده است روشن می شود، منظور از «مجرم» در اینجا، کافر است، به علاوه، استعمال این کلمه به معنی کافر، در بسیاری از آیات قرآن نیز دیده می شود. مثلاً در مورد قوم «لوط» که هرگز به پیامبرشان ایمان نیاوردند می خوانیم: وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَأَنْظَرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ: «ما بارانی از سنگ بر آنها فرستادیم، ببین پایان کار مجرمان به کجا رسید»؟ (۱)

و در سوره «فرقان» آیه ۳۱ می خوانیم: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ: «ما برای هر پیامبری دشمنانی از مجرمان (کافران) قرار دادیم».

۴ - جبر محیط افسانه است؟

سرگذشت ساحران در آیات فوق، نشان داد که: مسأله جبر محیط یک دروغ بیش نیست، انسان، فاعل مختار است و صاحب آزادی اراده، هر زمان تصمیم بگیرد می تواند مسیر خود را از باطل به سوی حق تغییر دهد، هر چند تمام مردم محیط او غرق در گناه، و گرفتار انحراف باشند، ساحرانی که سالیان دراز در آن محیط شرک آلود، خود مرتکب شرک آمیزترین اعمال می شدند به هنگامی که تصمیم گرفتند، حق را پذیرا شوند و در راه آن عاشقانه ایستادگی کنند، از هیچ تهدیدی نترسیدند، و به هدف خود نائل شدند، و به گفته مفسر بزرگ مرحوم «طبرسی»: كَانُوا أَوَّلَ النَّهَارِ كُفَّارًا سَحَرَةً وَ آخِرَ النَّهَارِ شُهَدَاءَ بَرَّةً! «صبحگاهان کافر بودند و ساحر، اما شامگاهان شهیدان نیکوکار راه حق»! (۲)

و نیز از اینجا به خوبی روشن می شود که: افسانه های مادی ها و مخصوصاً

۱ - اعراف، آیه ۸۴.

۲ - «مجمع البیان»، جلد ۴، صفحه ۴۶۴ (ذیل آیه ۱۲۶ سوره اعراف).

مارکسیست ها در زمینه پیدایش مذهب تا چه اندازه سست و بی پایه است، آنها عامل هر حرکتی را مسائل اقتصادی می دانند، در حالی که در اینجا کاملاً بر عکس بود؛ زیرا ساحران در آغاز، به خاطر فشار دستگاه فرعون از یکسو، و تشویق های اقتصادی او از سوئی دیگر در میدان مبارزه با حق گام نهادند، ولی ایمان به الله همه اینها را از بین برد، هم مال و مقامی را که فرعون به آنها وعده داده بود بر پای ایمان خود ریختند و هم جان عزیز خویش را بر سر این عشق نهادند!

- ۷۷ وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرِبْ لَهُمْ طَرِيقاً فِي
الْبَحْرِ يَبَساً لَا تَخَافُ دَرْكاً وَلَا تَخْشَى
۷۸ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ
۷۹ وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ

ترجمه:

- ۷۷ - ما به موسی وحی فرستادیم که: «شبانہ بندگانم را (از مصر) با خود ببر؛ و برای آنها راهی خشک در دریا بگشا؛ که نه از تعقیب (فرعونیان) خواهی ترسید، و نه از غرق شدن در دریا!»
۷۸ - فرعون با لشگریانش آنها را دنبال کردند؛ و دریا آنان را (در میان امواج خروشان خود) به طور کامل پوشانید!
۷۹ - فرعون قوم خود را گمراه ساخت؛ و هرگز هدایت نکرد!

تفسیر:

نجات بنی اسرائیل و غرق فرعونیان
بعد از ماجرای مبارزه موسی (علیه السلام) با ساحران و پیروزی قاطع و چشمگیرش بر آنها و ایمان آوردن آن جمعیت عظیم، موسی (علیه السلام) و آئین او رسماً وارد افکار مردم مصر شد. هر چند اکثریت «قبطیان» آن را نپذیرفتند، ولی همیشه برای آنها یک مسأله بود، و بنی اسرائیل تحت رهبری موسی (علیه السلام)، به اتفاق اقلیتی از مصریان، به طور

دائم با فرعونیان درگیر بودند.

سال‌ها بر این منوال گذشت، و حوادث تلخ و شیرینی روی داد، که قرآن بخش‌هایی از آن را در سوره «اعراف» از آیه ۱۲۷ به بعد آورده است.

آیات مورد بحث، به آخرین فراز از این ماجراها یعنی برنامه خروج بنی اسرائیل از مصر، اشاره کرده، می‌فرماید: «ما به موسی، وحی فرستادیم که بندگانم را شبانه از مصر بیرون ببر» (وَ لَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي).

بنی اسرائیل آماده حرکت به سوی سرزمین موعود (فلسطین) شدند، اما هنگامی که به کرانه‌های «نیل» رسیدند فرعونیان، آگاه‌گشتند، فرعون با لشگری عظیم آنها را تعقیب کرد، آنها خود را در محاصره دریا و دشمن دیدند، از یک سو رود عظیم «نیل»، از سوی دیگر دشمن نیرومند خونخوار و خشمگین!

اما خدا که می‌خواست این جمعیت ستم‌کشیده محروم و با ایمان را از چنگال ظالمان رهایی بخشد، و ستمگران را به دیار فنا بفرستد.

به موسی (علیه السلام) چنین دستور داد: «راهی خشک برای آنها، در دریا بگشا!» (فَاضْرِبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا).

راهی که هر گاه در آن گام بگذاری «نه از تعقیب فرعونیان می‌ترسی، نه از غرق شدن در دریا» (لَا تَخَافُ دَرْكًا وَلَا تَخْشَى).

جالب این‌که: نه تنها راه گشوده شد، بلکه این راه، به فرمان خدا، راه خشکی بود، با این‌که: معمولاً چنین است که اگر آب رودخانه یا دریا، کنار برود باز اعماق آن تا مدت‌ها غیر قابل عبور است.

«راغب» در «مفردات» می‌گوید: «دَرَكَ» (بر وزن مرگ) به معنی پائین‌ترین عمق دریا است، و به طنابی که متصل به طناب دیگری می‌کنند، تا به آب برسد «دَرَكَ» (بر وزن محک) گفته می‌شود، و همچنین به خساراتی که دامنگیر انسان

می شود، «درک» می گویند، «درکات نار» در برابر «درجات جنت» به معنی مراحل پائین دوزخ است.

ولی، با توجه به این که (طبق آیه ۶۱ سوره شعراء) بنی اسرائیل به هنگامی که از آمدن لشگر فرعون با خبر شدند، به موسی (علیه السلام) گفتند: *إِنَّا لَمُدْرِكُونَ*: «ما در چنگال فرعونیان گرفتار شدیم».

به نظر می رسد که منظور از «درک» در آیه مورد بحث، آن است که شما چنین گرفتاری پیدا نخواهید کرد، و منظور از «لَا تَخْشَى» آن است که خطری از ناحیه دریا نیز شما را تهدید نمی کند.

و به این ترتیب، موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل وارد جاده هائی شدند که در درون دریا با کنار رفتن آب ها پیدا شدند، در این هنگام، فرعون به همراه لشکریانش به کنار دریا رسید، و با این صحنه غیر منتظره و شگفت انگیز روبرو شد: «فرعون لشکریان خود را به دنبال بنی اسرائیل فرستاد و خود نیز وارد همان جاده ها شد» (*فَاتَّبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ*). (۱)

مسئلاً ارتش فرعون در آغاز، اکراه داشت که در این جای خطرناک ناشناخته گام بگذارد، و بنی اسرائیل را تعقیب کند، حداقل، مشاهده چنین معجزه شگرفی کافی بود که آنها را از ادامه این راه باز دارد.

ولی فرعون که باد غرور و نخوت، مغزش را پر کرده بود، و در لجاجت و خیره سری غوطهور بود، بی اعتنا از کنار چنین معجزه بزرگی گذشت، و لشکر خود را تشویق به ورود در این جاده های ناشناخته دریائی کرد!

۱ - در تفسیر جمله بالا احتمال دیگری نیز داده شده که: «باء» در «بِجُنُودِهِ» به معنی «مَعَ» بوده باشد، و مجموع جمله چنین معنی می دهد: «فرعون همراه لشکرش بنی اسرائیل را تعقیب کردند»، هر چند میان این دو تفسیر تفاوت چندانی نیست.

از این سو آخرین نفر لشکر فرعون وارد دریا شد، و از آن سو آخرین نفر از بنی اسرائیل خارج گردید.

در این هنگام، به امواج آب فرمان داده شد، به جای نخستین بازگردند. امواج همانند ساختمان فرسوده ای که پایه آن را بکشند یک باره فرو ریختند «و دریا آنها را در میان امواج خروشان خود، پوشاند، پوشاندنی کامل» (فَغَشِيَهُمْ مِنْ أَلِيمٍ مَا غَشِيَهُمْ). (۱) و به این ترتیب، یک قدرت جبار ستمگر با لشکر نیرومند و قهارش در میان امواج آب غوطه‌ور شدند، و طعمه آماده ای برای ماهیان دریا!

آری، «فرعون، قوم خود را گمراه ساخت و هرگز هدایتشان نکرد» (وَ أَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ وَ مَا هَدَى).

درست است که جمله «أَضَلَّ» و جمله «مَا هَدَى» تقریباً یک مفهوم را می‌رساند، و شاید به همین جهت، بعضی از مفسرین آن را تأکید دانسته‌اند، ولی، ظاهر این است که: این دو، با هم تفاوتی دارد و آن این که «أَضَلَّ» اشاره به گمراه ساختن است، و «مَا هَدَى» اشاره به عدم هدایت بعد از روشن شدن گمراهی است.

توضیح این که: یک رهبر، گاهی اشتباه می‌کند، و پیروانش را به جاده انحرافی می‌کشاند، اما به هنگامی که متوجه شد، فوراً آنها را به مسیر صحیح باز می‌گرداند، اما فرعون آن چنان لجاجتی داشت که پس از مشاهده گمراهی، باز حقیقت را برای قومش بیان نکرد، و همچنان آنها را در بی‌راهه‌ها کشاند تا

۱ - «یَم» به معنی دریا و همچنین رودخانه عظیم است، بعضی از محققان معتقدند: این یک لغت قدیم مصری است نه عربی، (برای توضیح بیشتر به جلد ششم، پاورقی صفحه ۳۲۷ مراجعه فرمائید).

خودش و آنها نابود شدند.

و به هر حال، این جمله در واقع سخن فرعون را که در سوره «غافر» آیه ۲۹ آمده، نفی می کند: «وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ: «من شما را جز به راه راست هدایت نمی کنم» حوادث نشان داد که: این جمله دروغ بزرگی بوده همانند دروغ های دیگرش.

- ۸۰ یا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ وَوَعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ
الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى
- ۸۱ كَلُّوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَ
مَنْ يَحِلِّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَى
- ۸۲ وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى

ترجمه:

- ۸۰ - ای بنی اسرائیل! ما شما را از (چنگال) دشمنان نجات دادیم؛ و در طرف راست کوه
طور، با شما وعده گذاردیم؛ و «من» و «سلوی» بر شما نازل کردیم!
- ۸۱ - بخورید از روزی های پاکیزه ای که به شما داده ایم، و در آن طغیان نکنید، که غضب من
بر شما وارد شود و هر کس غضبم بر او وارد شود، سقوط می کند!
- ۸۲ - و من هر که را توبه کند، و ایمان آورد، و عمل صالح انجام دهد، سپس هدایت شود، می
آمرزم!

تفسیر:

تنها راه نجات

به دنبال بحث گذشته که: نجات بنی اسرائیل را به صورت یک اعجاز بزرگ از چنگال
فرعونیان بیان می کرد، در سه آیه فوق، روی سخن به بنی اسرائیل به طور کلی و در هر عصر
و زمان کرده، و نعمت های بزرگی را که خداوند به آنان بخشیده است یادآور می شود، و راه
نجات را به آنان نشان می دهد.

نخست می گوید: «ای بنی اسرائیل ما شما را از چنگال دشمنانتان رهایی بخشیدیم» (یا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ مِنْ عَدُوِّكُمْ).

بدیهی است، پایه هر فعالیت مثبتی، نجات و رهایی از چنگال عوامل سلطه جو و کسب استقلال و آزادی است، و به همین دلیل، قبل از هر چیز به آن اشاره شده است.

آنگاه به یکی از نعمت های مهم معنوی اشاره کرده، می گوید: «ما شما را به میعادگاه مقدسی دعوت کردیم، در طرف راست طور، آن مرکز وحی الهی» (وَاعِدْنَاكُمْ جَانِبَ الطُّورِ الْأَيْمَنِ).

این اشاره به جریان رفتن موسی (علیه السلام) به اتفاق جمعی از بنی اسرائیل به میعادگاه «طور» است، در همین میعادگاه بود که، خداوند الواح تورات را بر موسی نازل کرد، با او سخن گفت و جلوه خاص پروردگار را همگان مشاهده کردند. (۱)

و سرانجام، به یک نعمت مهم مادی که از الطاف خاص خداوند نسبت به بنی اسرائیل سرچشمه می گرفت، اشاره کرده می فرماید: «ما من و سلوی بر شما نازل کردیم» (وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ الْمَنَّاءَ وَالسَّلْوَى).

در آن بیابانی که سرگردان بودید، و غذای مناسبی نداشتید، لطف خدا به یاریتان شتافت، و از غذای لذیذ و خوشمزه ای به مقداری که به آن احتیاج داشتید در اختیارتان قرار داد، و از آن استفاده می کردید.

در این که منظور از «من» و «سلوی» چیست؟ مفسران بحث های فراوانی دارند که در جلد اول همین تفسیر (ذیل آیه ۵۷ سوره بقره) بیان کردیم، و پس از ذکر سخنان مفسران دیگر گفتیم: بعید نیست:

۱ - شرح مبسوط این ماجرا را در جلد ششم، سوره «اعراف»، ذیل آیات ۱۵۵ و ۱۵۶، (صفحه ۳۸۸) مطالعه فرمائید.

«من» یک نوع عسل طبیعی بوده که در کوه های مجاور آن بیابان وجود داشته، و یا شیره های نیروبخش مخصوص نباتی بوده که در درختانی که در گوشه و کنار آن بیابان می روئیده آشکار می گردید.

و «سلوی» نوعی پرنده حلال گوشت شبیه به کبوتر بوده است. برای توضیح بیشتر به جلد اول ذیل آیه فوق مراجعه فرمائید.

در آیه بعد، به دنبال ذکر این نعمت های سه گانه پر ارزش، آنها را چنین مخاطب می سازد: «از روزی های پاکیزه ای که به شما دادیم بخورید، ولی در آن طغیان نکنید» (كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَ لَا تَطْغَوْا فِيهِ).

طغیان در نعمت ها آن است که انسان به جای این که: از آنها در راه اطاعت خدا و طریق سعادت خویش استفاده کند، آنها را وسیله ای برای گناه، ناسپاسی، کفران و گردنکشی و اسرافکاری قرار دهد، همان گونه که بنی اسرائیل چنین کردند، این همه نعمت های الهی را دریافت داشتند و سپس راه کفر و طغیان و گناه را پیمودند.

و به دنبال آن، به آنها هشدار می دهد: «اگر طغیان کنید، غضب من دامان شما را خواهد گرفت» (فَيَجِلُّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي).

«و هر کس غضب من بر او وارد شود، سقوط می کند» (وَ مَنْ يَجِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوِيَ). «هوی» در اصل، به معنی سقوط کردن از بلندی است، که معمولاً نتیجه آن، نابودی است، به علاوه، در اینجا اشاره به سقوط مقامی و دوری از قرب پروردگار و رانده شدن از درگاهش نیز می باشد.

و از آنجا که همیشه باید هشدار و تهدید با تشویق و بشارت، همراه باشد تا نیروی خوف و رجا را که عامل اصلی تکامل است یکسان برانگیزد، و درهای بازگشت به روی توبه کاران را بگشاید، آیه بعد، چنین می گوید: «من کسانی را که توبه کنند، ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند و سپس هدایت یابند می آمرزم» (وَإِنِّي لَعَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى). با توجه به این که: «عَفَّارٌ» صیغه مبالغه است نشان می دهد: خداوند چنین افراد را نه تنها یک بار که بارها مضمول آمرزش خود قرار می دهد.

قابل توجه این که: نخستین شرط توبه، بازگشت از گناه است، و بعد از آن که صفحه روح انسان از این آلودگی شستشو شد، شرط دوم آن است که نور ایمان به خدا و توحید بر آن بنشیند.

و در مرحله سوم، باید شکوفه های ایمان و توحید که اعمال صالح و کارهای شایسته است بر شاخسار وجود انسان ظاهر گردد.

ولی در اینجا بر خلاف سایر آیات قرآن که فقط از توبه و ایمان و عمل صالح سخن می گوید، شرط چهارمی تحت عنوان «ثُمَّ اهْتَدَى» اضافه شده است.

در معنی این جمله، مفسران بحث های فراوانی دارند که از میان همه آنها دو تفسیر، جالب تر به نظر می رسد:

نخست این که: اشاره به ادامه دادن راه ایمان، تقوا و عمل صالح است، یعنی توبه، گذشته را می شوید و باعث نجات می شود، مشروط بر این که: بار دیگر شخص توبه کار، در همان دره شرک و گناه، سقوط نکند و دائماً مراقب باشد که وسوسه های شیطان و نفس او را به خط سابق باز نگرداند.

دیگر این که: این جمله، اشاره به لزوم قبول ولایت و پذیرش رهبری

رهبران الهی است، یعنی توبه، ایمان و عمل صالح آنگاه باعث نجات است که در زیر چتر هدایت رهبران الهی قرار گیرد، در یک زمان موسی(علیه السلام)، و در زمان دیگر پیامبر اسلام(صلی الله علیه وآله)، در یک روز امیر مؤمنان علی(علیه السلام) و امروز حضرت مهدی(علیه السلام) می باشد.

چرا که یکی از ارکان دین، پذیرش دعوت پیامبر و رهبری او و سپس پذیرش رهبری جانشینان او می باشد.

مرحوم «طبرسی» ذیل این آیه، از امام باقر(علیه السلام) چنین نقل می کند: «منظور از جمله «ثُمَّ اهْتَدَى» هدایت به ولایت ما اهل بیت است».

سپس اضافه کرد: *فَوَلَّ اللَّهُ لَوْ أَنَّ رَجُلًا عَبَدَ اللَّهَ عُمُرَهُ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ثُمَّ مَاتَ وَلَمْ يَجِءْ بِوَلَايَتِنَا لَأَكَبَّ اللَّهُ فِي النَّارِ عَلَيَّ وَجْهَهُ:*

«به خدا سوگند اگر کسی تمام عمر خود را در میان رکن و مقام (نزدیک خانه کعبه) عبادت کند، و سپس از دنیا برود در حالی که ولایت ما را نپذیرفته باشد، خداوند او را به صورت در آتش جهنم خواهد افکند».

این روایت را محدث معروف اهل تسنن، «حاکم ابوالقاسم حسکانی» نیز نقل کرده است. (۱)
روایات متعدد دیگری نیز در همین زمینه از امام زین العابدین(علیه السلام) و امام صادق(علیه السلام) و از شخص پیامبر(صلی الله علیه وآله) نقل شده است.

برای این که: بدانیم ترک این اصل، تا چه حدّ مرگبار است، کافی است آیات بعد را بررسی کنیم، که: چگونه بنی اسرائیل به خاطر ترک ولایت و بیرون رفتن از خط پیروی موسی(علیه السلام) و جانشینش هارون(علیه السلام) گرفتار گوساله پرستی، شرک و کفر شدند.

۱ - «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

و از اینجا روشن می شود این که «آلوسی» در تفسیر «روح المعانی» بعد از ذکر پاره ای از این روایات، گفته است:

وجوب محبت اهل بیت نزد ما جای تردید نیست ولی این ارتباطی به بنی اسرائیل و عصر موسی ندارد، سخن بی اساسی است.

چرا که اولاً بحث از محبت نیست، بلکه سخن از قبول رهبری است.

و ثانیاً منظور انحصار رهبری به ائمه اهل بیت (علیهم السلام) نیست، بلکه در عصر موسی، او و برادرش هارون، رهبر بودند و قبول ولایتشان لازم بود و در عصر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) ولایت او و در عصر ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ولایت آنها.

این نیز روشن است که: مخاطب این آیه، گر چه بنی اسرائیل هستند، ولی انحصار به آنها ندارد، هر فرد یا گروهی که این مراحل چهارگانه را طی کنند مشمول غفران و عفو خدا خواهند شد.

- ۸۳ وَ مَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى
- ۸۴ قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَى أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى
- ۸۵ قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ
- ۸۶ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِيفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَ فَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي
- ۸۷ قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلِكِنَا وَلَكِنَّا حَمَلْنَا أُوزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ
- ۸۸ فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُورٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ
- ۸۹ أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا
- ۹۰ وَ لَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي
- ۹۱ قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى

ترجمه:

۸۳ - ای موسی! چه چیز سبب شد که از قومت پیشی گیری، و (برای آمدن به کوه طور) عجله کنی؟!

۸۴ - عرض کرد: «پروردگارا! آنان در پی منند؛ و من به سوی تو شتاب کردم، تا از من خشنود شوی!»!

۸۵ - فرمود: «ما قوم تو را بعد از تو، آزمودیم و سامری آنها را گمراه ساخت!»!

۸۶ - موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت و گفت: «ای قوم من! مگر پروردگارتان وعده نیکوئی به شما نداد؟! آیا مدت جدائی من از شما به طول انجامید، یا می خواستید غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید»؟!

۸۷ - گفتند: «ما به میل و اراده خود از وعده تو تخلف نکردیم؛ بلکه مقداری از زیورهای قوم را که با خود داشتیم افکندیم!»! و سامری این چنین القاء کرد.

۸۸ - و برای آنان مجسمه گوساله ای که صدائی همچون صدای گوساله (واقعی) داشت پدید آورد؛ و گفتند: «این خدای شما، و خدای موسی است!»! و او فراموش کرد.

۸۹ - آیا نمی بینند که (این گوساله) هیچ پاسخی به آنان نمی دهد، و مالک هیچ گونه سود و زیانی برای آنها نیست؟!

۹۰ - و پیش از آن، هارون به آنها گفته بود: «ای قوم من! شما به این وسیله مورد آزمایش قرار گرفته اید! پروردگار شما خداوند رحمان است! پس، از من پیروی کنید، و فرمانم را اطاعت نمائید!»!

۹۱ - ولی آنها گفتند: «ما همچنان گرد آن می گردیم (و به پرستش گوساله ادامه می دهیم) تا موسی به سوی ما بازگردد!»!

تفسیر:

غوغای «سامری»!

در این آیات، فراز مهم دیگری از زندگی موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل مطرح شده، و آن مربوط به رفتن موسی (علیه السلام) به اتفاق نمایندگان بنی اسرائیل به میعادگاه

طور و سپس گوساله پرستی بنی اسرائیل در غیاب آنها است. برنامه این بود که: موسی (علیه السلام) برای گرفتن احکام «تورات»، به کوه «طور» برود، و گروهی از بنی اسرائیل نیز او را در این مسیر، همراهی کنند، تا حقایق تازه ای درباره خدانشناسی و وحی در این سفر، برای آنها آشکار گردد. ولی از آنجا که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن آهنگ وحی در دل موسی (علیه السلام) شعلهور بود، آن چنان که سر را از پا نمی شناخت، و همه چیز حتی خوردن، آشامیدن و استراحت را - طبق روایات - در این راه فراموش کرده بود، با سرعت این راه را پیمود، و قبل از دیگران، تنها به میعادگاه پروردگار رسید. در اینجا وحی بر او نازل شد: «ای موسی! چه چیز سبب شد که پیش از قومت به اینجا بیائی و در این راه عجله کنی؟! (وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى).

و موسی (علیه السلام) بلافاصله عرض کرد: پروردگارا! آنها به دنبال منند، و من برای رسیدن به میعادگاه و محضر وحی تو، شتاب کردم تا از من خشنود شوی» (قَالَ هُمْ أَوْلَاءِ عَلَيَّ أُثْرِي وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى).

نه تنها عشق مناجات تو و شنیدن سخنت مرا بی قرار ساخته بود، که مشتاق بودم هر چه زودتر قوانین و احکام تو را بگیرم و به بندگان برسانم و از این راه، رضایت تو را بهتر جلب کنم، آری من عاشق رضای توام و مشتاق شنیدن فرمانت.

ولی بالاخره، در این دیدار، جلوه های معنوی پروردگار از سی شب به چهل شب تمدید شد، و زمینه های مختلفی که از قبل در میان بنی اسرائیل برای

انحراف وجود داشت، کار خود را کرد، «سامری» آن مرد هوشیار منحرف، میان دار شد، و با استفاده کردن از وسائلی که بعداً اشاره خواهیم کرد، گوساله ای ساخت و جمعیت را به پرستش آن فرا خواند.

بدون شک، زمینه هائی مانند: مشاهده گوساله پرستی مصریان، و یا دیدن صحنه بت پرستی (گاوپرستی) پس از عبور از رود نیل، و تقاضای ساختن بتی همانند آنها، و همچنین تمدید میعاد موسی (علیه السلام) و بروز شایعه مرگ او از ناحیه منافقان، و بالاخره، جهل و نادانی این جمعیت، در بروز این حادثه و انحراف بزرگ از توحید به کفر اثر داشت؛ چرا که حوادث اجتماعی معمولاً بدون مقدمه، رخ نمی دهد متنها گاهی این مقدمات آشکار است و گاهی مرموز و پنهان.

به هر حال، شرک در بدترین صورتش دامان بنی اسرائیل را گرفت به خصوص که بزرگان قوم هم در خدمت موسی (علیه السلام) در میعادگاه بودند و تنها رهبر جمعیت هارون (علیه السلام) بود، بی آن که دستیاران مؤثری داشته باشد.

در آنجا بود که: خداوند به موسی (علیه السلام) در همان میعادگاه، «فرمود: ما قوم تو را بعد از تو آزمایش کردیم، ولی از عهده امتحان خوب بیرون نیامدند و سامری آنها را گمراه کرد» (قالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ).

موسی (علیه السلام) با شنیدن این سخن، آن چنان برآشفته که، تمام وجودش گوئی شعله‌ور گشت، شاید به خود می گفت:

سالیان دراز خون جگر خوردم، زحمت کشیدم، و با هر گونه خطر روبرو شدم، تا این جمعیت را با توحید آشنا ساختم، اما افسوس! و صد افسوس! با چند روز غیبت من، زحمتم بر باد رفت!

لذا بلا فاصله «موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود بازگشت»

(فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا).

هنگامی که چشمش به آن صحنه بسیار زنده گوساله پرستی افتاد، «فریاد برآورد ای قوم من! مگر پروردگار شما وعده نیکوئی به شما نداد» (قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا).

این وعده نیکو، یا وعده ای بوده که در زمینه نزول «تورات» و بیان احکام آسمانی در آن، به بنی اسرائیل داده شده بود.

یا وعده نجات و پیروزی بر فرعونیان و وارث حکومت زمین شدن. و یا وعده مغفرت و آمرزش برای کسانی که توبه کنند، ایمان و عمل صالح داشته باشند و یا همه این امور.

سپس افزود: «آیا مدت جدائی من از شما به طول انجامیده؟! (أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ). اشاره به این که: بر فرض که مدت وعده بازگشت من از سی روز، به چهل روز تمدید شد، این، زمانی طولانی نیست، آیا شما نباید در این مدت کوتاه، خودتان را حفظ کنید؟ حتی اگر سال ها من از شما دور بمانم آئین خدا را که به شما تعلیم داده ام، و معجزاتی را که با چشم خود مشاهده کرده اید، باید بر شما حاکم باشد.

«یا با این عمل زشت خود می خواستید، غضب پروردگارتان بر شما نازل شود که با وعده من مخالفت کردید» (أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَجِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِّنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي). (۱)
من با شما عهد کرده بودم که: بر خط توحید و راه اطاعت خالصانه پروردگار

۱ - بدیهی است هیچ کس تصمیم نمی گیرد، غضب پروردگار را برای خود بخرد، منظور از این عبارت این است: عمل شما آن چنان است که گویا چنین تصمیمی را درباره خود گرفتید.

بایستید و کمترین انحرافی از آن پیدا نکنید، اما شما گویا همه سخنان مرا در غیاب من فراموش کردید، و از اطاعت فرمان برادرم هارون(علیه السلام) نیز سرپیچی کردید.

بنی اسرائیل، که خود را در برابر اعتراض شدید موسی(علیه السلام) دیدند و متوجه شدند به راستی کار بسیار بدی انجام داده اند، در مقام عذرتراشی برآمده «گفتند: ما وعده تو را به میل و اراده خود تخلف نکردیم» (قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلَكِنَا). (۱)

در واقع این ما نبودیم که به اراده خود گرایش به گوساله پرستی پیدا کردیم «لکن مبالغی از زینت آلات فرعونیان به همراه ما بود که ما آنها را از خود دور ساختیم، و سامری نیز آن را افکند» (وَلَكِنَّا حُمَلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ).

در این که: بنی اسرائیل چه کردند؟ و سامری چه کرد؟ و جمله های آیات فوق دقیقاً چه معنی دارد؟ مفسران بحث هائی دارند که در مجموع فرق زیادی از نظر نتیجه ندارد.

بعضی گفته اند: «قَذَفْنَاهَا» یعنی ما زینت آلاتی را که قبل از حرکت از مصر از فرعونیان گرفته بودیم، در آتش افکندیم، سامری هم آنچه داشت نیز در آتش افکند تا ذوب شد و از آن گوساله ساخت.

۱ - «مَلِك» (بر وزن درک) و «مَلِك» (بر وزن پلک) هر دو به معنی مالک بودن چیزی است و منظور بنی اسرائیل این بوده که ما صاحب اختیار و مالک این کار نبودیم بلکه آن چنان تحت تأثیر واقع شدیم که دل و دین از کف ما ربوده شد.

بعضی از مفسران این جمله را مربوط به اقلیتی از بنی اسرائیل دانسته اند که عبادت گوساله نکردند (می گویند: ششصد هزار نفر از آنها گوساله پرست شدند، فقط دوازده هزار نفر بر توحید باقی ماندند) ولی تفسیری که در بالا گفتیم صحیح تر به نظر می رسد.

بعضی گفته اند: معنی جمله این است: ما زینت آلات را از خود دور ساختیم و سامری آن را برداشت و در آتش افکند، تا از آن گوساله بسازد.

این احتمال نیز وجود دارد که: جمله «فَكَذَلِكِ الْقَى السَّامِرِيُّ» اشاره به مجموع برنامه و طرحی است که سامری اجرا کرد.

به هر حال، معمول است که وقتی بزرگی زیردستان خود را درباره گناهی که مرتکب شده اند، ملامت می کند، آنها سعی دارند، گناه را از خود رد کنند و به گردن دیگری بیفکنند، گوساله پرستان بنی اسرائیل، که با میل و اراده خود از توحید به شرک گرائیده بودند، خواستند: تمام گناه را بر گردن سامری بیفکنند.

در هر صورت «سامری» از زینت آلات فرعونیان که از طریق ظلم و گناه در دست فرعونیان قرار گرفته بود، و ارزشی جز این نداشت که خرج چنین کار حرامی بشود، آری، از مجموع این زینت آلات «مجسمه گوساله ای را برای آنها تهیه کرد، جسد بی جانی که صدائی همچون گوساله داشت» (فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلاً جَسَداً لَهُ نُوَارٌ). (۱)

بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی (علیه السلام) را به دست فراموشی سپردند و به یکدیگر «گفتند: این است خدای شما و خدای موسی» (فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى). (۲)

این احتمال نیز وجود دارد که: گوینده این سخن، «سامری» و دستیاران و مؤمنان نخستین او بوده اند.

«و به این ترتیب، سامری عهد و پیمانش را با موسی، بلکه با خدای موسی فراموش کرد» و مردم را به گمراهی کشاند (فَنَسِيَ).

۱ - «نوار» به معنی صدای گاو، و گوساله است و گاهی به صدای شتر نیز گفته می شود.

این که: بعضی از مفسران، نسیان را در اینجا به معنی گمراهی و رفتن از بیراهه، تفسیر کرده اند، یا فاعل نسیان را موسی (علیه السلام) دانسته گفته اند: این جمله سخن «سامری» است، و می خواهد بگوید: موسی (علیه السلام) فراموش کرده است که این گوساله خدای شما است، همه اینها مخالف ظاهر آیه است، ظاهر همان است که در بالا گفتیم که: منظور این است: سامری عهد و پیماناش را با موسی (علیه السلام) و خدای موسی به دست فراموشی سپرد و راه بت پرستی پیش گرفت.

در اینجا خداوند به عنوان توبیخ و سرزنش این بت پرستان، می گوید: «آیا آنها نمی بینند این گوساله پاسخ آنها را نمی دهد و هیچگونه ضرری از آنها دفع نمی کند و منفعتی برای آنها فراهم نمی سازد» (أَفَلَا يَرَوْنَ أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ قَوْلًا وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا). یک معبود واقعی حداقل باید بتواند سؤالات بندگان را پاسخ گوید، آیا تنها شنیده شدن صدای گوساله، از این مجسمه طلائی، صدائی که هیچ اراده و اختیاری در آن احساس نمی شد، می تواند دلیل پرستش باشد.

و به فرض، که پاسخ سخنان آنها را هم بدهد، تازه موجودی می شود، همچون یک انسان ناتوان که مالک سود و زیان دیگری و حتی خودش نیست آیا با این حال می تواند معبود باشد؟!

کدام عقل اجازه می دهد که: انسان یک مجسمه بی جان را که گاه گاه صدائی نامفهوم از آن برمی خیزد، پرستش کند؟ و در برابرش سر تعظیم فرود آورد؟

بدون شک، در این قال و غوغا، هارون جانشین موسی (علیه السلام) و پیامبر بزرگ خدا دست از رسالت خویش برداشت، و وظیفه مبارزه با انحراف و فساد را تا

آنجا که در توان داشت انجام داد، چنان که قرآن می گوید:

«هارون قبل از آمدن موسی از میعادگاه، به بنی اسرائیل این سخن را گفته بود که: شما مورد آزمایش سختی قرار گرفته اید» فریب نخورید و از راه توحید منحرف نشوید (وَلَقَدْ قَالَ لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ).

سپس اضافه کرد: «پروردگار شما مسلماً همان خداوند بخشنده ای است که این همه نعمت به شما مرحمت کرده» (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ).

برده بودید، شما را آزاد ساخت.

اسیر بودید رهائی بخشید.

گمراه بودید هدایت کرد.

پراکنده بودید در سایه رهبری یک مرد آسمانی، شما را جمع و متحد نمود.

جاهل و گمراه بودید، نور علم بر شما افکند، و به صراط مستقیم توحید هدایتتان نمود.

«اکنون که چنین است، شما از من پیروی کنید و اطاعت فرمان من نمائید» (فَاتَّبِعُونِي وَأَطِيعُوا أَمْرِي).

مگر فراموش کرده اید برادرم موسی، مرا جانشین خود ساخته و اطاعتم را بر شما فرض کرده است، چرا پیمان شکنی می کنید؟ چرا خود را به درّه نیستی سقوط می دهید؟

ولی بنی اسرائیل چنان لجوجانه به این گوساله چسبیده بودند که منطق نیرومند و دلایل روشن این مرد خدا، و رهبر دلسوز در آنها مؤثر نیفتاد، با صراحت اعلام مخالفت با هارون(علیه السلام) کرده «گفتند: ما همچنان به پرستش این گوساله ادامه می دهیم، تا موسی به سوی ما بازگردد» (قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ

حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ). (۱)

خلاصه، دو پا را در یک کفش کردند، و گفتند: مطلب همین است و غیر این نیست، باید برنامه گوساله پرستی، همچنان ادامه یابد تا موسی برگردد، و از او داوری بطلبیم: ای بسا خود او هم همراه ما در برابر گوساله سجده کند!! بنابراین خودت را زیاد خسته مکن، و دست از سر ما بردار!

و به این ترتیب، هم فرمان مسلم عقل را زیر پا گذاشتند، و هم فرمان جانشین رهبرشان را. ولی به طوری که مفسران نوشته اند - و قاعده نیز چنین اقتضا می کند - هنگامی که هارون (علیه السلام) رسالت خود را در این مبارزه انجام داد، و اکثریت پذیرا نشدند، به اتفاق اقلیتی که تابع او بودند، از آنها جدا شد، و دوری گزید، مبادا! اختلاط آنها با یکدیگر دلیلی بر امضای برنامه های انحرافیشان گردد.

عجیب این که: بعضی از مفسران، نقل کرده اند: این دگرگونی های انحرافی در بنی اسرائیل، تنها در چند روز کوتاه واقع شد، هنگامی که ۳۵ روز از رفتن موسی (علیه السلام) به میعادگاه گذشت، سامری، دست به کار شد، و از بنی اسرائیل خواست تا تمام زیورآلاتی را که از فرعونیان به عاریت گرفته بودند، و بعد از داستان غرق آنها، با خود داشتند، جمع کنند، در روز سی و ششم، سی و هفتم و سی و هشتم همه آنها را در بوتہ ریخت، آب کرد و مجسمه گوساله را ساخت، و در روز سی و نهم آنها را به پرستش آن دعوت کرد، و گروه عظیمی (طبق پاره ای

۱ - «لَنْ نَّبْرَحَ» از ماده «برح» به معنی زائل شدن است و این که می بینیم جمله «برح الخفاء» به معنی آشکار شدن است، به خاطر این است که: «زائل شدن خفاء» چیزی جز ظهور نیست، و از آنجا که کلمه «لَنْ» به معنی نفی است جمله «لَنْ نَّبْرَحَ» مفهومی این است، پیوسته به این کار ادامه می دهیم.

از روایات ششصد هزار نفر! (۱) آن را پذیرا گشتند، و یک روز بعد، یعنی با پایان گرفتن چهل روز موسی (علیه السلام) بازگشت. (۲)
ولی به هر حال، هارون با اقلیتی در حدود دوازده هزار نفر از مؤمنان ثابت قدم، از جمعیت جدا شدند در حالی که اکثریت جاهل و لجوج نزدیک بود او را به قتل برسانند.

نکته ها:

۱ - شوق دیدار!

برای آنها که از مسأله جاذبه عشق خدا بی خبرند گفتار موسی (علیه السلام) در پاسخ سؤال پروردگار، پیرامون عجله او در شتافتن به میعادگاه پروردگار، ممکن است عجیب آید آنجا که می گوید: وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى: «پروردگارا! من به سوی تو عجله کردم تا رضایتت را جلب کنم».

ولی آنها با تمام وجود این حقیقت را درک کرده اند که:

وعده وصل چون شود نزدیک *** آتش عشق تیزتر گردد

به خوبی می دانند چه نیروی مرموزی موسی (علیه السلام) را به سوی میعادگاه «الله» می کشید و آن چنان با سرعت می رفت که حتی قومی را که با او بودند، پشت سر گذاشت.

موسی (علیه السلام) پیش از آن، حلاوت وصال دوست و مناجات با پروردگار را بارها چشیده بود، او می دانست تمام جهان برابر یک لحظه از این مناجات نیست.

آری، چنین است راه و رسم آنان که از عشق مجازی گذشته اند و به مرحله عشق حقیقی، عشق معبود جاودانی گام نهاده اند، عشق خداوندی که هرگز فنا در

۱ -

۲ - «مجمع البیان»، ذیل آیات مورد بحث.

ذات پاکش راه ندارد و کمال مطلق است و خوبی بی حد و انتها، و آنچه خوبان همه دارند او تنها دارد. بلکه، خوبی همه خوبان پرتو کوچکی از خوبی جاودان او است.

بزرگ، پروردگارا! ذره ای از این عشق مقدس بما بچشان!

امام صادق(علیه السلام) - طبق روایتی - می فرماید: الْمُشْتَقُّ لَا يَشْتَهِي طَعَامًا، وَلَا يَلْتَذُّ شَرَابًا، وَلَا يَسْتَنْطِيبُ رُقَادًا، وَلَا يَأْنَسُ حَمِيمًا وَلَا يَأْوِي دَارًا... وَيَعْبُدُ اللَّهَ لَيْلًا وَنَهَارًا، رَاجِيًا بَأَنْ يَصِلَ إِلَى مَا يَشْتَقُّ إِلَيْهِ... كَمَا أَخْبَرَ اللَّهُ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي مِيعَادِ رَبِّهِ بِقَوْلِهِ وَ عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لَتَرْضَى:

«مشتاق بی قرار نه میل به غذا می کند، نه از نوشیدنی گوارا لذت می برد، نه خواب آسوده دارد، نه با دوستی انس می گیرد و نه در خانه ای آرام خواهد داشت... بلکه خدا را شب و روز بندگی می کند، به این امید که به محبوبش (الله) برسد... آن چنان که خداوند از موسی بن عمران درباره میعادگاه پروردگارش نقل می کند «وَعَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لَتَرْضَى».(۱)

۲ - حرکت های ضد انقلابی در برابر انقلاب انبیاء

معمولاً در برابر هر انقلابی، یک جنبش ضد انقلابی که سعی می کند دستاوردهای انقلاب را در هم پیچیده و جامعه را به دوران قبل از انقلاب برگرداند وجود دارد، دلیل آن هم چندان پیچیده نیست؛ زیرا با تحقق یک انقلاب، تمام عناصر فاسد گذشته یک مرتبه نابود نمی شوند، معمولاً تفاله هائی از آن باقی می ماند که برای حفظ موجودیت خویش به تلاش برمی خیزند، و با تفاوت شرائط، کمیت و کیفیت آنها، دست به اعمال ضد انقلابی آشکار یا پنهان

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۸۸.

می زنند.

در جنبش انقلابی «موسی بن عمران» به سوی توحید، استقلال و آزادی بنی اسرائیل، سامری سردمدار این جنبش ارتجاعی بود.

او که - مانند همه رهبران جنبش های ارتجاعی - به نقاط ضعف قوم خود به خوبی آشنا بود، و می دانست با استفاده از این ضعف ها می تواند غائله ای به راه اندازد، سعی کرد از زیورآلات و طلاهایی که معبود دنیاپرستان و جالب توجه توده عوام است، گوساله ای بسازد و آن را به طرز مخصوصی در مسیر حرکت باد قرار دهد (یا با استفاده از هر وسیله ای دیگر) تا صدائی از آن برخیزد، سپس با استفاده از یک فرصت مناسب (غیبت چند روزه موسی علیه السلام)).

و با توجه به این که بنی اسرائیل پس از نجات از دریا و عبور از کنار یک قوم بت پرست، تقاضای بتی از موسی (علیه السلام) کردند.

خلاصه، با استفاده از تمام ضعف های روانی و فرصت های مناسب زمانی و مکانی، برنامه ضد توحیدی خود را آغاز کرد، و آن چنان ماهرانه مواد آن را تنظیم نمود که در مدت کوتاهی، اکثریت قاطع جاهلان بنی اسرائیل را از راه و رسم توحید منحرف ساخت و به شرک کشاند.

این توطئه، هر چند به مجرد بازگشت موسی (علیه السلام) و قدرت ایمان و منطق او در پرتو نور وحی خنثی شد، ولی فکر کنیم اگر موسی (علیه السلام) بازنگشته بود چه می شد؟ به یقین برادرش هارون (علیه السلام) را یا می کشتند و یا آن چنان منزوی می کردند که صدای او به گوش هیچ کس نرسد!

آری، هر انقلابی در آغاز این چنین شکننده است و باید کاملاً به هوش بود، کمترین حرکت های شرک آلود ارتجاعی را زیر نظر داشت، و توطئه های دشمن را در نطفه خفه کرد.

ضمناً، باید به این واقعیت توجه داشت که: بسیاری از انقلاب‌های راستین به دلایل مختلفی در آغاز، متکی به فرد یا افراد مخصوصی است که اگر پای آنها از میان برود، خطر بازگشت، انقلاب را تهدید می‌کند، و به همین دلیل، باید کوشش کرد: هر چه زودتر معیارهای انقلابی در عمق جامعه پیاده شود، و مردم آن چنان ساخته شوند که به هیچ وجه طوفان‌های ضد انقلاب آنها را تکان ندهد، و همچون کوه در مقابل هر حرکت ارتجاعی بایستند. یا به تعبیر دیگر، این یکی از وظائف رهبران راستین است که معیارها را از خویش به جامعه منتقل کنند، و بدون شک، این امر مهم، نیاز به گذشت زمان نیز دارد، ولی باید کوشید این زمان هر چه ممکن است کوتاه تر شود.

درباره این که سامری که بود؟ و سرنوشتش به کجا انجامید؟ در آیات بعد به خواست خدا سخن خواهیم گفت.

۳ - مراحل رهبری

بدون شک، هارون در غیاب موسی (علیه السلام) در انجام رسالت خویش، کمترین سستی به خرج نداد، ولی، جهالت مردم از یکسو، و رسوبات دوران رقیب و بردگی و بت پرستی در مصر از سوی دیگر، کوشش‌های او را خنثی کرد.

او طبق آیات فوق، وظیفه خود را در چهار مرحله پیاده نمود:

نخست، به آنها اعلام کرد: این جریان یک خط انحرافی و یک میدان آزمایش خطرناک برای همه شماست، تا مغزهای خفته بیدار شود، و مردم به اندیشه بنشینند و مهم همین بود (یا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ بِهِ).

مرحله دوم، این بود که: نعمت‌های گوناگون خداوند را، که از بدو قیام موسی (علیه السلام) تا زمان نجات از چنگال فرعونیان، شامل حال بنی اسرائیل شده بود،

به یاد آنها آورد، و مخصوصاً خدا را با صفت رحمت عامه اش توصیف کرد، تا اثر عمیق تری بگذارد و هم آنها را به آمرزش این خطای بزرگ امیدوار سازد (وَإِنْ رَبُّكُمُ الرَّحْمَنُ). مرحله سوم، این بود که: آنها را متوجه مقام نبوت خویش و جانشینی از برادرش موسی (علیه السلام) کرد (فَاتَّبِعُونِي). و بالاخره مرحله چهارم این بود که آنها را به وظائف الهیشان آشنا ساخت (وَاطِيعُوا أَمْرِي).

* * *

۴ - پاسخ به یک اشکال

مفسر معروف «فخر رازی» در اینجا ایرادی مطرح کرده و در پاسخ آن مانده است، و آن این که می گوید:

شیعه به گفته معروف پیامبر (صلی الله علیه وآله) به علی (علیه السلام): أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى: «تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی» (۱) برای ولایت علی (علیه السلام) استدلال کرده اند، در حالی که هارون (علیه السلام) در برابر انبوه عظیم بت پرستان، هرگز به خود اجازه تقیّه نداد و با صراحت مردم را به پیروی خود و ترک متابعت دیگران دعوت نمود.

اگر به راستی امت محمد (صلی الله علیه وآله) بعد از رحلت او راه خطا پیمودند، بر علی (علیه السلام) واجب بود که همان برنامه هارون را عملی کند، بر فراز منبر برود و بدون هیچ گونه ترس و تقیّه: «فَاتَّبِعُونِي وَاطِيعُوا أَمْرِي» بگوید، چون چنین کاری را نکرد، ما می فهمیم راه و رسم امت در آن زمان حق و صواب بوده است.

ولی گویا «فخر رازی» از دو نکته اساسی در این زمینه غفلت کرده است:

۱ - «کافی»، جلد ۸، صفحه ۱۰۶.

۱ - این که: می گوید: علی (علیه السلام) چیزی در زمینه خلافت بلافصلی خود اظهار نداشت اشتباه است؛ زیرا ما مدارک فراوانی در دست داریم که امام (علیه السلام) در موارد مختلف این موضوع را بیان فرمود، گاهی صریح و عریان و گاه در پرده، در کتاب «نهج البلاغه» فرازهای مختلفی به چشم می خورد مانند خطبه «ششقیه» (خطبه سوم و خطبه ۸۷ و خطبه ۹۷ و خطبه ۹۴ و خطبه ۱۵۴ و خطبه ۱۴۷ که همگی در این زمینه سخن می گوید.

در جلد پنجم تفسیر «نمونه» ذیل آیه ۶۷ سوره «مائده»، پس از بیان داستان غدیر، روایات متعددی نقل کرده ایم که: خود علی (علیه السلام) کراراً به حدیث غدیر برای اثبات موقعیت و خلافت بلافصل خویش، استناد کرده است. (۱)

۲ - بعد از وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) شرائط خاصی بود، منافقانی که در انتظار وفات پیامبر (صلی الله علیه وآله) روزشماری می کردند خود را برای ضربه نهائی بر اسلام نوپا آماده ساخته بودند، و لذا، می بینیم اصحاب الرده (گروه ضد انقلاب اسلامی) بلافاصله در زمان خلافت «ابوبکر» قیام کردند و اگر وحدت و انسجام و هوشیاری مسلمانان نبود، ممکن بود ضربات غیر قابل جبرانی بر اسلام وارد کنند علی (علیه السلام) به خاطر همین امر نیز، کوتاه آمد تا دشمن سوء استفاده نکند.

اتفاقاً هارون (علیه السلام) - با این که موسی (علیه السلام) در حیات بود - در برابر سرزنش برادر که: چرا کوتاهی کردی، صریحاً عرض کرد: إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تُقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ: «من از این ترسیدم که به من بگوئی در میان بنی اسرائیل تفرقه ایجاد کردی» (۲) و این نشان می دهد که: او هم به خاطر ترس از اختلاف، تا حدی کوتاه آمد.

۱ - برای توضیح بیشتر به جلد پنجم، صفحه ۱۹ به بعد مراجعه فرمائید.

۲ - طه، آیه ۹۴.

- ۹۲ قال يا هارونُ ما منعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا
 ۹۳ أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَ فَعَصَيْتَ أَمْرِي
 ۹۴ قال يَا بَنُ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ
 بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي
 ۹۵ قال فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ
 ۹۶ قال بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ
 فَنَبَذْتُهَا وَكَذَلِكَ سَوَّاتُ لِي نَفْسِي
 ۹۷ قال فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ
 تُخْلَفَهُ وَانْظُرْ إِلَى إِلْهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ
 لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا
 ۹۸ إِنَّمَا إِلْهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا

ترجمه:

- ۹۲ - (موسی) گفت: «ای هارون! چرا هنگامی که دیدی آنها گمراه شدند.
 ۹۳ - از من پیروی نکردی؟! آیا فرمان مرا عصیان نمودی»؟!
 ۹۴ - (هارون) گفت: «ای فرزند مادرم! (ای برادر!) ریش و سر مرا مگیر! من ترسیدم بگوئی تو
 میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی، و سفارش مرا به کار نبستی»!
 ۹۵ - (موسی رو به سامری کرد و) گفت: «ای سامری، تو چرا این کار را کردی»؟!
 ۹۶ - گفت: «من چیزی دیدم که آنها ندیدند؛ من قسمتی از آثار رسول (و فرستاده

خدا) را گرفتم، سپس آن را افکندم، و این چنین (هوای) نفس من این کار را در نظرم جلوه داد!»!

۹۷ - (موسی) گفت: «برو! که بهره تو در زندگی دنیا این است که (هر کس به تو نزدیک شود) بگوئی: «با من تماس نگیر!» و تو میعادی (از عذاب خدا) داری، که هرگز تخلف نخواهد شد! (اکنون) بنگر به این معبودت که پیوسته آن را پرستش می کردی؛ و بین ما آن را نخست می سوزانیم؛ سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم!

۹۸ - معبود شما تنها خداوندی است که جز او معبودی نیست؛ و علم او همه چیز را فرا گرفته است!»!

تفسیر:

سرنوشت دردناک سامری!

به دنبال بحثی که موسی (علیه السلام) با بنی اسرائیل در نکوهش شدید از گوساله پرستی داشت و در آیات قبل خواندیم، آیات مورد بحث در آغاز، گفتگوی موسی (علیه السلام) را با برادرش هارون (علیه السلام) و سپس با سامری منعکس می کند.

نخست، رو به برادرش هارون کرده «گفت: ای هارون! چرا هنگامی که مشاهده کردی این قوم گمراه شدند» (قَالَ يَا هَارُونُ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا).

«چرا از من تبعیت نمودی» (أَلَا تَتَّبِعَنِ).

مگر هنگامی که می خواستم به میعادگاه بروم، نگفتم: جانشین من باش و در میان این جمعیت به اصلاح پرداز، و راه مفسدان را در پیش مگیر! (۱)

تو چرا با این بت پرستان به مبارزه برنخاستی؟

۱ - سوره «اعراف»، آیه ۱۴۲: (اخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ).

بنابراین، منظور از جمله «أَلَا تَتَّبِعُنِ» این است که: چرا از روش و سنت من در شدت عمل نسبت به بت پرستی، پیروی نکردی.

اما این که، بعضی گفته اند: منظور از این جمله این است که: چرا به همراه اقلیتی که بر توحید ثابت قدم مانده بودند به دنبال من به کوه طور نیامدی، بسیار بعید به نظر می رسد، و با پاسخی که هارون در آیات بعد می گوید، چندان تناسب ندارد.

آنگاه اضافه کرد: «آیا فرمان مرا عصیان کردی؟! (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي).

موسی(علیه السلام) با شدت و عصبانیت هر چه تمام تر این سخنان را با برادرش می گفت و بر او فریاد می زد، در حالی که ریش و سر او را گرفته بود و می کشید.

هارون(علیه السلام) که ناراحتی شدید برادر را دید، برای این که: او را بر سر لطف آورد، از التهاب او بکاهد و ضمناً عذر موجه خویش را در این ماجرا بیان کند گفت:

«فرزند مادرم! ریش و سر مرا مگیر، من فکر کردم که اگر به مبارزه برخیزم و درگیری پیدا کنم، تفرقه شدیدی در میان بنی اسرائیل می افتد، و از این ترسیدم که به هنگام بازگشت بگوئی: چرا در میان بنی اسرائیل تفرقه افکندی و سفارش مرا در غیاب من به کار نبستی؟! (قَالَ يَا بَنَ أُمَّ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي).

در حقیقت نظر هارون(علیه السلام) به همان سخنی است که موسی(علیه السلام) به هنگام حرکت به سوی میعادگاه به او گفته بود که محتوای آن، دعوت به اصلاح بود (سوره اعراف آیه ۱۴۲).

او می خواهد بگوید: من اگر اقدام به درگیری می کردم، بر خلاف دستور تو بود، و حق داشتی مرا مؤاخذه کنی!

و به این ترتیب، هارون(علیه السلام) بی گناهی خود را اثبات کرد، مخصوصاً با توجه به جمله دیگری که در سوره «اعراف» آیه ۱۵۰ آمده: **إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَكْفُلُونِي:** «این جمعیت نادان، مرا در ضعف و اقلیت قرار دادند و نزدیک بود مرا بکشند» من بی گناهم، بی گناه!

در اینجا این سؤال پیش می آید: بدون شک، موسی(علیه السلام) و هارون(علیه السلام) هر دو پیامبر بودند و معصوم، این جر و بحث، عتاب و خطاب شدید، از ناحیه موسی و دفاعی که هارون از خودش می کند، چگونه قابل توجیه است؟

در پاسخ می توان گفت: موسی(علیه السلام) یقین داشت برادرش بی گناه است، اما با این عمل، دو مطلب را می خواست اثبات کند:

نخست، به بنی اسرائیل بفهماند گناه بسیار عظیمی مرتکب شده اند، گناهی که حتی پای برادر موسی(علیه السلام) که خود پیامبری عالی قدر بود را به محکمه و دادگاه کشانده است، آن هم با آن شدت عمل، یعنی مسأله به این سادگی نیست که بعضی از بنی اسرائیل پنداشته اند، انحراف از توحید و بازگشت به شرک آن هم بعد از آن همه تعلیمات و دیدن آن همه معجزات و آثار عظمت حق، این کار باورکردنی نیست و باید با قاطعیت هر چه بیشتر در برابر آن ایستاد.

گاه می شود هنگامی که حادثه عظیمی رخ می دهد، انسان دست می برد و یقه خود را چاک و بر سر می زند، چه رسد به این که: برادرش را مورد عتاب و خطاب قرار دهد، و بدون تردید برای حفظ هدف و گذاردن اثر روانی در افراد منحرف، و نشان دادن عظمت گناه به آنها، این برنامه ها، مؤثر است و قطعاً هارون(علیه السلام) نیز در این ماجرا کمال رضایت را داشته است.

دیگر این که: بی گناهی هارون با توضیحاتی که می دهد بر همگان ثابت شود

و بعداً او را متهم به مسامحه در اداء رسالتش نکنند.

بعد از پایان گفتگو با برادرش هارون(علیه السلام) و تبرئه او، به محاکمه «سامری» پرداخته «گفت: این چه کاری بود که تو انجام دادی و چه چیز انگیزه تو بود ای سامری؟! (قالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ)».

او در پاسخ «گفت: من از مطالبی آگاه شدم که آنها ندیدند و آگاه نشدند» (قالَ بَصُرْتُ بِمَا لَمُ يَبْصُرُوا بِهِ).

«من چیزی از آثار رسول و فرستاده خدا بر گرفتم، و سپس آن را به دور افکندم، و این چنین نفس من مطلب را در نظرم زینت داد!» (فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ فَبَدَّتْهَا وَ كَذَلِكَ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي).

در این که: منظور «سامری» از این سخن چه بوده؟ دو تفسیر در میان مفسران معروف است: نخست: مقصودش آن است: به هنگام آمدن لشکر فرعون به کنار دریای نیل، من، جبرئیل را بر مرکبی دیدم که برای تشویق به ورود در جاده های خشک شده دریا، در پیشاپیش آنها حرکت می کرد، قسمتی از خاک زیر پای او یا مرکبش را بر گرفتم، و برای امروز ذخیره کردم، و آن را در درون گوساله طلائی افکندم و این سر و صدا از برکت آن است!

تفسیر دیگر این که: من در آغاز به قسمتی از آثار این رسول پروردگار (موسی) مؤمن شدم، سپس در آن تردید کردم و آن را به دور افکندم، و به سوی آئین بت پرستی گرایش نمودم، و این در نظر من جالب تر و زیباتر بود!

طبق تفسیر اول، «رسول» به معنی «جبرئیل» است، در حالی که در تفسیر دوم «رسول» به معنی «موسی»(علیه السلام) است.

«أُتِر» در تفسیر اول، به معنی «خاک زیر پا» است، و در تفسیر دوم به معنی «بخشی از تعلیمات» است.

«نَبَذْتَهَا» در تفسیر اول، به معنی افکندن خاک در درون گوساله است، و در تفسیر دوم، به معنی رها کردن تعلیمات موسی (علیه السلام) است.

و بالاخره «بَصُرْتُ بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ» در تفسیر اول اشاره به جبرئیل است که به صورت اسب سواری آشکار شده بود (شاید بعضی دیگر هم او را دیدند، ولی نشناختند) ولی در تفسیر دوم اشاره به اطلاعات خاصی درباره آئین موسی (علیه السلام) است.

به هر حال، هر یک از این دو تفسیر، طرفدارانی دارد و دارای نقاط روشن و یا مبهم است، ولی روی هم رفته تفسیر دوم از جهاتی بهتر به نظر می رسد، به خصوص این که: در حدیثی در کتاب «احتجاج طبرسی» می خوانیم: هنگامی که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) «بصره» را فتح کرد، مردم اطراف او را گرفتند، در میان آنها «حسن بصری» بود، و الواحی با خود آورده بود که هر سخنی را امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرمود: فوراً یادداشت می کرد، امام (علیه السلام) با صدای بلند او را در میان جمعیت مخاطب قرار داد و فرمود: چه می کنی؟! عرض کرد: آثار و سخنان شما را می نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم، امیر مؤمنان (علیه السلام) فرمود: أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيًّا وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ! إِلَّا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَامِسَاسَ وَ لَكِنَّهُ يَقُولُ لَأَقْتَالَ:

«بدانید هر قوم و جمعیتی سامری دارد، و این مرد (حسن بصری) سامری این امت است! تنها تفاوتش با سامری زمان موسی (علیه السلام) این است که هر کس به سامری نزدیک می شد می گفت: لَامِسَاسَ (هیچ کس با من تماس نگیرد) ولی این، به مردم می گوید: لَأَقْتَالَ (یعنی نباید جنگ کرد، حتی با منحرفان، اشاره به

تبلیغاتی است که حسن بصری بر ضد جنگ جمل داشت). (۱)
 از این حدیث، چنین استفاده می شود سامری نیز مرد منافقی بوده است که با استفاده از پاره
 ای مطالب حق به جانب، کوشش برای منحرف ساختن مردم داشته است و این معنی با تفسیر
 دوم مناسب تر می باشد.

روشن است پاسخ و عذر سامری در برابر سؤال موسی (علیه السلام) به هیچ وجه قابل قبول
 نبود، لذا موسی فرمان محکومیت او را در این دادگاه صادر کرد و سه دستور درباره او و
 گوساله اش داد:

نخست به او گفت: «باید از میان مردم دور شوی با کسی تماس نگیری، و بهره تو در باقی
 مانده عمرت این است که: هر کس به تو نزدیک می شود خواهی گفت: با من تماس نگیر!»
 (قَالَ فَادْهَبْ فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ).

و به این ترتیب، با یک فرمان قاطع، «سامری» را از جامعه طرد کرد و او را به انزوای مطلق
 کشانید.

بعضی از مفسران گفته اند: جمله «لا مِسَاسَ» اشاره به یکی از قوانین جزائی شریعت
 موسی (علیه السلام) است درباره بعضی از افراد که گناه سنگینی داشتند، چنین فردی به منزله
 موجودی که از هر نظر پلید و نجس و ناپاک بود، درمی آمد، احدی با او تماس نمی گرفت و
 او هم حق نداشت با کسی تماس بگیرد. (۲)

سامری بعد از این ماجرا ناچار شد از میان بنی اسرائیل، شهر و دیار بیرون رود، و در بیابان ها
 متواری گردد، و این است جزای انسان جاه طلبی که با بدعت های خود می خواست، گروه
 های عظیمی را منحرف ساخته و دور خود جمع کند، او باید ناکام شود و حتی یک نفر با او
 تماس نگیرد، و برای این گونه

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۹۲.

۲ - تفسیر «فی ظلال»، جلد ۵، صفحه ۴۹۴.

اشخاص این طرد مطلق و انزوای کامل، از مرگ و اعدام سخت تر است؛ چرا که او را به صورت یک موجود پلید و آلوده از همه جا می رانند.

بعضی از مفسران نیز گفته اند: بعد از ثبوت جرم و خطای بزرگ سامری، موسی(علیه السلام) درباره او نفرین کرد، خداوند او را به بیماری مرموزی مبتلا ساخت که تا زنده بود کسی نمی توانست با او تماس بگیرد و اگر کسی تماس می گرفت، گرفتار بیماری می شد.

یا این که: سامری گرفتار یک نوع بیماری روانی به صورت وسواس شدید و وحشت از هر انسانی شد، به طوری که هر کس نزدیک او می شد فریاد می زد: لا مِسَاسَ: «با من تماس نگیرید!»(۱)

دستور و مجازات دوم سامری این بود که: موسی(علیه السلام) کیفر او را در قیامت به او گوشزد کرده گفت: «تو وعده گاهی در پیش داری - وعده عذاب دردناک الهی - که هرگز از آن تخلف نخواهد شد» (وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَنْ تُخْلَفَهُ). (۲)

سومین دستور این بود که: موسی(علیه السلام) به سامری گفت: «به این معبودت که پیوسته او را عبادت می کردی، نگاه کن و بین ما آن را می سوزانیم و سپس ذرات آن را به دریا می پاشیم» (تا برای همیشه محو و نابود گردد) (وَ أَنْظِرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاقِبًا لَنْخَرِقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا).

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست این که: جمله: لَنْخَرِقَنَّهُ: «ما آن را قطعاً می سوزانیم» دلیل بر آن است که گوساله، جسم قابل سوختن بوده و این، عقیده کسانی را تأیید می کند که می گویند: گوساله طلائی نبود، بلکه به خاطر خاک پای جبرئیل تبدیل به موجود

۱ - تفسیر «قرطبی»، جلد ۶، صفحه ۴۲۸۱.

۲ - «لَنْ تُخْلَفَهُ» فعل مجهولی است که نائب فاعل آن در اینجا سامری، و ضمیر آن، مفعول دوم می باشد و فاعل آن در اصل خدا است و معنی جمله روی هم رفته چنین است: برای تو موعدی است که خداوند درباره تو از آن تخلف نخواهد کرد.

زنده ای شده بود. در پاسخ می گوئیم: ظاهر جمله «جَسَدًا لَهُ خُورًا» آن است که: گوساله مجسمه بی جانی بوده که صدائی شبیه صدای گوساله (به طریقی که قبلاً گفتیم) از آن برمی خاست، و اما مسأله سوزاندن ممکن است به یکی از دو علت باشد:

یا این که: این مجسمه تنها از طلا نبوده بلکه احتمالاً چوب هم در آن به کار رفته و طلا پوششی برای آن بوده است.

دیگر این که: به فرض که تمام آن هم از طلا بوده، سوزاندن آن برای تحقیر، توهین و از میان بردن شکل و ظاهر آن بوده، همان گونه که این عمل در مورد مجسمه های فلزی پادشاهان جبار عصر ما، تکرار شد!

بنابراین، بعد از سوزاندن، آن را با وسائلی خرد کرده، سپس ذراتش را به دریا ریختند.

سؤال دیگر این که: آیا ریختن این همه طلا به دریا مجاز بوده؟ و اسراف محسوب نمی شده؟ پاسخ این که: گاهی برای یک هدف عالی و مهم تر، مانند کوبیدن فکر بت پرستی، لازم می شود با بتی این چنین معامله شود، مبادا ماده فساد در میان مردم بماند، و باز هم برای بعضی وسوسه انگیز باشد.

به عبارت روشن تر: اگر موسی (علیه السلام) طلاهایی که در ساختن گوساله به کار رفته بود، باقی می گذارد، و یا فی المثل در میان مردم تقسیم می کرد، باز ممکن بود روزی افراد جاهل و نادان به نظر قداست به آن نگاه کنند و خاطره گوساله پرستی از نو در آنها زنده شود.

لذا می بایست این ماده گران قیمت را فدای حفظ اعتقاد مردم نمود، و راهی جز این نبود، و به این ترتیب، موسی (علیه السلام) با روش فوق العاده قاطعی که هم نسبت به سامری و هم نسبت به گوساله اش در پیش گرفت، توانست غائله

گوساله پرستی را برچیند و آثار روانی آن را از مغزها جاروب کند. بعداً نیز خواهیم دید با برخورد قاطعی که با گوساله پرستان داشت، چنان در مغزهای بنی اسرائیل نفوذ کرد، که هرگز در آینده به دنبال چنین خطوط انحرافی نروند. (۱)

و در آخرین جمله، موسی (علیه السلام) با تأکید فراوان روی مسأله توحید، حاکمیت خط الله را مشخص کرد و چنین گفت: «معبود شما تنها الله است، همان خدائی که معبودی جز او نیست، همان خدائی که علمش همه چیز را فرا گرفته» (إِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا).

نه همچون بت های ساختگی که نه سخنی می شنوند، نه پاسخی می گویند، نه مشکلی می گشایند، و نه زبانی را دفع می کنند. در واقع جمله «وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» در مقابل توصیفی است که در چند آیه قبل درباره گوساله و نادانی و ناتوانی آن بیان شده بود.

نکته ها:

۱ - در برابر حوادث سخت، باید سخت ایستاد
روش موسی (علیه السلام) در برابر انحراف گوساله پرستی بنی اسرائیل، روشی است قابل اقتباس برای هر زمان و هر مکان در زمینه مبارزه با انحرافات سخت و پیچیده.

۱ - نظیر این برخورد قاطع برای ریشه کن کردن افکار انحرافی را در مورد مسجد «ضرار» در قرآن به طور اشاره، و در طول تاریخ و حدیث به طور مشروح، می خوانیم: که پیامبر (صلی الله علیه وآله) دستور داد مسجد «ضرار» را نخست بسوزانند و باقی مانده آن را ویران کنند و جایگاه آن را محل زباله مردم مدینه سازند (برای توضیح بیشتر به جلد ۸ تفسیر «نمونه»، صفحه ۱۴۳، ذیل آیات ۱۰۷ تا ۱۱۰ سوره «توبه» مراجعه فرمائید).

اگر موسی (علیه السلام) می خواست تنها با اندرز، موعظه و مقداری استدلال، جلو صدها هزار گوساله پرست بایستد، مسلماً کاری از پیش نمی برد، او می بایست در اینجا در برابر سه جریان، قاطعانه بایستد:

در مقابل برادرش.

در مقابل سامری.

و در مقابل گوساله پرستان.

اول از «برادرش» شروع کرد، محاسن او را گرفته کشید و بر سر او فریاد زد و در حقیقت محکمه ای برای او تشکیل داد (هر چند سرانجام بی گناهی او بر مردم ثابت شد) تا دیگران حساب خود را برسند.

آنگاه به سراغ عامل اصلی توطئه یعنی «سامری» رفت، او را به چنان مجازاتی محکوم نمود که از کشتن بدتر بود، طرد از جامعه، منزوی ساختن او و تبدیل او به یک وجود نجس و آلوده که همگان باید از او فاصله بگیرند و تهدید او به مجازات دردناک پروردگار.

سپس به سراغ گوساله پرستان بنی اسرائیل آمد، و به آنها حالی کرد که: این گناه شما به قدری بزرگ است که برای توبه کردن از آن راهی جز این نیست که شمشیر در میان خود بگذارید و گروهی با دست یکدیگر کشته شوند، و این خون های کثیف از کالبد این جامعه بیرون ریزد. و جمعی از گنهکاران به دست خودشان اعدام شوند، تا برای همیشه این فکر انحرافی خطرناک از مغز آنها بیرون رود که، شرح این ماجرا را در جلد اول، ذیل آیات ۵۱ تا ۵۴ سوره «بقره» تحت عنوان «یک توبه بی سابقه» بیان کرده ایم.

به این ترتیب، نخست به سراغ رهبر جمعیت رفت تا ببیند او قصوری در کار خود کرده یا نه، بعد از ثبوت براءت او، به سراغ عامل فساد، و سپس به سراغ

طرفداران و هواخواهان فساد رفت.

۲ - «سامری» کیست؟

اصل لفظ «سامری» در زبان عبری، «شمری» است، و معمول است هنگامی که الفاظ عبری به لباس عربی در می آیند، حرف «شین» به حرف «سین» تبدیل می گردد، چنان که «موشی» به «موسی» و «یشوع» به «یسوع» تبدیل می گردد. سامری منسوب به «شمرون» بوده، و «شمرون» فرزند «یشاکر» چهارمین نسل «یعقوب» (علیه السلام) است.

و از اینجا روشن می شود، خرده گیری بعضی از مسیحیان به قرآن مجید که: «قرآن سردمدار گوساله پرستی زمان موسی (علیه السلام) را سامری، منسوب به شهر «سامره» معرفی کرده، در صورتی که «سامره» در آن زمان اصلاً وجود نداشته» بی اساس است؛ زیرا چنان که گفتیم: سامری منسوب به «شمرون» است نه «سامره».(۱)

به هر حال، سامری مرد خودخواه، منحرف، و باهوشی بود که با جرأت و مهارت مخصوصی با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل، توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع به بت پرستی بود، ایجاد کند و چنان که دیدیم کیفر این خودخواهی و فتنه انگیزی خود را نیز در همین دنیا دید.

- ۹۹ كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا
 ۱۰۰ مَنْ أَعْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا
 ۱۰۱ خَالِدِينَ فِيهِ وَ سَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا
 ۱۰۲ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا
 ۱۰۳ يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا
 ۱۰۴ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا

ترجمه:

- ۹۹ - این گونه بخشی اخبار پیشین را برای تو بازگو می کنیم؛ و ما از نزد خود، ذکر (و قرآنی) به تو دادیم!
- ۱۰۰ - هر کس از آن روی گردان شود، روز قیامت بار سنگینی (از گناه) بر دوش خواهد داشت!
- ۱۰۱ - در حالی که جاودانه در آن خواهند ماند؛ و بد باری است برای آنها در روز قیامت!
- ۱۰۲ - همان روزی که در «صور» دمیده می شود؛ و مجرمان را با بدن های کبود، در آن روز جمع می کنیم!
- ۱۰۳ - آنها آهسته با هم گفتگو می کنند؛ (بعضی می گویند:) شما فقط ده شبانه روز (در عالم برزخ) توقف کردید!
- ۱۰۴ - ما به آنچه آنها می گویند آگاهتریم، هنگامی که نیکوروش ترین آنها می گوید: «شما تنها یک روز درنگ کردید!»

تفسیر:

بدترین باری که بر دوش می کشند!

با این که در آیات گذشته - که پیرامون تاریخ پر ماجرای موسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل و فرعونیان و سامری سخن می گفت - بحث های گوناگونی به تناسب، در لابلا آیات بیان شد، در عین حال، پس از پایان گرفتن این بحث ها یک نتیجه گیری کلی نیز قرآن روی آن می نماید و می گوید: «این چنین اخبار گذشته را برای تو (یکی بعد از دیگری) بازگو می کنیم» (كَذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ).

آنگاه اضافه می کند: «ما از ناحیه خود قرآنی به تو دادیم» (وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا).

قرآنی که مملو است از درس های عبرت، دلائل عقلی، اخبار آموزنده گذشتگان و مسائل بیدارکننده آیندگان.

اصولاً قسمت مهمی از قرآن مجید، بیان سرگذشت پیشینیان است ذکر این همه تاریخ گذشتگان در قرآن که یک کتاب انسان ساز است بی دلیل نیست، دلیلش بهره گیری از جنبه های مختلف تاریخ آنها، عوامل پیروزی و شکست، اسباب سعادت و بدبختی و استفاده از تجربیات فراوانی است که در لابلا صفحات تاریخ آنها نهفته شده است.

به طور کلی، از مطمئن ترین علوم، علوم تجربی است که در آزمایشگاه به تجربه گذارده می شود، و نتایج عینی آن مشهود می گردد.

تاریخ، آزمایشگاه بزرگ زندگی انسان ها است و در این آزمایشگاه سربلندی و شکست اقوام، کامیابی و ناکامی ها، خوشبختی ها و بدبختی ها همه، و همه به آزمایش گذارده شده است و نتایج عینی آن در برابر چشم ما قرار دارد.

و ما می توانیم بخشی از مطمئن ترین دانش های خود را در زمینه مسائل زندگی از آن بیاموزیم.

به تعبیر دیگر، حاصل زندگی انسان - از یک نظر - چیزی جز تجربه نیست و تاریخ در صورتی که خالی از هر گونه تحریف باشد، محصول زندگی هزاران سال عمر بشر است که یک جا در دسترس مطالعه کنندگان قرار داده می شود.

به همین دلیل، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در اندرزهای حکیمانه اش به امام مجتبی (علیه السلام) مخصوصاً روی این نکته تکیه کرده می فرماید:

أَيُّ بَنِي إِثْنِي وَ إِنْ لَمْ أَكُنْ عُمَرْتُ عُمَرَ مَنْ كَانَ قَبْلِي فَقَدْ نَظَرْتُ فِي أَعْمَالِهِمْ وَ فَكَّرْتُ فِي أَخْبَارِهِمْ وَ سِرَّتْ فِي آثَارِهِمْ حَتَّى عُدْتُ كَأَحَدِهِمْ بَلْ كَأَنِّي بِمَا أَنْتَهَى إِلَيَّ مِنْ أُمُورِهِمْ قَدْ عُمَرْتُ مَعَ أَوْلِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ فَعَرَفْتُ صَفْوَ ذَلِكَ مِنْ كَدْرِهِ وَ نَفْعَهُ مِنْ ضَرَرِهِ فَاسْتَخَلَصْتُ لَكَ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ نَخِيلَةً:

«پسرم! درست است که من به اندازه همه کسانی که پیش از من می زیسته اند عمر نکرده ام، اما در کردار آنها نظر افکندم، و در اخبارشان تفکر نمودم، و در آثارشان به سیر و سیاحت پرداختم، تا بدانجا که همانند یکی از آنها شدم، بلکه گوئی به خاطر آنچه از تاریخشان به من رسیده، با همه آنها از اول جهان تا امروز بوده ام، من قسمت زلال و مصفای زندگی آنان را از بخش کدر و تاریک باز شناختم، سود و زیانش را دانستم، و از میان تمام آنها قسمت های مهم و برگزیده را برایت خلاصه نمودم».(۱)

بنابراین: تاریخ آئینه ای است که گذشته را نشان می دهد، و حلقه ای است که امروز را با دیروز متصل می کند، و عمر انسان را به اندازه خود بزرگ می نماید! تاریخ معلمی است که رمز عزت و سقوط امت ها را بازگو می کند، به

۱ - «نهج البلاغه»، نامه ۳۱ (از بخش نامه ها).

ستمگران اخطار می دهد، سرنوشت شوم ظالمان پیشین که از آنها نیرومندتر بودند مجسم می سازد، به مردان حق بشارت می دهد، به استقامت دعوت می کند، و آنها را در مسیرشان دلگرم می سازد.

تاریخ چراغی است که مسیر زندگی انسان ها را روشن می سازد، و جاده ها را برای حرکت مردم امروز باز و هموار می کند.

تاریخ تربیت کننده انسان های امروز، و انسان های امروز، سازنده تاریخ فردایند.

خلاصه تاریخ یکی از اسباب هدایت الهی است.

ولی اشتباه نشود به همان اندازه که بیان یک تاریخ راستین، سازنده و تربیت کننده است، تاریخ های ساختگی و تحریف یافته، فوق العاده مایه گمراهی است و به همین دلیل، آنها که دل های بیماری دارند، همیشه سعی کرده اند با تحریف تاریخ، انسان ها را فریب دهند و از راه خدا بازدارند و نباید فراموش کنیم که تحریف در تاریخ فراوان است. (۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که «ذکر» در اینجا و در بسیاری دیگر از آیات قرآن، اشاره به خود قرآن است؛ چرا که آیاتش موجب تذکر و یادآوری و بیداری و هشجاری است.

و به همین جهت آیه بعد، از کسانی سخن می گوید که، حقایق قرآن و درس های عبرت تاریخ را فراموش می کنند، می گوید: «کسی که از قرآن روی بگرداند، در قیامت بار سنگینی از گناه و مسئولیت بر دوش خواهد کشید» (مَنْ)

۱ - در زمینه تاریخ و اهمیت آن در آغاز سوره «یوسف»، و پایان آن (جلد ۹، صفحه ۲۹۲ و جلد دهم، صفحه ۱۰۰)، و همچنین ذیل آیه ۱۲۰ سوره «هود» (جلد ۹، صفحه ۲۸۳) بحث کرده ایم.

أُغْرَضَ عَنْهُ فَإِنَّهُ يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا).

آری اعراض از پروردگار، انسان را به بیراهه هائی می کشاند که بارهای سنگینی از انواع گناهان، و انحرافات فکری و عقیدتی را بر دوش او می نهد (اصولاً کلمه وزر، خود به معنی بار سنگین است و ذکر آن به صورت نکره تأکید بیشتری در این زمینه می کند).

پس از آن اضافه می کند: «آنها در میان این اعمالشان جاودانه خواهند ماند» (خَالِدِينَ فِيهِ). «و این بار سنگین گناه، بد باری است برای آنها در روز قیامت» (وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا). جالب توجه این که: ضمیر «فیه» در این آیه به «وزر» باز می گردد یعنی آنها در همان وزر و مسئولیت و بار سنگینشان، همیشه خواهند ماند، (دلیلی نداریم که در اینجا چیزی را در تقدیر بگیریم و بگوئیم آنها در مجازات یا در دوزخ جاودانه می مانند) و این خود اشاره ای است به مسأله تجسم اعمال و این که انسان به وسیله همان اعمال و کارهائی که در این جهان انجام داده در قیامت پاداش نیک یا مجازات می بیند.

سپس به توصیف روز قیامت و آغاز آن پرداخته چنین می گوید: «همان روزی که در صور دمیده می شود، و گنهکاران را با بدن های کبود و تیره در آن روز جمع می کنیم» (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي السُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا).

همان گونه که قبلاً هم اشاره کرده ایم، از آیات قرآن استفاده می شود: پایان این جهان و آغاز جهان دیگر با دو جنبش انقلابی و ناگهانی صورت خواهد

گرفت که از هر کدام از آنها به نفعه صور (دمیدن در شیپورا!) تعبیر شده که به خواست خدا شرح آن را در سوره «زمر» ذیل آیه ۶۸ بیان خواهیم کرد.

واژه «زُرُق» جمع «ازرق» معمولاً به معنی کبود چشم می آید، ولی گاه به کسی که اندامش بر اثر شدت درد و رنج، تیره و کبود شده، نیز اطلاق می گردد چه این که بدن به هنگام تحمل درد و رنج، نحیف و ضعیف شده، طراوت و رطوبت خود را از دست می دهد و کبود به نظر می رسد.

بعضی نیز این کلمه را به معنی «نابینا» تفسیر کرده اند؛ زیرا گاه می شود افراد کبود چشم، ضعف بینائی فوق العاده ای دارند که معمولاً توأم با بور بودن تمام موهای بدن آنها است، اما آنچه در تفسیر بالا ذکر کردیم، شاید از همه بهتر باشد.

در این حال، مجرمان در میان خود، درباره مقدار توقفشان در عالم برزخ آهسته به گفتگو می پردازند، بعضی می گویند: «شما تنها ده شب (یا ده شبانه روز) در عالم برزخ بودید» (يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا عَشْرًا). (۱)

بدون شک، مدت توقف آنها در عالم برزخ طولانی بوده است، ولی در برابر عمر قیامت مدتی بسیار کوتاه به نظر می رسد.

این آهسته گفتن آنها یا به خاطر رعب و وحشت شدیدی است که از مشاهده صحنه قیامت به آنها دست می دهد، و یا بر اثر شدت ضعف و ناتوانی است.

بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند این جمله اشاره به توقف آنها در دنیا

۱ - از نظر ادبیات عرب چون «عشر» در اینجا به صورت مذکر آمده است، حتماً مضاف الیه (تمیز) آن «لیال» که مؤنث است باید باشد، اگر مضاف الیه آن «ایام» بود می بایست گفته شود «عشرة».

ولی از بعضی از ادباء عرب چنین نقل شده: هنگامی که عدد (عشر) تنها ذکر شود و تمیز آن حذف گردد، قاعده سابق اجرا نمی شود، بنابراین «عشر» در اینجا اشاره به ده روز است.

بوده باشد که در مقایسه با آخرت و حوادث و حشتناکش به منزله چند روز کوتاه به حساب می آید.

سپس اضافه می کند: «ما به آنچه می گویند کاملاً آگاهیم» (نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ). خواه، آهسته بگویند یا بلند.

«و در این هنگام کسی که از همه آنها راه و روشی بهتر و عقل و درایتی بیشتر دارد، می گوید تنها شما یک روز درنگ کردید!» (إِذْ يَقُولُ مُتَّبِعُهُمْ طَرِيقَهُ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا). مسلماً نه ده روز مدتی است طولانی و نه یک روز، ولی این تفاوت را با هم دارند که یک روز اشاره به کمترین اعداد آحاد است، و ده روز به کمترین اعداد عشرات، لذا اولی به مدت کمتری اشاره می کند، به همین دلیل قرآن در مورد گوینده این سخن تعبیر به «أُمَّتْلُهُمْ طَرِيقَهُ» کرده است (کسی که روش و فکر او بهتر است) زیرا کوتاهی عمر دنیا یا برزخ، در برابر عمر آخرت و همچنین ناچیز بودن کیفیت اینها در برابر کیفیت آن، با کمترین عدد سازگارتر می باشد (دقت کنید).

- ۱۰۵ وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا
 ۱۰۶ فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا
 ۱۰۷ لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا
 ۱۰۸ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَعِوَجٍ لَهُ وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ
 فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا
 ۱۰۹ يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا
 ۱۱۰ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا
 ۱۱۱ وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَ قَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا
 ۱۱۲ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا

ترجمه:

۱۰۵ - و از تو درباره کوه ها سؤال می کنند؛ بگو: «پروردگارم آنها را (متلاشی کرده) بر باد می دهد!

۱۰۶ - سپس زمین را صاف و هموار و بی آب و گیاه رها می سازد.

۱۰۷ - به گونه ای که در آن، هیچ پستی و بلندی نمی بینی!»!

۱۰۸ - در آن روز، همه از دعوت کننده الهی پیروی نموده، و قدرت بر مخالفت او نخواهند داشت؛ و همه صداها در برابر (عظمت) خداوند رحمان، خاضع می شود؛ و جز صدای آهسته چیزی نمی شنوی.

۱۰۹ - در آن روز، شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان

به او اجازه داده، و به گفتار او راضی است.

۱۱۰ - آنچه را پیش رو دارند، و آنچه را (در دنیا) پشت سر گذاشته اند می داند؛ ولی آنها به (علم) او احاطه ندارند!

۱۱۱ - و (در آن روز) همه چهره ها در برابر خداوند حیّ قیوم، خاضع می شود؛ و مایوس است آن که بار ستمی بر دوش دارد!

۱۱۲ - (اما) آن کس که کارهای شایسته انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، نه از ظلمی می ترسد، و نه از نقصان حقش.

تفسیر:

صحنه هول انگیز قیامت

از آنجا که در آیات گذشته، سخن از حوادث مربوط به پایان دنیا و آغاز قیامت بود، آیات مورد بحث، نیز همین مسأله را پیگیری می کند.

از نخستین آیه چنین برمی آید که: مردم از پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره سرنوشت کوه ها به هنگام پایان گرفتن دنیا سؤال کرده بودند، شاید از این جهت که باور نمی کردند، موجودات با عظمتی که ریشه های آنها در اعماق زمین فرو رفته و سر به آسمان کشیده، قابل تزلزل بوده باشد، و اگر بخواهد از جا کنده شود کدام باد و طوفان چنین قدرتی را دارد؟

لذا می گوید: «از تو درباره کوه ها سؤال می کنند» (وَ یَسْئَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ).

در پاسخ: «بگو پروردگار من آنها را از هم متلاشی و تبدیل به سنگریزه کرده، سپس بر باد می دهد!» (فَقُلْ یَنْسِفُهَا رَبِّی نَسْفًا). (۱)

۱ - ماده «نَسَفَ» در لغت از ریشه در آوردن و به معنی ریختن دانه های غذایی در غربال و تکان دادن و باد دادن آن است تا پوست از دانه جدا شود و در اینجا اشاره به متلاشی شدن و خرد شدن کوه ها و سپس بر باد رفتن آنها است.

از مجموع آیات قرآن در مورد سرنوشت کوه ها چنین استفاده می شود: آنها در آستانه رستاخیز مراحل مختلفی را طی می کنند:

نخست به لرزه در می آیند (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ). (۱)

در مرحله دیگر به حرکت در می آیند (وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا). (۲)

در سومین مرحله از هم متلاشی می شوند و به صورت انبوهی از شن در می آیند (وَكَاثِرِ الْجِبَالِ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا). (۳)

و در آخرین مرحله آن چنان طوفان و باد آنها را از جا حرکت می دهد و در فضا می پاشد که همچون پشم های زده شده به نظر می رسد (وَتَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ). (۴)

آیه بعد می گوید: با متلاشی شدن کوه ها و پراکنده شدن ذرات آن، «خداوند صفحه زمین را به صورت زمینی صاف، مستوی و بی آب و گیاه در می آورد» (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا). (۵)

آن چنان که در آن هیچ گونه اعوجاج، پستی و بلندی مشاهده نخواهی کرد» (لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا). (۶)

۱ - مزمل، آیه ۱۴.

۲ - طور، آیه ۱۰.

۳ - مزمل، آیه ۱۴.

۴ - قارعه، آیه ۵.

۵ - «قاع» زمین صاف و مستوی (بدون کوه و جنگل) است و بعضی آن را به محلی که آب در آن جمع می شود، تفسیر کرده اند.

و اما «صَفْصَف» به معنی زمین صاف است، و از این دو وصف استفاده می شود: در آن روز، کوه ها و گیاهان، همگی از صفحه زمین محو می شوند و زمینی صاف و ساده باقی می ماند.

۶ - «عِوَج» به معنی کجی و گودی است، و «أَمْت» به معنی زمین مرتفع و تپه است، بنابراین آیه، مجموعاً چنین معنی می دهد: در آن روز هیچ گونه پستی و بلندی در زمین دیده نمی شود.

«در این هنگام دعوت کننده الهی، مردم را به حیات و جمع در محشر و حساب دعوت می کند، و همگی بی کم و کاست، دعوت او را لبیک می گویند و از او پیروی می نمایند» (یَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ).

آیا این دعوت کننده «اسرافیل» است یا فرشته دیگری از فرشتگان بزرگ خدا؟ در قرآن دقیقاً مشخص نشده است، ولی هر کس که باشد آن چنان فرمانش نافذ است که هیچ کس قدرت تخلف از آن را ندارد.

جمله: لَا عِوَجَ لَهُ: «هیچ انحراف و کجی ندارد» ممکن است توصیف برای دعوت این دعوت کننده بوده باشد و یا توصیفی برای پیروی کردن دعوت شدگان و یا هر دو.

جالب توجه این که همان گونه که سطح زمین آن چنان صاف و مستوی می شود که کمترین اعوجاجی در آن نیست، فرمان الهی و دعوت کننده او نیز آن چنان صاف و مستقیم، و پیروی از او آن چنان مشخص است که هیچ انحراف و کجی در آن نیز راه ندارد.

«در این موقع اصوات در برابر عظمت پروردگار رحمان خاضع می گردد و جز صدای آهسته، چیزی نمی شنوی» (وَ خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا). (۱)

این خاموشی صداها یا به خاطر سیطره عظمت الهی بر عرصه محشر است که همگان در برابرش خضوع می کنند، و یا از ترس حساب و کتاب و نتیجه

۱ - «هَمْس» (بر وزن لمس) آن چنان که «راغب» در «مفردات» می گوید: به معنی صدای آهسته و پنهان است.

و بعضی آن را به صدای آهسته پا (پاهای برهنه) تفسیر کرده اند.

و بعضی به حرکت لب ها، بی آن که صدائی از آن شنیده شود که تفاوت زیادی با هم ندارند.

اعمال و یا هر دو.

از آنجا که ممکن است بعضی گرفتار این اشتباه شوند که: ممکن است غرق گناه باشند و به وسیله شفیعی شفاعت شوند، بلافاصله اضافه می کند: در آن روز شفاعت هیچ کس سودی نمی دهد مگر کسانی که خداوند رحمان به آنها اجازه شفاعت داده، و از گفتار آنها در این زمینه راضی است» (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا).

اشاره به این که: شفاعت در آنجا بی حساب نیست، بلکه برنامه دقیقی دارد هم در مورد شفاعت کننده، و هم در مورد شفاعت شونده، و تا استحقاق و شایستگی در افراد برای شفاعت شدن وجود نداشته باشد، شفاعت معنی ندارد.

حقیقت این است که: گروهی پندارهای غلطی از شفاعت دارند و آن را بی شباهت به پارتی بازی های دنیا نمی دانند، در حالی که شفاعت از نظر منطق اسلام یک کلاس عالی تربیت است، درسی است برای آنها که راه حق را با پای تلاش و کوشش می پیمایند، و احیاناً گرفتار کمبودها و لغزش ها می شوند، این لغزش ها ممکن است گرد و غبار یأس و نومیدی بر دل هاشان پاشد.

در اینجا است که شفاعت به عنوان یک نیروی محرک، به سراغ آنها می آید و می گوید: مایوس نشوید، راه حق را همچنان ادامه دهید و دست از تلاش و کوشش در این راه برندارید، و اگر لغزشی از شما سر زده است شفیعی هستند که به اجازه خداوند رحمان که رحمت عامش همگان را فرا گرفته، از شما شفاعت می کنند.

شفاعت، دعوت به تنبلی، یا فرار از زیر بار مسئولیت، و یا چراغ سبز در برابر ارتکاب گناه نیست، شفاعت دعوت به استقامت در راه حق و تقلیل گناه

در سر حدّ امکان است.

گر چه بحث شفاعت را به طور مشروح در جلد اول، ذیل آیات ۴۷ و ۴۸ سوره «بقره» و جلد دوم، ذیل آیه ۲۵۵ سوره «بقره» آورده ایم با این حال بد نیست در اینجا داستان جالبی را بر آن بیفزائیم.

عالم ربانی مرحوم «یاسری» از علمای محترم تهران چنین نقل می کرد، شاعری به نام «حاجب» که در مسأله شفاعت گرفتار اشتباهات عوام شده بود شعری به این مضمون می سراید:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** من ضامنم که هر چه بخواهی گناه کن!!

شب هنگام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را در خواب می بیند در حالی که عصبانی و خشمگین بوده، می فرماید: شعر خوبی نگفتی!

عرض می کند: چه بگویم؟

می فرماید: شعرت را این چنین اصلاح کن:

حاجب اگر معامله حشر با علی است *** شرم از رخ علی کن و کمتر گناه کن!

و از این لحاظ که حضور مردم در صحنه قیامت برای حساب و جزاء، نیاز به آگاهی خداوند از اعمال و رفتار آنها دارد، در آیه بعد، چنین اضافه می کند: «خداوند آنچه را که آنها در پیش دارند و آنچه را در دنیا پشت سر گذاشته اند، همه را می داند، و از تمام افعال، سخنان و نیات آنها در گذشته و پاداش و کیفری را که در آینده در پیش دارند، از همه با خبر است، ولی آنها احاطه علمی به

پروردگار ندارند» (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا). (۱)
و به این ترتیب، احاطه علمی خداوند، هم نسبت به اعمال آنها است و هم نسبت به جزای آنها، و این دو در حقیقت دو رکن قضاوت کامل و عادلانه است، که قاضی هم از حوادثی که رخ داده کاملاً آگاه باشد و هم از حکم و جزای آن.

«در آن روز همه مردم در برابر خداوند حیّ قیوم، کاملاً خاضع می شوند» (وَعَنْتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ).

«عَنْتِ» از ماده «عَنَوَهُ» به معنی خضوع و ذلت آمده، لذا به اسیر، «عانی» گفته می شود، چرا که در دست اسیرکننده، خاضع و ذلیل است.

و اگر می بینیم در اینجا خضوع به «وجوه» (صورت ها) نسبت داده شده، به خاطر آن است که همه پدیده های روانی از جمله خضوع، نخستین بار، آثارش در چهره انسان ظاهر می شود. این احتمال را نیز بعضی از مفسران داده اند که «وجوه» در اینجا به معنی «رؤساء»، سردمداران و زمامداران است که در آن روز همگی در پیشگاه خدا ذلیل و خاضع می شوند (ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد).

انتخاب صفت «حیّ و قیوم» از میان صفات خدا به خاطر تناسبی است که این دو صفت با رستاخیز، که روز حیات و قیام همگان است دارد.

و در پایان آیه، اضافه می کند: «مأیوس و نومید از ثواب الهی کسانی هستند که بار ظلم و ستم بر دوش کشیدند» (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا).

گوئی ظلم و ستم همچون بار عظیمی است که بر دوش انسان سنگینی

۱ - بعضی از مفسران احتمال داده اند: ضمیرهای جمع در جمله نخست به شفاعت کنندگان باز می گردد، و بعضی نیز احتمال داده اند: ضمیر در «بِهِ» به اعمال مجرمان و نتیجه های آن برمی گردد، ولی آنچه در بالا گفتیم صحیح تر به نظر می رسد (دقت کنید).

می کند و از پیشرفت او به سوی نعمت های جاویدان الهی بازمی دارد، ظالمان و ستمگران چه آنها که بر خویش ستم کردند، یا بر دیگران، از این که در آن روز، با چشم خود می بینند، سبکباران به سوی بهشت می روند، اما آنها زیر بار سنگین ظلم در کنار جهنم زانو زده اند، نومیدانه به آنها نگاه می کنند و حسرت می برند!

* * *

و از این نگاه که روش قرآن غالباً بیان تطبیقی مسائل است بعد از ذکر سرنوشت ظالمان و مجرمان در آن روز، به بیان حال مؤمنان پرداخته، می گوید: «اما کسانی که اعمال صالحی انجام دهند، در حالی که ایمان دارند، آنها نه از ظلم و ستمی می ترسند و نه از نقصان حقشان» (وَ مَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَ لَا هَضْمًا). (۱)

تعبیر به «مِنَ الصَّالِحَاتِ» اشاره به این است که: اگر نتوانند همه اعمال صالح را انجام دهند، لااقل بخشی از آن را به جا می آورند؛ چرا که ایمان بدون عمل صالح، درختی است بی میوه همان گونه که عمل صالح بدون ایمان، درختی است بی ریشه که ممکن است چند روزی سر پا بماند اما سرانجام می خشکد، به همین دلیل، بعد از ذکر عمل صالح، قید «وَ هُوَ مُؤْمِنٌ»، آمده است.

اصولاً «عمل صالح» نمی تواند بدون ایمان، وجود پیدا کند، و اگر هم گاهی افراد بی ایمان، اعمال نیکی انجام دهند بدون شک، محدود و ضعیف و استثنائی خواهد بود، و به تعبیر دیگر برای این که عمل صالح به طور مستمر، ریشه دار و عمیق انجام گیرد، باید از عقیده پاک و اعتقاد صحیحی سیراب گردد.

* * *

۱ - «هَضْمٌ» در لغت به معنی «نقص» است، و اگر جذب شدن غذا را به بدن هضم می گویند، به خاطر آن است که غذا ظاهراً کم می شود و تفاله های آن باقی می ماند.

نکته ها:

۱ - فرق «ظلم» و «هضم»

در آخرین جمله آیات مورد بحث، خواندیم مؤمنان صالح، در آن روز نه از ظلم می ترسند، و نه از هضم.

بعضی از مفسران گفته اند: ظلم اشاره به این است که آنها در آن دادگاه عدل هرگز از این بیم ندارند که ستمی بر آنها بشود و به خاطر گناهی که انجام نداده اند مؤاخذه گردند، و هضم اشاره به آن است که از نقصان ثوابشان نیز وحشتی ندارند؛ چرا که می دانند پاداش آنها بی کم و کاست داده می شود.

بعضی دیگر احتمال داده اند: اولی اشاره به آن است از نابود شدن کل حسناتشان بیم ندارند، و دومی اشاره به آن است که حتی از نقصان مقدار کمی از آن نیز وحشتی به خود راه نمی دهند؛ چرا که حساب الهی دقیق است.

این احتمال نیز وجود دارد که: این مؤمنان صالح احتمالاً لغزش هائی نیز داشته اند، یقین دارند این لغزش ها را بیش از آنچه هست درباره آنها نمی نویسند و از ثواب اعمال صالحشان نیز چیزی نمی کاهند.

تفسیرهای فوق در عین حال با هم منافاتی ندارند و ممکن است جمله بالا اشاره به همه این معانی باشد.

۲ - مراحل رستاخیز

در آیات فوق، به یک سلسله از حوادث که در آستانه رستاخیز و بعد از آن تحقق می یابد اشاره شده است:

۱ - مردگان به حیات بازمی گردند (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ).

۲ - گنهکاران جمع و محشور می شوند (وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ).

- ۳ - کوه های زمین متلاشی و سپس همه جا پراکنده می شوند و صفحه زمین صاف و کاملاً مستوی می گردد (يُنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا).
- ۴ - همگان به فرمان دعوت کننده الهی گوش فرا می دهند و همه صداها خاموش و آهسته می گردد (يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ...).
- ۵ - در آن روز شفاعت بی اذن خدا مؤثر نیست (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ...).
- ۶ - خداوند با علم بی پایانش همه را برای حساب آماده می کند (يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ...).
- ۷ - همگی در برابر حکم او سر تسلیم فرود می آورند (وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ).
- ۸ - ظالمان مأیوس می گردند (وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا).
- ۹ - و مؤمنان به لطف پروردگار امیدوار (وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ...).

* * *

۱۱۳ وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ
أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا
۱۱۴ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ
وَ حَيْثُ وَ قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا

ترجمه:

۱۱۳ - و این گونه آن را قرآنی عربی (فصیح) نازل کردیم، و انواع وعیدها (و اندازها) را در آن بازگو نمودیم، شاید تقوا پیشه کنند؛ یا برای آنان تذکری پدید آورد!
۱۱۴ - پس بلند مرتبه است خداوندی که سلطان حق است! پس نسبت به (تلاوت) قرآن عجله مکن، پیش از آن که وحی آن بر تو تمام شود؛ و بگو: «پروردگارا! علم مرا افزون کن»!

تفسیر:

بگو: خداوند علم مرا افزون کن

آیات فوق، در واقع اشاره ای است به مجموع آنچه در آیات قبل پیرامون مسائل تربیتی مربوط به قیامت و وعد و وعید، آمده است.

می فرماید: «این گونه ما آن را به صورت قرآنی عربی (فصیح و گویا) نازل کردیم و انواع تهدیدها را به عبارات و بیانات مختلف بیان نمودیم، شاید آنها تقوی پیشه کنند یا لااقل تذکری برای آنها گردد» (وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا).

تعبیر به «کَذَلِك» در واقع، اشاره به مطالبی است که قبل از این آیه، بیان شده است، و درست به این می ماند که: انسان مطالب بیدارکننده و عبرت انگیزی برای دیگری بگوید، و بعد اضافه کند: این چنین باید پند داد، (بنابراین نیاز به تفسیرهای دیگری که بعضی از مفسران در اینجا گفته اند و از معنی آیه دور است نداریم).

کلمه «عَرَبِيٌّ» گر چه به معنی زبان عربی است، ولی در اینجا از دو نظر به فصاحت و بلاغت و رسا بودن مفاهیم قرآن اشاره دارد:

نخست این که: اصولاً زبان عربی - به تصدیق زبان شناسان جهان - یکی از رساترین لغات، و ادبیات آن از قوی ترین ادبیات است.

دیگر این که: جمله «صَرَفْنَا» اشاره به بیانات مختلفی است که قرآن از یک واقعیت دارد، مثلاً مسأله وعید و مجازات مجرمان را، گاهی در لباس بیان سرگذشت امت های پیشین، گاهی به صورت خطاب به حاضران، گاهی در شکل ترسیم حال آنها در صحنه قیامت و گاه به لباس های دیگر بیان می کند.

تفاوت جمله «لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ» با جمله «يُحَدِّثُ لَهُمْ ذِكْرًا» ممکن است از این نظر باشد که: در جمله نخست می گوید: هدف، پیدایش تقوا به صورت کامل است، و در جمله دوم هدف آن است که اگر تقوای کامل حاصل نشود، لااقل بیداری و آگاهی حاصل گردد که تا حدودی او را محدود کند و در آینده سرچشمه حرکت و جنبش شود.

این احتمال، نیز وجود دارد که: جمله اول، اشاره به تحقق تقوا برای ناپرهیزگاران و دوم اشاره به تذکر و یادآوری برای پرهیزگاران است، چنان که در آیه ۲ سوره «انفال» می خوانیم:

إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا: «وقتی که آیات قرآن بر مؤمنان خوانده

می شود بر ایمانشان افزوده می گردد».

در حقیقت، در آیه فوق اشاره به دو اصل از اصول مؤثر تعلیم و تربیت شده است: نخست، مسأله صراحت در بیان، رسا بودن عبارات و روشن و دلنشین بودن آنها. و دیگر بیان مطالب در لباس های گوناگون که موجب تکرار و ملالت نشود، و سبب نفوذ در دل ها گردد.

آیه بعد، اضافه می کند: «بلند مرتبه است خداوندی که سلطان بر حق است» (فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ).

ممکن است ذکر کلمه «حَق» بعد از کلمه «مَلِك» به خاطر این باشد که مردم معمولاً از کلمه «مَلِك» (سلطان) خاطره بدی دارند، ظلم و ستم و خودکامگی از آن در ذهنشان تداعی می شود، لذا بلافاصله می فرماید: «خداوند ملک بر حق است».

و از آنجا که گاه پیامبر (صلی الله علیه وآله) به خاطر عشق به فراگیری قرآن و حفظ آن برای مردم به هنگام دریافت وحی عجله می کرد، و مهلت نمی داد «جبرئیل» سخن خود را کامل کند، در دنباله این آیه چنین به او تذکر داده می شود: «نسبت به قرآن پیش از آن که وحی آن تمام شود، عجله مکن» (وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ).
«و بگو پروردگارا! علم مرا افزون کن» (وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا).

از بعضی دیگر از آیات قرآن نیز استفاده می شود که: پیامبر به هنگام نزول وحی شور مخصوصی داشت که سبب می شد برای دریافت وحی عجله کند

مانند: لا تُحْرَكْ بِهٖ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهٖ * إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ: «زبان را به خاطر عجله به هنگام دریافت وحی حرکت مده * بر ما است که آن را در سینه تو جمع کنیم تا بتوانی آن را تلاوت نمائی * سپس هنگامی که ما آن را بر تو خواندیم از تلاوت آن پیروی کن».(۱)

* * *

نکته ها:

۱ - حتی در گرفتن وحی عجله مکن

جمله های اخیر درس های آموزنده ای در برداشت، از جمله، نهی از عجله به هنگام دریافت وحی.

بسیار دیده شده افرادی به هنگام شنیدن سخن یک گوینده، هنوز مطلب تمام نشده، به تکرار یا تکمیل آن می پردازند، این امر، گاهی ریشه کم صبری دارد، گاهی غرور و اظهار وجود، و گاهی نیز عشق و علاقه زیاد به دریافت مطلب و یا انجام مأموریتی انسان را بر این کار وادار می کند که در این صورت انگیزه مقدسی دارد.

ولی، نفس عمل، یعنی «عجله کردن» غالباً ایجاد مشکلات می کند، به همین دلیل در آیات فوق از این کار نهی شده، هر چند به منظور صحیحی باشد، اصولاً کارهایی که شتابزده انجام می گیرد، خالی از عیب و نقص نخواهد بود، قطعاً کار پیامبر(صلی الله علیه و آله) به خاطر داشتن مقام عصمت از خطا و اشتباه مصون بود، اما او باید در همه چیز، سرمشق و الگوی مردم باشد تا مردم حساب کنند، جایی که برای دریافت وحی نباید شتابزدگی به خرج داد، تکلیف بقیه کارها روشن است.

البته «عجله» را با «سرعت» نباید اشتباه کرد: سرعت، آن است که برنامه،

کاملاً تنظیم شده باشد و تمام مسائل محاسبه گردد، سپس بدون فوت وقت پیاده شود ولی عجله، آن است که هنوز برنامه کاملاً بررسی نشده، و نیاز به تکمیل و دقت دارد. به همین دلیل، سرعت، مطلوب است و عجله و شتاب، نامطلوب. البته در تفسیر این جمله، احتمالات دیگری نیز گفته اند، از جمله این که: گاهی به هنگام دیر شدن وحی، پیامبر(صلی الله علیه وآله) بی تابی می کرد، آیه به او تعلیم می دهد بی تابی مکن، ما به موقع خود آنچه لازم باشد بر تو وحی می کنیم. بعضی گفته اند: چون آیات قرآن مجید یک بار به صورت جمعی در شب قدر بر قلب پیامبر(صلی الله علیه وآله) نازل شد، و یک بار هم به طور تدریجی در مدت ۲۳ سال، لذا پیامبر(صلی الله علیه وآله) به هنگام نزول تدریجی آیات، گاه بر جبرئیل پیش قدم می شد، قرآن دستور می دهد: در این کار عجله مکن، بگذار نزول تدریجی هر کدام به موقع خود، انجام گیرد. ولی تفسیر نخست نزدیک تر به نظر می رسد.

۲ - در علم افزون طلب باش

از آنجا که نهی از عجله به هنگام دریافت وحی، ممکن است این توهم را ایجاد کند که از کسب علم بیشتر، نهی شده، بلافاصله با جمله: قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا: «بگو پروردگارا علم مرا زیاد کن» جلو این پندار گرفته شده است، یعنی شتابزدگی درست نیست، ولی تلاش برای افزایش علم لازم است.

بعضی از مفسران نیز گفته اند: در جمله اول به پیامبر(صلی الله علیه وآله) دستور داده شده: در فهم همه جانبه آیات پیش از تبیین آن در آیات دیگر عجله نکند. و در جمله دوم دستور داده شده: از خدا، آگاهی بیشتر نسبت به ابعاد مختلف آیات قرآن

بخواهد.

به هر حال، جائی که پیامبر(صلی الله علیه وآله) با آن علم سرشار و روح مملو از آگاهی، مأمور باشد که تا پایان عمر، از خدا افزایش علم بطلبد، وظیفه دیگران کاملاً روشن است، در حقیقت از نظر اسلام، علم، هیچ حدّ و مرزی را نمی شناسد، افزون طلبی در بسیاری از امور مذموم است، ولی در علم ممدوح است، افراط بد است، ولی افراط در علم معنی ندارد.

علم مرز مکانی ندارد، تا چین و تریا نیز باید در طلبش دوید.

مرز زمانی ندارد از گاهواره تا گور ادامه دارد.

از نظر معلم مرز نمی شناسد؛ چرا که حکمت گمشده مؤمن است نزد هر کس بیابد آن را می گیرد، و اگر گوهری از دهان ناپاکی بیفتد آن را برمی دارد.

مرز از نظر میزان تلاش و کوشش نیز ندارد، به اعماق دریاها فرو می رود و کسب دانش می کند و حتی در راه کسب آن جان عزیزش را می دهد.

به این ترتیب در منطق اسلام کلمه «فارغ التحصیل» یک کلمه بی معنی است، یک مسلمان راستین، هرگز تحصیل علمش پایان نمی پذیرد، همواره دانشجوی است و طالب علم، حتی اگر برترین استاد شود.

جالب این که: در حدیثی از امام صادق(علیه السلام) می خوانیم: به یکی از یارانش فرمود: ما در هر شب جمعه، سرور و شادی خاصی داریم.

او عرض کرد: خداوند این شادی را افزون کند، این چه شادی است؟

فرمود: إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَافَى رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) الْعَرْشَ وَوَافَى

الْأُئِمَّةَ (علیهم السلام) وَوَافَيْنَا مَعَهُمْ فَلَا تُرَدُّ أَرْوَاحُنَا بِأَبْدَانِنَا إِلَّا بِعِلْمٍ مُسْتَفَادٍ وَكَوْلَا ذَلِكَ لَا نَفْدَانَا!

«هنگامی که شب جمعه می شود روح پاک پیامبر(صلی الله علیه وآله)، ارواح ائمه(علیهم

السلام) و ما با

آنها به عرش خدا می روند و ارواح ما به بدنها باز نمی گردد، مگر با علم و دانش تازه ای و اگر چنین نبود، علوم ما پایان می گرفت»! (۱)

این مضمون، در روایات متعددی با عبارات گوناگون بیان شده، و نشان می دهد: پیامبر و امامان تا پایان جهان بر علم و دانششان افزوده می شود.

در روایت دیگری از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: إِذَا أَتَى عَلَيَّ يَوْمٌ لَا أَزْدَادُ فِيهِ عِلْمًا يُقَرِّبُنِي إِلَى اللَّهِ فَلَا بَارَكَ اللَّهُ لِي فِي طُلُوعِ شَمْسِهِ:

«هر گاه روزی فرا رسد و علم و دانشی که مرا به خدا نزدیک کند، بر علم من افزوده نشود طلوع آفتاب آن روز بر من مبارک مباد»! (۲)

باز در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ، وَ أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ أَقَلُّ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا:

«داناترین مردم کسی است که دانش مردم را بر دانش خود بیفزاید، گرانبهارترین مردم کسی است که از همه داناتر باشد و کم بهاترین مردم کسی است که دانشش از همه کمتر باشد» (۳)

و این است ارزش علم از دیدگاه تعلیمات اسلام.

* * *

۱ - تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۳۹۷.

۲ - تفسیر «مجمع البیان» و «نور الثقلین» و «صافی»، ذیل آیات مورد بحث.

۳ - «سفینه البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۱۹ (ماده علم).

- ۱۱۵ وَ لَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسٰى وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا
- ۱۱۶ وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰى
- ۱۱۷ فَقُلْنَا يَا اٰدَمُ اِنَّ هٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَ لِرِزْوٰجِكَ فَاَلَّا یُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقٰى
- ۱۱۸ اِنَّ لَكَ اَلًا تَجُوْعَ فِیْهَا وَ لَا تَعْرِى
- ۱۱۹ وَ اُنْكَ لَا تَطْمَؤُا فِیْهَا وَ لَا تَصْحٰى
- ۱۲۰ فَوَسْوَسَ اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ قَالَا يَا اٰدَمُ هَلْ اَدْرٰکَ عَلٰى شَجَرَةٍ الْخُلْدِ وَ
- مُلْكٌ لَا یَبْلٰى
- ۱۲۱ فَاَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَآتُهُمَا وَ طَفِقَا یَخْصِفَانِ عَلَیْهِمَا مِنْ وَّرَقِ
- الْجَنَّةِ وَ عَصٰى اٰدَمَ رَبُّهُ فَغَوٰى
- ۱۲۲ ثُمَّ اجْتَبَا رَبُّهُ فَتَابَ عَلَیْهِ وَ هَدٰى

ترجمه:

- ۱۱۵ - پیش از این، از آدم پیمان گرفته بودیم؛ اما او فراموش کرد؛ و عزم استواری برای او نیافتیم!
- ۱۱۶ - و (به یاد آور) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده کنید». همگی سجده کردند؛ جز ابلیس که سر باز زد (و سجده نکرد)!
- ۱۱۷ - پس گفتیم: «ای آدم! این (ابلیس) دشمن تو و همسر توست! مبادا شما را از بهشت بیرون کند؛ که به زحمت و رنج خواهی افتاد!

۱۱۸ - (اما تو در بهشت راحت هستی! و مزیتش) برای تو این است که در آن گرسنه و برهنه نخواهی شد;

۱۱۹ - و در آن تشنه نمی شوی; و حرارت آفتاب آزارت نمی دهد!

۱۲۰ - ولی شیطان او را وسوسه کرد و گفت: «ای آدم! آیا می خواهی تو را به درخت زندگی جاوید، و ملکی بی زوال راهنمایی کنم»!

۱۲۱ - سرانجام هر دو از آن خوردند، (و لباس بهشتیشان فرو ریخت)، و عورتشان آشکار گشت و برای پوشاندن خود از برگ های (درختان) بهشتی جامه دوختند! (آری) آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، و (از پاداش او) محروم شد!

۱۲۲ - سپس پروردگارش او را برگزید، و توبه اش را پذیرفت، و هدایتش نمود.

تفسیر:

آدم و فریبکاری شیطان

قسمت عمده این سوره، بیان سرگذشت موسی (علیه السلام)، و بنی اسرائیل و مبارزه آنها با فرعون و فرعونیان بود ولی آیات مورد بحث و آیات بعد، سخن از داستان آدم و حوا و مبارزه و دشمنی ابلیس با آنان می گوید.

شاید اشاره به این نکته باشد که مبارزه حق و باطل، منحصر به امروز و دیروز و موسی (علیه السلام) و فرعون نیست، از آغاز آفرینش آدم بوده و همچنان ادامه دارد.

گر چه سرگذشت آدم و ابلیس بارها در قرآن آمده است، ولی در هر مورد آمیخته با نکته های تازه ای است، در اینجا نخست از پیمان آدم با خدا سخن می گوید، می فرماید: «ما از آدم قبلاً، عهد و پیمان گرفته بودیم ولی او فراموش کرد و بر سر پیمانش محکم نایستاد!» (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَ

لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا).

در این که: منظور از این «عهد»، کدام عهد است؟ بعضی گفته اند: فرمان خدا دائر به نزدیک نشدن به درخت ممنوع است، روایات متعددی نیز این تفسیر را تأیید می کند. در حالی که بعضی از مفسران احتمالات دیگری داده اند که آنها را نیز می توان از شاخ و برگ این معنی شمرد، مانند اخطار خداوند به آدم که شیطان دشمن سرسخت او است و از او نباید پیروی کند.

و اما «نسیان»، در اینجا مسلماً به معنی فراموشی مطلق نیست؛ زیرا در فراموشی مطلق، عتاب و ملامتی وجود ندارد، بلکه یا به معنی ترک کردن است همان گونه که در تعبیرات روزمره به کسی که به عهد خودش وفا نکرده می گوئیم: گویا عهد خود را فراموش کردی، یعنی ترک کردن تو همانند یک فرد فراموش کار است.

و یا به معنی فراموشکاری هائی است که به خاطر کم توجهی و به اصطلاح «ترک تحفظ» پیدا می شود.

و منظور از «عزم» در اینجا تصمیم و اراده محکمی است که انسان را در برابر وسوسه های نیرومند شیطان حفظ کند.

بدون شک آدم، مرتکب گناهی نشد، بلکه تنها ترک اولائی از او سر زد، یا به تعبیر دیگر، دوران سکونت آدم در بهشت دوران تکلیف نبود، بلکه یک دوران آزمایشی برای آماده شدن جهت زندگی در دنیا و پذیرش مسئولیت تکالیف بود.

به خصوص این که: نهی خداوند در اینجا جنبه ارشادی داشته؛ زیرا به او فرموده بود: اگر از درخت ممنوع بخوری، حتماً گرفتار زحمت فراوان خواهی

شد. (۱)

آنگاه به بخش دیگر این داستان، اشاره کرده، می گوید: «به خاطر بیاورید هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید، آنها نیز همگی سجده کردند، جز ابلیس که امتناع ورزید» (وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى).

و از اینجا به خوبی مقام با عظمت آدم (علیه السلام) روشن می شود، آدمی که مسجود فرشتگان بود، و مورد احترام این مخلوقات بزرگ پروردگار، ضمناً عداوت ابلیس با او از نخستین گام آشکار می گردد، که او هرگز سر تعظیم در برابر عظمت آدم فرود نیاورد.

شک نیست، سجده به معنی پرستش، مخصوص خدا است، و غیر از خدا هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند معبود باشد، بنابراین سجده فرشتگان در برابر خدا بود، منتهی به خاطر آفرینش این موجود با عظمت که:

شایسته ستایش آن آفریدگاری است *** کارد چنین دل آویز نقشی ز ماء و طینی!

و یا سجده در اینجا به معنی خضوع و تواضع است.

و در آیه بعد می فرماید: ما در این موقع به آدم اخطار کردیم «و گفتیم: ای آدم! با این برنامه، مسجّل شد که ابلیس دشمن تو و همسر تو است، مواظب باشید، مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به درد و رنج خواهی افتاد» (فَقُلْنَا يَا

۱ - شرح همه اینها و همچنین منظور از «شجره ممنوعه» و مانند آن را در جلد ششم، صفحه

۱۱۵ به بعد ذیل آیات ۱۹ تا ۲۲ سوره «اعراف» آورده ایم.

آدمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَ لَزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى). روشن است که «جنت» در اینجا به معنی بهشت جاویدان سرای دیگر نیست که آن یک نقطه تکاملی است و بیرون آمدن و بازگشت به عقب در آن امکان ندارد. این جنت باغی بوده است دارای همه چیز از باغ های این جهان که به لطف پروردگار ناراحتی در آن وجود نداشته، و لذا خداوند به آدم اخطار می کند: اگر از این نقطه امن و امان بیرون بروی به دردسر خواهی افتاد.

«تَشْقَى» از ماده «شقاوت» و یکی از معانی شقاوت درد و رنج است. در اینجا سؤالی پیش می آید که: چرا خداوند نخست روی سخن را به هر دو یعنی آدم و حوا کرده و فرمود: فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ: «شیطان شما دو نفر را از بهشت بیرون نکند» ولی نتیجه بیرون آمدن را به صورت مفرد در مورد آدم گفته، می گوید: فَتَشْقَى: «تو ای آدم به درد و رنج خواهی افتاد».

این اختلاف تعبیر، ممکن است اشاره به این نکته باشد که درد و رنج ها در درجه اول متوجه آدم(علیه السلام) بود و حتی او وظیفه داشت مشکلات همسرش حوا را نیز به دوش کشد، و چنین بوده مسئولیت مردان از همان آغاز کار! یا این که: چون عهد و پیمان از آغاز متوجه آدم(علیه السلام) بوده، نقطه پایان نیز متوجه او شده است.

پس از آن خداوند آسایش بهشت، درد و رنج محیط بیرون آن را برای آدم چنین شرح می دهد: «تو در اینجا گرسنه نخواهی شد و برهنه نمی شوی» (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى).

«و تو در آن تشنه نخواهی شد و آفتاب سوزان آزارت نمی دهد» (وَ أَنْكَ لَا تَطْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَضْحَى).

در اینجا سئوالی برای مفسران مطرح شده و آن این که: چرا در این آیات تشنگی با تابش آفتاب، و گرسنگی با برهنگی ذکر شده، در حالی که معمولاً تشنگی را با گرسنگی همراه می آورند؟

در پاسخ این سؤال چنین گفته اند: میان «تشنگی» و «تابش آفتاب» پیوند انکارناپذیری است. (۱)

و اما جمع میان «گرسنگی» و «برهنگی» ممکن است به خاطر این باشد که گرسنگی نیز نوعی از برهنگی درون از غذا است! (بهرتر این است که گفته شود برهنگی و گرسنگی دو نشانه مشخص فقر است که معمولاً با هم آورده می شوند).

به هر حال، در این دو آیه به چهار نیاز اصلی و ابتدائی انسان، یعنی نیاز به غذا، آب، لباس و مسکن (پوشش در مقابل آفتاب) اشاره شده است، تأمین این نیازمندی ها در بهشت به خاطر وفور نعمت بوده است، و در واقع ذکر این امور، توضیحی است برای آنچه در جمله «فَتَشْقَى» (به زحمت خواهی افتاد) آمده است.

اما با این همه، شیطان کمر عداوت و دشمنی را با آدم بسته بود، به همین دلیل آرام نشست «و شروع به وسوسه آدم کرده گفت: ای آدم! آیا درخت عمر جاویدان را به تو نشان بدهم؟ که هر کس از میوه آن بخورد، همیشه زنده خواهد بود، آیا راه رسیدن به حکومت و سلطنت همیشگی را می خواهی بدانی؟!»

۱ - «تَضْحَى» از ماده «ضحی» به معنی تابش آفتاب بدون حجاب ابر و مانند آن است.

(فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبُلَى).

«وسوسه» در اصل، به معنی صدای بسیار آهسته است، سپس به منظور مطالب بد و افکار بی اساس به ذهن، گفته شده، اعم از این که از درون خود انسان بجوشد و یا کسی از بیرون، عامل آن شود.

در واقع شیطان حساب کرد، تمایل آدم (علیه السلام) به چیست و به اینجا رسید که: او تمایل به زندگی جاویدان و رسیدن به قدرت بی زوال دارد، لذا برای کشاندن او به مخالفت فرمان پروردگار، از این دو عامل استفاده کرد.

به تعبیر دیگر همان گونه که خداوند به آدم وعده داد اگر شیطان را از خود دور سازی، همیشه در بهشت مشمول نعمت های پروردگارت خواهی بود، شیطان نیز در وسوسه هایش انگشت روی همین نقطه گذارد، آری، همیشه شیطان ها در آغاز، برنامه های خود را از همان راه هائی شروع می کنند که رهبران راه حق، شروع کرده اند، ولی چیزی نمی گذرد که آن را به انحراف می کشانند، و جاذبه راه حق را وسیله برای رسیدن به بیراهه ها قرار می دهند.

سرانجام آنچه نمی بایست بشود، شد، و «آدم و حوا هر دو از درخت ممنوع خوردند، و به دنبال آن لباس های بهشتی از اندامشان فرو ریخت، و اعضایشان آشکار گشت!» (فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتَ لُهُمَا سَوْآتُهُمَا). (۱)

هنگامی که آدم (علیه السلام) و حوا چنین دیدند، بلافاصله «برگ های درختان بهشتی را - برای پوشاندن اندام خود - به هم دوختند» (وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْنِهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ). (۲)

۱ - «سَوَاتُ» جمع «سوئه» (بروزن عورة) در اصل، به معنی هر چیزی است که ناخوشایند است، و لذا گاه به «جسد مرده» و گاه به «عورت» گفته می شود، و در اینجا منظور همان معنی اخیر است.

۲ - «يَخْصِفَانِ» از ماده «خصف» در اینجا به معنی دوختن لباس است.

آری، عاقبت «آدم پروردگارش را عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند» (وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى).

«غوی» از ماده «غی» به معنی کاری جاهلانه که از اعتقاد نادرستی سرچشمه می گیرد گرفته شده، و چون در اینجا آدم به خاطر گمانی که از گفته شیطان برای او پیدا شده بود، ناآگاهانه از شجره ممنوع خورد، از آن تعبیر به «غوی» شده است.

بعضی از مفسران، «غوی» را به معنی جهل و نادانی ناشی از غفلت، بعضی به معنی محرومیت، و بعضی به معنی فساد در زندگی گرفته اند.

به هر حال، «غی» نقطه مقابل «رشد» است، «رشد» آن است که: انسان از طریقی برود و به مقصد برسد اما «غی» آن است که از رسیدن به مقصود باز ماند.

و از آنجا که آدم (علیه السلام) ذاتاً پاک و مؤمن بود، و در طریق رضای خدا گام برمی داشت، و این خطا که بر اثر وسوسه شیطان دامن او را گرفت، جنبه استثنائی داشت، خداوند او را از رحمت خود برای همیشه دور نساخت، بلکه «بعد از این ماجرا پروردگارش او را برگزید و توبه اش را پذیرا شد و هدایتش کرد» (ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَى).

نکته:

آیا آدم (علیه السلام) مرتکب معصیتی شد؟

گر چه عصیان در عرف امروز، معمولاً به معنی گناه می آید ولی در لغت به معنی خارج شدن از اطاعت و فرمان است (اعم از این که این فرمان، یک فرمان وجوبی باشد یا مستحب).

بنابراین به کار رفتن کلمه عصیان، لزوماً به معنی ترک واجب یا ارتکاب حرام نیست، بلکه می تواند ترک یک امر مستحب، یا ارتکاب مکروه باشد.

از این گذشته گاهی «امر و نهی» جنبه ارشادی دارد، همانند امر و نهی طبیب که به بیمار دستور می دهد، فلان دوا را بخور و از فلان غذای نامناسب پرهیز کن، شک نیست که اگر بیمار مخالفت دستور طبیب کند تنها به خود ضرر می زند چرا که ارشاد و راهنمایی طبیب را نادیده گرفته است.

خداوند نیز به آدم(علیه السلام) فرموده بود: از میوه درخت ممنوع مخور که اگر بخوری از بهشت بیرون خواهی رفت و در زمین گرفتار درد و رنج فراوان خواهی شد، او مخالفت این فرمان ارشادی کرد، و نتیجه اش را نیز دید.

این سخن، مخصوصاً با توجه به این که: دوران توقف آدم(علیه السلام) در بهشت دوران آزمایش بود، نه دوران تکلیف، مفهوم روشن تری به خود می گیرد.

به علاوه عصیان و گناه، گاه جنبه مطلق دارد یعنی برای همه بدون استثناء گناه است، مانند دروغ گفتن، ظلم کردن و اموال حرام خوردن، و گاه جنبه نسبی دارد یعنی کاری است، که اگر از یک نفر سر بزند نه تنها گناه نیست بلکه گاه نسبت به او یک عمل مطلوب و شایسته است، اما اگر از دیگری سر بزند با مقایسه به مقام او کار نامناسبی است.

فی المثل برای ساختن یک بیمارستان از مردم تقاضای کمک می شود، شخص کارگری مزد یک روزش را که گاه، چند تومان بیشتر نیست می دهد، این عمل نسبت به او ایثار و حسنه است و کاملاً مطلوب، اما اگر یک ثروتمند این مقدار کمک کند، نه تنها این عمل نسبت به او پسندیده نیست، که گاه در خور ملامت، مذمت و نکوهش نیز هست، با این که از نظر اصولی نه تنها کار حرامی نکرده بلکه ظاهراً مختصر کمکی نیز به کار خیر نموده است.

این همان است که می گوئیم: حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ: «حسنات نیکان گناهان مقربان است».

و نیز این، همان چیزی است که به عنوان ترک اولی معروف شده است و ما از آن به عنوان «گناه نسبی» یاد می کنیم، که نه گناه است و نه مخالف مقام عصمت.

در احادیث اسلامی نیز، احیاناً اطلاق معصیت بر مخالفت مستحبات شده است: در حدیثی از امام باقر(علیه السلام) می خوانیم که درباره نمازهای نافله روزانه فرمود: اینها همه مستحب است و واجب نیست... و هر کس آن را ترک کند معصیت کرده؛ زیرا مستحب است انسان هنگامی که کار خیری را انجام می دهد کارش تداوم داشته باشد. (۱) - (۲)

* * *

۱ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۰۴.

۲ - در زمینه این موضوع و سایر مسائل مربوط به آدم(علیه السلام) و خروج او از بهشت، در جلد ششم، سوره «اعراف»، ذیل آیه ۱۹ به بعد، و در جلد اول، ذیل آیات ۳۰ تا ۳۸ بحث کرده ایم.

- ۱۲۳ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعاً بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَاِذَا يَا تَيْنَكُمْ مِّنِي هُدًى فَمَنْ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى
- ۱۲۴ وَمَنْ اُعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَاِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمًى
- ۱۲۵ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي اَعْمًى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيْرًا
- ۱۲۶ قَالَ كَذَلِكَ اَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى
- ۱۲۷ وَكَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ اَسْرَفَ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَشَدُّ وَ اَبْقَى

ترجمه:

- ۱۲۳ - (خداوند) فرمود: «هر دو از آن (بهشت) فرود آئید، در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود؛ ولی هر گاه هدایت من به سراغ شما آید، هر کس از هدایت من پیروی کند، نه گمراه می شود، و نه در رنج خواهد بود!
- ۱۲۴ - و هر کس از یاد من روی گردان شود، زندگی (سخت و) تنگی خواهد داشت؛ و روز قیامت، او را نابینا محسور می کنیم!»
- ۱۲۵ - می گوید: «پروردگارا! چرا نابینا محسورم کردی؟ من که بینا بودم!»
- ۱۲۶ - می فرماید: «آن گونه که آیات ما برای تو آمد، و تو آنها را فراموش کردی؛ امروز نیز تو فراموش خواهی شد!»
- ۱۲۷ - و این گونه جزا می دهیم کسی را که اسراف کند، و به آیات پروردگارش ایمان نیاورد! و عذاب آخرت، شدیدتر و پایدارتر است!

تفسیر:

معیشت ضنکا!

با این که توبه آدم (علیه السلام) پذیرفته شد، اما کاری کرده بود که بازگشت به حال نخستین، امکان پذیر نبود، لذا خداوند «به او و حوا دستور داد هر دو - و همچنین شیطان همراه شما - از بهشت به زمین هیوط کنید» (قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا).

«در حالی که دشمن یکدیگر خواهید بود» (بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ).

اما به شما اخطار می کنم: راه سعادت و نجات به رویتان گشوده است «هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید هر کدام از شما که از این هدایت پیروی کند نه گمراه می شود و نه شقاوتمند» (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى).

و برای این که تکلیف آنها که فرمان حق را فراموش می کنند، نیز روشن گردد اضافه می کند: «و کسی که از یاد من روی گردان شود، زندگی سخت و تنگی خواهد داشت» (وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا).

«و در قیامت او را نابینا محسور می کنیم» (وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى).

در آنجا «عرض می کند: پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی در حالی که قبلاً بینا بودم»؟! (قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا).

و بلافاصله پاسخ می شنود: «این به خاطر آن است که آیات ما به سراغ تو آمد، همه را به دست فراموشی سپردی، از مشاهده آن چشم پوشیدی و تو امروز به دست فراموشی سپرده خواهی شد» (قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَ

كَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى).

و چشمت از دیدن نعمت های پروردگار و مقام قرب او نابینا می گردد.

سرانجام، به صورت یک جمع بندی و نتیجه گیری در آخرین آیه مورد بحث می فرماید: «این گونه کسانی که راه اسراف را پیش گرفتند و ایمان به آیات پروردگارشان نیاوردند، جزا می دهیم» (وَ كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ).

«و عذاب آخرت از این هم شدیدتر و پایدارتر است» (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى).

نکته ها:

۱ - غفلت از یاد حق و پی آمدهای آن

گاه، می شود درهای زندگی به روی انسان به کلی بسته می شود، دست به هر کاری می زند با درهای بسته روبه رو می گردد، و گاهی به عکس، به هر جا روی می آورد خود را در برابر درهای گشوده می بیند، مقدمات هرکار، فراهم است و بن بست و گرهی در برابر او نیست، از این حال، به وسعت زندگی و از اولی به ضیق یا تنگی معیشت تعبیر می شود، منظور از «معیشت ضنک» که در آیات بالا آمد نیز همین است. (۱)

گاهی تنگی معیشت به خاطر این نیست که درآمد کمی دارد، ای بسا پول و درآمدش هنگفت است، ولی بخل، حرص و آز، زندگی را بر او تنگ می کند نه

۱ - «ضَنُكٌ» به معنی سختی و تنگی است، این کلمه همیشه به صورت مفرد به کار می رود و

تثنيه و جمع و مؤنث ندارد.

تنها میل ندارد در خانه اش باز باشد و دیگران از زندگی او استفاده کنند، که گوئی نمی خواهد آن را به روی خویش بگشاید، به فرموده علی (علیه السلام) «همچون فقیران زندگی می کند و همانند اغنیاء و ثروتمندان حساب پس می دهد».

راستی؛ چرا انسان گرفتار این تنگناها می شود؟ قرآن می گوید: عامل اصلیش اعراض از یاد حق است.

یاد خدا مایه آرامش جان، تقوا و شهامت است و فراموش کردن او مایه اضطراب، ترس و نگرانی است.

هنگامی که انسان مسئولیت هایش را به دنبال فراموش کردن یاد خدا به فراموشی بسپارد، غرق در شهوات، حرص و طمع می گردد، پیدا است، نصیب او معیشت ضنک خواهد بود، نه قناعتی که جان او را پر کند، نه توجه به معنویت که به او غنای روحی دهد، و نه اخلاقی که او را در برابر طغیان شهوات باز دارد.

اصولاً تنگی زندگی، بیشتر به خاطر کمبودهای معنوی و نبودن غنای روحی است، به خاطر، عدم اطمینان به آینده، ترس از نابود شدن امکانات موجود، و وابستگی بیش از حد به جهان ماده است، و آن کس که ایمان به خدا دارد و دل به ذات پاک او بسته، از همه این نگرانی ها در امان است.

البته تا اینجا سخن از فرد بود، هنگامی که به جامعه هائی که از یاد خدا روی گردانده اند وارد شویم، مسأله از این وحشتناک تر خواهد بود، جوامعی که علی رغم پیشرفت شگفت انگیز صنعت، و علی رغم فراهم بودن همه وسائل زندگی در اضطراب و نگرانی شدید بسر می برند، در تنگنای عجیبی گرفتارند و خود را محبوس و زندانی می بینند.

همه از هم می ترسند، هیچ کس به دیگری اعتماد نمی کند، رابطه ها و پیوندها همه بر محور منافع شخصی است، بار تسلیحات سنگین به خاطر ترس

از جنگ، بیشترین امکانات اقتصادی آنها را در کام خود فرو برده، و پشت هایشان زیر این بار سنگین خم شده است.

زندان ها مملو از جنایتکاران است، در هر ساعت و دقیقه طبق آمارهای رسمیشان، قتل ها و جنایت های هولناکی رخ می دهد، آلودگی به مواد مخدر و فحشاء آنها را برده و اسیر ساخته است، در محیط خانواده هاشان، نه نور محبتی است، و نه پیوند عاطفی نشاط بخشی، آری، این است زندگی سخت و معیشت ضنک آنها!

رئیس جمهور اسبق «آمریکا» (کشور شیطان بزرگ) «نیکسون» در نخستین نطق ریاست جمهوری به این واقعیت اعتراف کرده گفت: «ما گرداگرد خویش زندگانی های تو خالی می بینیم، در آرزوی ارضاء شدن هستیم، ولی هرگز ارضاء نمی شویم!»

یکی دیگر از مردان معروف آنها که نقش او در جامعه به اصطلاح شادی آفریدن برای همه بود، می گوید: «من می بینم انسانیت در کوچه تاریکی می دود که در انتهای آن جز نگرانی مطلق نیست!» (۱)

جالب این که: در روایات اسلامی می خوانیم: از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند منظور از آیه «مَنْ أُغْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا» چیست؟ فرمود: اعراض از ولایت امیر مؤمنان (علیه السلام) است. (۲)

آری، آن کس که الگوی خود را از زندگی علی (علیه السلام) بگیرد همان ابرمردی که تمام دنیا در نظرش از یک برگ درخت کم ارزش تر بود، آن چنان به خدا دل ببندد که جهان در نظرش کوچک گردد، او هر کس باشد، زندگی گشاده و وسیعی خواهد داشت، اما آنها که این الگوها را فراموش کنند، در هر شرائط گرفتار

۱ - «معمای هستی»، صفحات ۵۰ و ۵۱.

۲ - «نور الثقلین»، جلد ۳، صفحه ۴۰۵.

معیشت ضنک هستند.

در روایات متعددی اعراض از یاد حق در آیه فوق، به «ترک حج» برای کسانی که قادرند تفسیر شده، و این به خاطر آن است که مراسم تکان دهنده حج ارتباط و پیوند مجددی برای انسان با خدا می آفریند، و همین ارتباط و پیوند راه گشای زندگی او است، در حالی که عکس آن سبب دل‌بستگی هر چه بیشتر به مادیات است که سرچشمه معیشت ضنک می باشد.

۲ - نابینائی درون و برون

برای کسانی که از یاد خدا روی می گردانند دو مجازات در آیات فوق تعیین شده: یکی معیشت ضنک در این جهان است که در نکته قبل به آن اشاره شد و دیگری نابینائی در جهان دیگر.

بارها گفته ایم: عالم آخرت تجسم وسیع و گسترده ای از عالم دنیا است، و همه حقایق این جهان در آنجا به صورت متناسبی مجسم می گردد، آنها که چشم جانیشان در این عالم از دیدن حقایق نابیناست، در آنجا چشم جسمشان نیز نابینا خواهد بود، لذا هنگامی که می گویند: ما قبلاً بینا بودیم؛ چرا نابینا محسوس شدیم؟ به آنها گفته می شود: این به خاطر آن است که آیات الهی را به دست فراموشی سپردید (و این حالت انعکاس آن حالت است).

در اینجا این سؤال پیش می آید: ظاهر بعضی از آیات قرآن آن است که همه مردم در قیامت «بینا» هستند و به آنها گفته می شود: نامه اعمالتان را بخوانید (أَقْرَأْ كِتَابَكَ). (۱) یا این که گنهکاران آتش جهنم را با چشم خود می بینند (وَرَأَى الْمُجْرِمُونَ

۱ - اسراء، آیه ۱۴.

النَّارِ(۱) این تعبیرات با «نابینا» بودن گروهی چگونه سازگار است؟ بعضی از مفسران بزرگ، گفته اند وضع آن جهان با این جهان متفاوت است چه بسا افرادی نسبت به مشاهده بعضی از امور بینا هستند و از مشاهده بعضی دیگر نابینا! و به نقل مرحوم «طبرسی» از بعضی از مفسران: أَعْمَى عَنْ جِهَاتِ الْخَيْرِ لَا يَهْتَدِي لِشَيْءٍ مِنْهَا: «در برابر آنچه خیر و سعادت و نعمت است نابینا هست و آنچه عذاب و شرّ و مایه حسرت و بدبختی است بینا می باشد» چرا که نظام آن جهان با نظام این جهان متفاوت است. این احتمال، نیز وجود دارد که آنها در پاره ای از منازل و مواقف نابینا هستند و در پاره ای بینا می شوند.

ضمناً منظور از فراموش شدن مجرمان در جهان دیگر این نیست که خداوند آنها را فراموش می کند، بلکه روشن است منظور معامله فراموشی با آنها است، همان گونه که در تعبیرات روزمره خود داریم اگر کسی به دیگری بی اعتنائی کرد، می گوید: چرا ما را فراموش کردی؟! *

۳- اسراف در گناه

جالب این که: در آیات فوق، این مجازات های دردناک برای افرادی ذکر شده که اسراف می کنند و به آیات خدا ایمان نمی آورند.

تعبیر به «اسراف» در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که: آنها نعمت های خداداد، مانند چشم، گوش و عقل را در مسیرهای غلط به کار انداختند و اسراف چیزی جز این نیست که انسان نعمت را بیهوده بر باد دهد.

و یا اشاره به این است که: گنهکاران دو دسته اند: گروهی گناهان محدودی

دارند و ترسی از خدا در دل، یعنی رابطه خود را به کلی با پروردگار نبریده اند اگر فرضاً ظلم و ستمی می کند بر یتیم و بینوا روا نمی دارد، و در عین حال خود را مقصر می شمرد و در پیشگاه خدا روسیاه می داند بدون شک چنین فردی گنهکار است و مستحق مجازات، اما با کسی که بی حساب گناه می کند و هیچ قید و شرطی برای گناه قائل نیست و گاهی به انجام گناه افتخار می کند و یا گناه را کوچک می شمرد، فرق بسیار دارد؛ چرا که دسته اول ممکن است سرانجام در مقام توبه و جبران برآیند، اما آنها که در گناه اسراف می کنند، توبه آنها بسیار بعید است.

۴ - «هبوط» چیست؟

«هبوط» در لغت به معنی پائین آمدن اجباری است، مانند سقوط سنگ از بلندی، و هنگامی که در مورد انسان به کار رود به معنی پائین رانده شدن به عنوان مجازات است. با توجه به این که آدم (علیه السلام) برای زندگی در روی زمین آفریده شده بود و بهشت نیز منطقه سرسبز و پر نعمتی از همین جهان بود، هبوط و نزول آدم در اینجا به معنی نزول مقامی است، نه مکانی، یعنی خداوند مقام او را به خاطر ترک اولی، تنزل داد و از آن همه نعمت های بهشتی محروم ساخت و گرفتار رنج های این جهان کرد. قابل توجه این که: مخاطب در اینجا به صورت تثنیه ذکر شده (اهبطا) یعنی شما هر دو هبوط کنید، ممکن است منظور آدم (علیه السلام) و حوا بوده باشد. و اگر در بعضی دیگر از آیات قرآن «اهبطوا» به صورت جمع ذکر شده به خاطر آن است که شیطان هم در این خطاب شرکت داشته چون او هم از بهشت

بیرون رانده شد.

این احتمال نیز وجود دارد که: مخاطب، آدم و شیطان باشد؛ زیرا در جمله بعد از آن می گوید: **بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ**: «بعضی از شما دشمن بعضی دیگر خواهید بود». بعضی از مفسران نیز گفته اند: منظور از جمله **«بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»** که خطاب به صورت جمع است، این است که میان آدم و حوا از یکسو، و شیطان از سوی دیگر عداوت برقرار شد، یا میان آدم و فرزندان او از یکسو و شیطان و ذریه اش از سوی دیگر دشمنی برقرار گردید. ولی مخاطب در جمله: **إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى**: «هر گاه هدایت من به سراغ شما بیاید» حتماً فرزندان آدم و حوا هستند؛ زیرا هدایت الهی مخصوص آنها است، اما شیطان و ذریه اش که حساب خود را از برنامه هدایت الهی جدا کرده بودند، در این خطاب مطرح نیستند.

۱۲۸ أَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى
۱۲۹ وَ لَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَ أَجْلاً مُّسَمًّى
۱۳۰ فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ
قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطَّرَافِ النَّهَارِ لَعَلَّكَ
تَرْضَىٰ

ترجمه:

۱۲۸ - آیا برای هدایت آنان کافی نیست که بسیاری از نسل های پیشین را هلاک نمودیم، و اینها در مسکن های (ویران شده) آنان راه می روند؟! مسلماً در این امر، نشانه های روشنی برای خردمندان است.

۱۲۹ - و اگر سنت و تقدیر پروردگارت و ملاحظه زمان مقرر نبود، عذاب الهی به زودی دامان آنان را می گرفت!

۱۳۰ - پس در برابر آنچه می گویند، صبر کن! و پیش از طلوع آفتاب، و قبل از غروب آن، تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور؛ و همچنین (برخی) از ساعات شب و اطراف روز (او را) تسبیح گوی؛ باشد که (از الطاف الهی) خشنود شوی!

تفسیر:

از تاریخ گذشتگان عبرت بگیرید

از آنجا که در آیات گذشته بحث های فراوانی از مجرمان به میان آمد، در

نخستین آیات مورد بحث، به یکی از بهترین و مؤثرترین طرق بیداری که مطالعه تاریخ پیشینیان است اشاره کرده چنین می گوید: «آیا برای هدایت آنها همین کافی نیست که بسیاری از اقوام گذشته را که در قرون پیشین زندگی می کردند هلاک کردیم» (أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ). (۱)

همان کسانی که گرفتار مجازات دردناک الهی شدند و «اینها در مساکن ویران شده آنان رفت و آمد دارند» (يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ).

اینها در مسیر رفت و آمد خود، به خانه های قوم عاد (در سفرهای یمن) و مساکن ویران شده قوم ثمود (در سفر شام) و منازل زیر و رو گشته قوم لوط (در سفر فلسطین) می گذرند، آثار آنها را می بینند، ولی درس عبرت نمی گیرند، ویرانی هائی که با زبان بی زبانی، ماجراهای دردناک پیشین را بازگو می کند و به مردم امروز و آینده هشدار می دهد، فریاد می کشد و سرانجام ظلم و کفر و فساد را بیان می دارد.

آری «در اینها دلایل روشن و آیات فراوانی است برای صاحبان عقل و اندیشه بیدار» (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَى). (۲)

موضوع عبرت گرفتن از تاریخ پیشینیان از مسائلی است که قرآن و احادیث اسلامی زیاد روی آن تکیه کرده است و حقاً معلم بیدارکننده ای است، چه بسیارند افرادی که از هیچ موعظه ای پند نمی گیرند، اما دیدن صحنه هائی از آثار عبرت انگیز گذشتگان، آنها را تکان می دهد و بسیار می شود که مسیر زندگی آنها را دگرگون می سازد.

۱ - همان گونه که سابقاً نیز گفته ایم «قرون» جمع «قرن» به معنی مردمی است که در یک عصر زندگی می کنند و گاهی به خود آن زمان نیز قرن گفته می شود.

۲ - «نُهَى» از ماده «نهی» در اینجا به معنی «عقل» است چرا که عقل، انسان را از زشتی ها و بدی ها نهی می کند.

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله) می خوانیم: *أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَعَبَّ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ*: «غافل ترین مردم کسی است که از دگرگون شدن دنیا اندرز نگیرد» (۱) و از ورق گردانی لیل و نهار اندیشه نکند.

آیه بعد، در حقیقت پاسخ به سؤالی است که در اینجا مطرح می شود و آن این است که: چرا خداوند همان برنامه ای را که برای مجرمان پیشین ترتیب داد، برای این گروه ترتیب نمی دهد، قرآن می گوید: «اگر سنت و تقدیر پروردگارت و زمان مقرر نبود، به زودی عذاب الهی دامان آنها را می گرفت» (*وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَكَانَ لِزَاماً وَأَجَلٌ مُسَمًّى*).

این سنت الهی که در قرآن، در موارد متعدد به عنوان «کلمه» از آن یاد شده، اشاره ای به فرمان آفرینش دایره بر آزادی انسان ها است؛ زیرا اگر هر مجرمی بلافاصله و بدون هیچ گونه مهلت مجازات شود، ایمان و عمل صالح، تقریباً جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند، و بیشتر به خاطر ترس و وحشت از مجازات فوری خواهد بود، نه وسیله تکامل که هدف اصلی است.

به علاوه اگر حکم شود که، همه مجرمان فوراً مجازات شوند، کسی در روی زمین زنده نخواهد ماند (*وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ*). (۲)

بنابراین، باید مهلتی باشد تا گنهکاران به خود آیند و راه اصلاح در پیش گیرند، و هم فرصتی برای خودسازی، به همه پویندگان راه حق داده شود.

تعبیر به «*أَجَلٌ مُسَمًّى*» به طوری که از مجموعه آیات قرآن استفاده می شود

۱ - «سَفِينَةُ الْبَحَارِ» (ماده عبر)، جلد ۲، صفحه ۱۴۶.

۲ - نحل، آیه ۶۱.

اشاره به زمان حتمی پایان زندگی انسان است. (۱)
 به هر حال، ستمکاران بی ایمان و مجرمان جسور، نباید از تأخیر عذاب الهی مغرور شوند، و این واقعیت را نادیده بگیرند که این لطف خدا، این سنت الهی، این قانون تکامل است که میدان را برای آنها گشوده.

سپس روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله) کرده، می گوید: «اکنون که بنا نیست این بدکاران فوراً مجازات شوند، تو در برابر آنچه آنها می گویند صابر و شکیبا باش» (فَاصْبِرْ عَلٰی مَا يَقُولُونَ).

و برای تقویت روحیه پیامبر (صلی الله علیه وآله) و تسلی خاطر او دستور راز و نیاز با خدا و نماز و تسبیح را داده می گوید: «قبل از طلوع آفتاب و پیش از غروب آن، همچنین، در اثناء شب و اطراف روز، تسبیح و حمد پروردگارت را به جا آور تا راضی و خشنود شوی» و قلب تو در برابر سخنان دردآور آنها ناراحت نشود (وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ غُرُوبِهَا وَ مِنْ اَنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضٰی).

بدون شک، این حمد و تسبیح مبارزه ای است با شرک و بت پرستی در عین صبر و شکیبائی در برابر بدگوئی ها و سخنان ناهنجار مشرکان.

ولی در این که منظور، حمد و تسبیح مطلق است و یا اشاره به خصوص نمازهای پنجگانه روزانه، در میان مفسران گفتگو است:

جمعی معتقدند: باید ظاهر عبارت را به همان معنی وسیعش رها کرد و از آن تسبیح و حمد مطلق استفاده نمود.

۱ - برای توضیح بیشتر به بحث مشروحی که در جلد پنجم، ذیل آیات ۱ و ۲ سوره «انعام»، (صفحه ۱۴۸) آورده ایم مراجعه فرمائید، ضمناً از نظر ترکیب نحوی، «أَجَلٌ مُّسَمًّى» عطف بر «کلمه» می باشد.

در حالی که گروهی دیگر آن را اشاره به نمازهای پنجگانه می دانند، به این ترتیب که: «قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ» اشاره به نماز صبح. و «قَبْلَ غُرُوبِهَا» اشاره به نماز عصر (یا اشاره به نماز ظهر و عصر است که وقت آنها تا غروب ادامه دارد).

«مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ» اشاره به نماز مغرب و عشاء و همچنین نماز شب است. اما تعبیر، به «أَطْرَافَ النَّهَارِ» یا اشاره به نماز ظهر است؛ زیرا «اطراف» جمع «طرف» به معنی جانب است و اگر روز را دو نیم کنیم نماز ظهر در یک طرف نیمه دوم قرار گرفته است. از بعضی از روایات نیز استفاده می شود که «أَطْرَافَ النَّهَارِ» اشاره به نمازهای مستحبی است که انسان در اوقات مختلف روز می تواند انجام دهد؛ زیرا «أَطْرَافَ النَّهَارِ» در اینجا در مقابل «أَنْاءِ اللَّيْلِ» قرار گرفته و تمام ساعات روز را در بر می گیرد. (مخصوصاً با توجه به این که «اطراف» به صورت جمع آمده در حالی که روز، دو طرف بیشتر ندارد، روشن می شود اطراف معنی وسیعی دارد که ساعات مختلف روز را شامل می شود).

احتمال دیگری نیز در تفسیر آیه وجود دارد که اشاره به اذکار خاصی باشد که در روایات اسلامی در این ساعات مخصوص، وارد شده است، مثلاً در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه فوق می خوانیم: امام (علیه السلام) فرمود:

«بر هر مسلمانی لازم است قبل از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن ده بار این ذکر را بگوید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ يُمِيتُ وَ يُحْيِي وَ هُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ» (۱).

ولی این تفسیرها با هم منافاتی ندارد، و ممکن است آیه، هم اشاره به تسبیحات، و هم اشاره به نمازهای واجب و مستحب در روز و شب باشد، و به این ترتیب، تضادی در میان روایاتی که در این زمینه رسیده نخواهد بود؛ زیرا در بعضی از روایات به اذکار مخصوص، و در بعضی به نماز تفسیر شده است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «لَعَلَّكَ تَرْضَى» در واقع نتیجه حمد و تسبیح پروردگار، و شکیبائی در مقابل گفته آنها است؛ چرا که این حمد و تسبیح و نمازهای شب و روز، پیوند انسان را با خدا آن چنان محکم می کند که به هیچ چیز جز، او نمی اندیشد، از حوادث سخت نمی هراسد، با داشتن چنین تکیه گاه محکمی از دشمنان واهمه نمی کند، و به این ترتیب آرامش و اطمینان، روح و جان او را پر می کند.

تعبیر به: لَعَلَّ: «شاید» ممکن است اشاره به همان مطلبی باشد که در گذشته نیز در تفسیر این کلمه گفته ایم، و آن این که «لَعَلَّ» معمولاً اشاره به شرائطی است که برای گرفتن نتیجه، لازم می باشد، فی المثل نماز و ذکر خدا به شرطی مایه چنین آرامشی است که با حضور قلب و آداب کامل انجام گیرد.

توجه داشته باشید: گر چه مخاطب در این آیه، پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) است ولی قرائن نشان می دهد: این حکم جنبه عمومی دارد.

- ۱۳۱ وَ لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ
- ۱۳۲ وَ أَمْرٌ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا تَسْأَلُكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ
- ۱۳۳ وَ قَالُوا لَوْ لَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوْ لَمْ تأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ
- ۱۳۴ وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَسْبِحَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَ نَخْزَىٰ
- ۱۳۵ قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبِّصُوا فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مَنْ اهْتَدَىٰ

ترجمه:

- ۱۳۱ - و هرگز چشمان خود را به نعمت های مادی، که به گروه هائی از آنان داده ایم، میفکن! اینها شکوفه های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازمائیم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!
- ۱۳۲ - خانواده خود را به نماز فرمان ده؛ و بر انجام آن شکیبا باش! از تو روزی نمی خواهیم؛ (بلکه) ما به تو روزی می دهیم؛ و عاقبت نیک برای تقواست!
- ۱۳۳ - گفتند: «چرا (پیامبر) معجزه و نشانه ای از سوی پروردگارش برای ما نمی آورد؟! (بگو): آیا خبرهای روشنی که در کتاب های (آسمانی) نخستین بوده، برای

آنها نیامد؟!!

۱۳۴ - اگر ما آنان را پیش از آن (که قرآن نازل شود) با عذابی هلاک می کردیم، (در قیامت) می گفتند: «پروردگارا! چرا پیامبری برای ما نفرستادی تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم»؟!!

۱۳۵ - بگو: «همه (ما و شما) در انتظاریم؛ (ما در انتظار وعده پیروزی، و شما در انتظار شکست ما!) پس انتظار بکشید! اما به زودی می دانید چه کسی از اصحاب راه مستقیم، و چه کسی هدایت یافته است!

تفسیر:

در این آیات دستوراتی به پیامبر(صلی الله علیه وآله) داده شده اما منظور از آن عموم مسلمانان، و تکمیلی است برای بحثی که در زمینه «شکیبائی» در آیات گذشته خواندیم. نخست می گوید: «هرگز چشم خود را به نعمت های مادی که به گروه هائی از آنها (کفار و مخالفان) داده ایم میفکن» (وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ). آری «این نعمت های ناپایدار شکوفه های زندگی دنیا است» (زَهْرَةٌ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا). شکوفه هائی که زود می شکفد، پژمرده می شود، پرپر می گردد و بر روی زمین می ریزد، و چند صباحی بیشتر پایدار نمی ماند.

در عین حال «اینها همه، برای آن است که ما آنان را با آن بیازمائیم» (لِنُفْتِنَهُمْ فِيهِ). اما «آنچه پروردگارت به تو روزی داده بهتر و پایدارتر است» (وَرِزْقُ رَبِّكَ

خَيْرٌ وَابْتَقِي).

خداوند انواع مواهب و نعمت ها را به تو بخشیده است: ایمان و اسلام، قرآن، آیات الهی، روزی های حلال و پاکیزه و سرانجام نعمت های جاودان آخرت این روزی ها پایدارند و جاودانی.

در آیه بعد، برای تلطیف روح پیامبر(صلی الله علیه وآله) و تقویت قلب او می فرماید: «خانواده خود را به نماز دستور ده، و خود نیز بر انجام آن شکبیا و پر استقامت باش» (وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا).

چرا که این نماز برای تو و خاندانت، مایه پاکب، صفای قلب و تقویت روح و دوام یاد خدا است.

بدون شک ظاهر «اهل» در اینجا خاندان پیامبر(صلی الله علیه وآله) به طور کلی است، ولی از آنجا که این سوره در «مکه» نازل شده، در آن زمان مصداق اهل، «خدیجه و علی»(علیهما السلام) بوده اند، و ممکن است بعضی دیگر از نزدیکان پیامبر(صلی الله علیه وآله) را نیز شامل شود، اما با گذشت زمان، دامنه خاندان پیامبر گسترده شد.

آنگاه اضافه می کند، اگر دستور نماز به تو و خاندانت داده شده است منافع و برکاتش تنها متوجه خود شما است «ما از تو روزی نمی خواهیم بلکه به تو روزی می دهیم» (لَأَسْئَلَنَّكَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُكَ).

این نماز، چیزی بر عظمت پروردگار نمی افزاید، بلکه سرمایه بزرگی برای تکامل شما انسان ها و کلاس عالی تربیت است.

یا به تعبیر دیگر، خداوند همچون پادشاهان و امیران نیست که از ملت خود باج می گرفتند و زندگی خود و اطرافیان را اداره می کردند، خداوند از همگان بی نیاز است و همگان به او نیازمند.

این تعبیر، شبیه همان چیزی است که در سوره ذاریات « آیات ۵۶ - ۵۸ وارد شده است: وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ * مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَ مَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعَمُونِ * إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ: «من جن و انس را نیافریدم مگر به خاطر این که عبادتم کنند * من از آنها روزی نمی طلبم، و نمی خواهم طعامم دهند * خداوند روزی دهنده همگان است و صاحب قدرت مستحکم».

و به این ترتیب، نتیجه عبادات مستقیماً به خود عبادت کنندگان باز می گردد. و در پایان آیه، اضافه می کند: «عاقبت و سرانجام نیک از آن تقوا است» (وَ الْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى). آنچه باقی می ماند، و سرانجامش مفید، سازنده و حیات بخش است همان تقوا و پرهیزکاری است، پرهیزکاران سرانجام پیروزند و بی تقوایان محکوم به شکست. این احتمال، در تفسیر جمله اخیر نیز وجود دارد که: هدف آن تأکید در زمینه روح تقوا و اخلاص در عبادات است؛ چرا که اساس عبادت همین است، در آیه ۳۷ سوره «حج»، می خوانیم: لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَ لَا دِمَاؤُهَا وَ لَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ: «گوشت های حیوانات قربانی و خون های آنها به خدا نمی رسد، ولی تقوای شما به او می رسد». آنچه به مقام قرب او از اعمال شما واصل می گردد پوسته و ظاهر آن نیست، بلکه مغز، باطن و اخلاصی که در آن است به مقام قربش راه می یابد.

سومین آیه، به یکی از بهانه جوئی های کفار اشاره کرده می گوید: «آنها گفتند:

چرا پیامبر معجزه ای از سوی پروردگارش - آن چنان که ما می خواهیم - نمی آورد» (وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ).

بلافاصله به آنها پاسخ می گوید: «آیا خبرهای روشن اقوام پیشین که در کتب آسمانی گذشته بوده است برای آنها نیامده»؟ (که پی در پی برای آوردن معجزات بهانه جوئی می کردند و پس از مشاهده معجزات به کفر و انکار ادامه می دادند و عذاب شدید الهی دامنشان را می گرفت، آیا نمی دانند اگر اینها نیز همین راه را بپیمایند، همان سرنوشت در انتظارشان است) (أُ وَاَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَى).

این احتمال نیز در تفسیر آیه وجود دارد که: منظور از «بَيِّنَةٌ» خود قرآن است که بیانگر حقایق کتب آسمانی گذشته در سطحی عالی تر است، آیه فوق می گوید: اینها چرا معجزه می طلبند و بهانه جوئی می کنند، مگر همین قرآن با این امتیازات بزرگ که حاوی حقایق کتب آسمانی پیشین است برای آنها کافی نیست.

تفسیر دیگری نیز برای این آیه گفته شده و آن این است که: پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) با این که درس نخوانده آن چنان کتاب روشن و آشکاری آورده که با آنچه در متون کتب آسمانی بوده هماهنگ است، و این خود نشانه بر اعجاز آن می باشد.

به علاوه صفات پیامبر و کتابش با نشانه هائی که در کتب آسمانی پیشین آمده است، کاملاً تطبیق می کند، و این دلیل حقایق او است. (۱)

به هر حال، این بهانه جویان مردمی حق طلب نیستند بلکه دائماً در فکر بهانه گیری تازه ای می باشند حتی «اگر ما آنها را قبل از نزول این قرآن، و آمدن

۱ - تفسیر اول در «مجمع البیان»، و تفسیر دوم در «فی ظلال» و تفسیر سوم را «فخر رازی» در تفسیر «کبیر» خود آورده است، این تفسیرها هر چند متفاوت است، اما تضادی با هم ندارد، مخصوصاً تفسیر دوم و سوم.

پیامبر اسلام مجازات و هلاک می کردیم، در قیامت می گفتند: پروردگارا چرا پیامبری برای ما نفرستادی، تا از آیات تو پیروی کنیم، پیش از آن که ذلیل و رسوا شویم؟! (وَلَوْ أَنَا أَهْلَكُنَا هُمْ بَعْدَ ابْنِ قَبِيلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى). ولی اکنون که این پیامبر بزرگ، با این کتاب با عظمت، به سراغ آنها آمده، هر روز سخنی می گویند و برای فرار از حق، بهانه ای می تراشند.

* * *

به آنها اخطار کن «و بگو همه ما و شما در انتظاریم» (قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ). ما انتظار وعده های الهی را در مورد شما داریم، شما هم در انتظار این هستید که مشکلات و مصائب دامان ما را بگیرد.

«اکنون که چنین است در انتظار باشید» (فَتَرَبَّصُوا).

«اما به زودی خواهید دانست چه کسانی اهل راه مستقیم و آئین حقند و چه کسانی به منزلگاه حق، و نعمت جاودان الهی هدایت یافتند» (فَسَتَعْلَمُونَ مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَمَنِ اهْتَدَى).

و با این جمله قاطع و پرمعنی، گفتگوی خود را با این منکران لجوج و بهانه جو در اینجا پایان می دهد.

خلاصه از آنجا که این سوره، در «مکه» نازل شده، و در آن زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمانان تحت فشار شدیدی از ناحیه دشمنان قرار داشتند، خداوند در پایان این سوره، به آنها دلداری می دهد:

گاه می گوید: اموال و ثروت های آنها که سرمایه زودگذر این دنیا و برای آزمایش و امتحان است، چشم شما را به خود متوجه نکند.

گاه، دستور به نماز و استقامت می دهد تا نیروی معنوی آنان را در برابر انبوه

دشمنان تقویت کنند.

و سرانجام به مسلمانان بشارت می دهد که: این گروه اگر ایمان نیاورند سرنوشت شوم و تاریکی دارند که باید در انتظار آن باشند.

پروردگارا! ما را از هدایت یافتگان و اصحاب صراط مستقیم قرار ده!
خداوندا! به ما آن قدرت و شهامت عطا فرما که نه از انبوه دشمنان بترسیم، و نه از حوادث سخت و مشکلات در هراس بیفتیم!
روح لجاجت و بهانه جوئی را از ما بگیر و توفیق پذیرش حق را به ما مرحمت کن!

أَمِينٌ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان سوره طه

۲۰ / جمادی الثانی / ۱۴۰۲

(روز میلاد مسعود بانوی اسلام فاطمه زهرا(علیها السلام)) (۱)